

کویش افتدی

رسانه
www.tabarestan.info

تحقيق

هادخت هاییون



منوشه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۹
(پژوهشگاه)

تبرستان

www.tabarestan.info

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

تبرستان
www.tabarestan.info

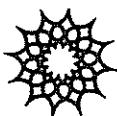
کلیش آفری

تبرستان

www.tabarestan.info

تحقيق

هادهشت همایون



موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران: ۱۳۷۱

موزه مطالعات و تحقیقات فرهنگی داستان

وزارت فرهنگ و امور رسانه ای

گویش افتری
شماره: ۶۵۹

گردآورنده مواد: دکتر صادق کیا

ویرایش علمی: دکتر علی محمد حق شناس لاری

ویرایش فنی: سهیلا صارمی

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: ۱۳۷۱

نوبت چاپ: چاپ اول

چاپ: چاپ صحافی: چاپخانه سعید نو

بها: ۶۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

همایون، همادخت
گویش افتری / تحقیق همادخت همایون . - تهران : موسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۷۰ .
ص.

گردآورنده مواد: صادق کیا
ویراستار علمی: علی محمد حق شناس .

۱. افتری - . الف . کیا ، صادق ، ۱۲۹۹ -
گردآورنده . ب . حق شناس ، علی محمد ، ویرایشگر . ج .
موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی . د . عنوان .

فهرست

نه	مقدمه
سیزده	نیانهای آوانویسی
۱	افتر
۳	برخی آداب و رسوم
۳	- ازدواج
۷	- نوروز
۸	- ساعت
۹	برخی فرایندهای آوابی
۱۲	ساختمان فعل
۱۳	۱- پیشوندهای فعلی
۱۳	الف- پیشوندهای تصریفی
۱۶	ب- پیشوندهای اشتقاچی
۱۹	۲- ستاک
۱۹	الف- ستاک حال
۲۰	ب- ستاک گذشته
۲۱	۳- شناسه‌های فعلی
۲۴	۴- پسوندهای فعلی
۲۵	۵- افعال کمکی
۲۶	الف- بودن
۲۷	ب- خواستن

۲۸	ساختمان گروههای فعلی
۲۸	ساختمان زمانهای حال افعال لازم و متعددی
۲۸	الف- حال التزامی
۲۹	ب- حال ساده
۳۱	ج- حال ناقص
۳۲	۲- ساختمان زمانهای گذشته افعال لازم
۳۲	الف- گذشته ساده
۳۳	ب- گذشته استمراری
۳۴	ج- گذشته ناقص
۳۶	ه- گذشته بعید
۳۷	۳- ساختمان زمانهای گذشته افعال متعددی
۳۷	الف- گذشته ساده
۳۸	ب- گذشته استمراری
۳۸	ج- گذشته نقلی
۳۹	د- گذشته بعید
۴۰	ه- گذشته بعید استمراری
۴۰	۴- ساختمان فعل امر
۴۳	تصریف فعل «گفتن»
۴۴	تصریف فعل «نشستن»
۴۶	فهرست مصدرها و ستاکهای حال و گذشته
۵۳	برخی نکات دستوری
۵۳	نکاتی چند مربوط به اسم
۵۳	۱- جمع
۵۳	۲- مصدر

۵۴	۳- اضافه
۵۵	نکاتی چند مربوط به اعداد
۵۵	۱- اصلی
۵۶	۲- ترتیبی
۵۶	۳- کسری
۵۶	نکاتی چند مربوط به صفت
۵۶	۱- تفضیلی
۵۶	۲- عالی
۵۷	۳- اشاره
۵۷	نکاتی چند مربوط به ضمیر
۵۷	۱- شخصی
۵۷	۲- ملکی
۵۷	۳- پرسشی
۵۸	۴- مبهوم
۶۱	گفتگو
۷۵	چیستان
۷۷	مثلیها
۹۵	واژه‌نامه
۱۴۹	واژه‌های ویژه
۱۵۷	فهرست واژه‌های گویشی كتابنامه

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

گرداوری گویش‌های محلی و پژوهش درباره آنها از دیدگاه زبانشناسی اهمیت بسزایی دارد. هریک از واژه‌های گویشی نمایانگر گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی ملت ماست و احیای آن می‌تواند در هر چه غنی‌تر کردن زبان فارسی و بازسازی زبانهای کهن مفید واقع شود. بسیاری از مشکلات واژه‌سازی و دستور زبان فارسی را از طریق بررسی گویشها می‌توان حل کرد. با گسترش آموزش زبان فارسی، و در نتیجه با سواد شدن مردم روستا، وجود وسایل گوناگون ارتباط و رفت و آمد بین روستاهای شهرها، گویشها و زبانهای محلی بتدريج یکی پس از دیگری فراموش می‌شوند. وظیفه ماست که بازمانده آنها را ثبت و ضبط کنیم.

مواد کتاب حاضر که درباره یکی از گویش‌های ایرانی، یعنی گویش افتری است، توسط استاد محترم جناب آقای دکتر صادق کیا در سالهای گذشته گرداوری شده بود و در پژوهشگاه گویش‌شناسی فرهنگستان زبان ایران و اکنون هم در بایگانی پژوهشی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی موجود است. این مواد با آنکه برای انجام یافتن پژوهشی تام و تمام، در مجموع، کافی نمی‌نمود، با این‌همه به عنوان داده زبانی در این بررسی به کار گرفته شد، و پس از تنظیم و آوانگاری به صورت واژه‌نامه گویش افتری به دست داده شد. به رغم همه اینها واژه‌نامه‌ای که از رهگذر

گویش افتراقی

مواد گردد آوری شده فوق فراهم آمد به هیچ روی کافی نبود تا از گویش مزبور تصویری درست و کامل ترسیم کند. این بود که سعی شد کمبود موجود در آن با پژوهشی هر چند ناتمام، در زمینه‌های آواشناسی و دستوری گویش مورد بحث جبران شود.

این کتاب علاوه بر مقدمه شامل بخش‌های واج‌شناسی، ساختمان فعل، پاره‌ای نکات دستوری، گفتگو، چیستان، ضرب المثل، چند من و واژه‌نامه است. واژه‌نامه به صورت فارسی – افتراقی با آوانویسی لاتینی تنظیم شده است. در این بخش واژه‌ها تقطیع تکوازی نشده‌اند. بنابراین کلمات مرکب و مشتق بطور پیوسته و سرهم آوانویسی شدنند. تنها در مورد کلماتی که با جرح و تعدیل ساخته‌ای نحوی بصورت کلمهٔ واحد درآمده‌اند از علامت خط تیره یعنی -، استفاده شده است. مانند: *dendân* – *ârey* «(دندان آسیا)» از این گذشته، بین کلماتی هم که در ترکیب‌های نحوی بکار رفته‌اند فاصله گذاشته شد. مانند: *gow hâkardon* «(شخم زدن)». در غیر اینصورت کلمات مرکب، اگر ترکیب نحوی نبوده‌اند سرهم نوشته شده‌اند. مانند: *dommârlas* «(دیررس)». افزون بر این، فهرستی از واژه‌های گویشی نیز ضمیمه این واژه‌نامه است که در حقیقت جای واژه‌نامه افتراقی – فارسی را می‌گیرد. بخش واژه‌های ویژه آخرین بخش از واژه‌نامه را تشکیل می‌دهد و شامل تعدادی واژه‌های گویشی است که یا به صورت ترکیباتی آمده‌اند که به علت نبودن مواد کافی امکان تجزیه و بررسی بیشتر را نداشته‌اند، مانند: «بز سیاه و سفیدی که گوشش کمی لوله شده باشد: *essak palengi*» که تحت عنوان «واژه‌های مربوط به بز» نوشته شده است؛ یا یک واژه گویشی در برابر جملات یا عباراتی که بیانگر مفهوم واژه گویشی است قرار دارد مانند: «فروفتگی یا سوراخ بزرگ کم‌ژرفای در کوه که بتوان در آن پناه برد: "Iâx" که زیر عنوان [سوراخ] نوشته شده است پیداست که در چنین مواردی آنچه در میان [] می‌آید نمایانگر حوزه معنایی است که کلمه مورد بحث به آن تعلق دارد. ضرورت حفظ این گونه ترکیبات موجب شد که

نژدیکترین واژه را از نظر ارتباط معنایی با آن عبارت انتخاب کنیم و به ترتیب حروف الفبا دسته‌بندی نماییم و جمله‌توضیحی را بلافاصله پس از مدخل به دست دهیم. چون حذف این مجموعه از واژگان گویشی صحیح به نظر نمی‌رسید، در بخش جداگانه‌ای تحت عنوان «واژه‌های ویژه» نوشته شد تا در آینده مورد بررسیهای بیشتر قرار گیرد. به علت کافی نبودن مواد گردآوری شده بررسی کامل ساختمان فعل و نیز بخش‌های دیگر دستوری امکان پذیر نبود. در تهیه مواد پژوهشی از آقای مرادعلی محمودی به عنوان گویشور کمک گرفته شده است. ایشان اهل افتراند، متول سال ۱۳۱۷ هستند و حرفه‌شان بنائی بوده است. خدمات ایشان موجب سپاس و قدردانی بسیار است. بخش ساختمان فعل این گویش با همکاری و نظارت آقای دکتر گرنات ویندفور^۱، استاد دانشگاه میشیگان، تهیه و تنظیم شده است. از همکاری صمیمانه ایشان که از هیچ کوششی دریغ نکردن و وقت گرانبهای خود را در اختیارم قرار دادند بینهایت سپاسگزارم. آقای دکتر علی محمد حق‌شناس، استاد محترم گروه زیان‌شناسی دانشگاه تهران، این مجموعه را با دقیق و صرف وقت بسیار سطربه سطر خواندند و با آرای اصلاحی و انتقادات سازنده توجه مرا به نکات بسیاری جلب کردند و موجب اصلاح پاره‌ای از نکات شدند. سهم ایشان در بهتر انجام شدن این پژوهش بسیار بزرگ است. از ایشان به جهت کوششهای بیدریغشان صمیمانه تشکر می‌کنم. تردیدی نیست که مسئولیت صحت مطالب این کتاب همچنان بر عهده این جانب است. امید است آرا و انتقادات سازنده خوانندگان محترم در هر چه بهتر کردن این بررسی در آینده راهنمای باشد.

وظیفه خود می‌دانم از مقام ریاست مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی که با سعی و حسن نیت و کمکهای ارزنده امکانات لازم را جهت بررسی بهتر و نیز انتشار این مجموعه فراهم آورده‌اند صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

همادخت همایون

1) Germot L. Windfuhr; Department of Near Eastern Studies, the University of Michigan, Ann Arbor, Michigan.

تبرستان
www.tabarestan.info

نشانه‌های آوانویسی

فهرست نشانه‌های آوانویسی که در این کتاب برای فارج‌نویسی به کار رفته است:

۱- همخوانها

علایم فارسی	علایم صوتی
پ	p
ب	b
ت	t
د	d
ک	k
گ	g
ق	q
ع، ئ	,
م	m
ن	n
ج	c
ج	j
ف	f
و	v
س، ص، ث	s
ز، ذ، ض، ظ	z
ش	š

ژ	ž
خ	x
غ	ɣ
ھ-ح	h
ل	l
ر	r
ی	y

۲- واکه‌ها

ای	i
ې	e
ا	a
آ	â
و	o
او	u

او (مانند) *(âšowgir)* *ow*

ای (مانند) *(âreyvân)* *ey*

۳- سایر نشانه‌ها

نشانه	توضیح
	کشش واکه
ڭ	صفر
*	نشانهٔ صورتهای بازسازی شده
/	به معنی «یا» (بین نشانه‌ها و یا واژه‌ها می‌آید)
→	تبديل چیزی به چیز دیگر
[]	گونه

عنصر میانجی بالای خط (—) نوشته شده است مانند: *gi[—]em* است.

افتر^۱

افتر قصبه‌ای است واقع در سی کیلومتری سمنان در فاصله یک کیلومتری غرب جاده سمنان-فیروزکوه که به سوی مازندران امتداد می‌یابد. این آبادی جزء بخش فیروزکوه از شهرستان دماوند است. ۲۳۵ خانوار و ترددیک به ۱۲۰۰ نفر جمعیت دارد.

آبادیهای بین فیروزکوه و افتر عبارت اند از: امیریه، سیاده (siyâdeh)، گمند (komand)، سرنزا (sarenzâ)، میرشکار (mireškâr)، تین گلارخون (tain kolârxon) بمعنى گلارخون پایین، سرین گلارخون (sarîn kolârxon) بمعنى گلارخون بالا، وِزَآ (vezzâ) و اسپی گور (espigur) که به معنی گور سفید است و در قدیم به آن پُل لو (polelow) می‌گفتند. از افتر تا سمنان فقط سومن آباد سر راه است که افترها آن را مومن وا (mumenvâ) می‌گویند. افتر دو قنات دارد یکی بنام تین قنائت (tain qanâet) به معنی قنات پایین، و دیگری جُرین قنائت (Jorin qanâet) به معنی قنات بالا. آب قنات بالا بیشتر است ولی آب قنات پایین برای خوردن بهتر است. در میان ده باغهای کوچک ولی فراوان وجود دارد. درختهای زبان گنجشگ و بید در باغهای (۱) اطلاعات مربوط به افتر، امکانات، مراسم و نوع زندگی مردم آنجا در سالهای گذشته توسط جناب آقای دکتر کیا گردآوری شده است که با اندک تغییراتی در اینجا نقل می‌شود.

افتر دیده می‌شود. در این قصبه نیز گندم، جو، سیب زمینی، یونجه و اسپرس کاشته می‌شود اما تولید هیچ یک از آنها برای ده کافی نیست. اهالی خواربار خود را از سمنان می‌آورند. درخت میوه از جمله انگور، زردالو، گوجه، آبالو، آلو، گیلاس، توت، سنجد و گردو در آنجا دیده می‌شود. در بیابانها و کوهستانهای افتر سروکوهی، زرشک، بوته شیرخشت، زالزالک و گونهای کثیر ادار می‌روید. در کوههای میان راه فیروزکوه و افتر سروکوهی بسیار دیده می‌شود.

حرفة بیشتر مردم گله‌داری است. گروه اندکشماری نیز گاوداری می‌کنند. از جمله صنایع دستی رایج در این ده تهیه گلیم، حاجیم، بتراک، چوخا، چادر شب، پلاس، قالی خرسک، دستکش، جوراب پشمی، مج‌بیج و پاتابه پشمی است که اینهمه به دست زنان انجام می‌شود. کفش ولباس و پوشاسک و وسائل زندگی را از سمنان می‌خرند. صادرات ده گوسفند و بز و پشم و پنیر و روغن است.

افتریها سه طایفه‌اند: استقاقی (estâqî)، بائی (bâi)، زیاری (ziyâri). در تابستان عده کمی در ده می‌مانند و بقیه خانه‌های خود را قفل می‌کنند و به آبادیهای دیگر از جمله گورسفید می‌روند که خنکتر است. افتر خرد هم‌مالک دارد و مالک عمدۀ ندارد.

افتر دارای محله‌های زیر است: لوسر (lowsar) یعنی بالا سر، پشته‌بل (pašte pal) (معنی طوبیله)، نوافتر (nuafter)، تین مله (tain male) (به معنی محله پایین، جُرین مله (jorin male) (به معنی محله بالا و لبار (lobâr) (به معنی مسیل، سیلگاه که از همه آنها بزرگ‌تر است و دبستان دولتی ۶ کلاسه افتر در آنجاست. همچنین تنها گرمابه و مسجد ده، ویرانه یک قلعه قدیمی، تنها تکیه ده که در آن مراسم تعزیه و روضه خوانی برپا می‌دارند و امامزاده قاسم در این محله است. افتر یک امامزاده دیگر هم در گورستان ده دارد به نام امامزاده طاهر، و امامزاده سومی نیز در برابر آبادی هست که در بالای یک تپه قرار دارد و تقریباً یک کیلومتر مرفوع تر از آبادی است و نام آن امامزاده علی است. این سه امامزاده همگی گنبد مخروطی

گچی سفید دارند و صندوقی چوبی مرقد هر یک را می پوشاند، اکثر مردان ده دارای سواد قدیمی‌اند. به شاهنامه علاقه‌مند و بیشتر آن را از بر دارند.^{۱)}

برخی آداب و رسوم رایج در افتر

ازدواج: برای دختران معمولاً ازدوازده سالگی تا چهارده سالگی خواستگار می‌رود؛ و پسران معمولاً بین بیست و دو تا بیست و پنج سالگی به خواستگاری می‌روند و تعداد دختران درده افتر کمتر از پسران است. پسر خود دختری را انتخاب می‌کند و به پدر و مادر خود پیغام می‌دهد که من دختر فلان کس را می‌خواهم. اگر آنها پسندیدند (پس از مشورت با اقوام درجه یک مانند برادر و خواهر)، برای دیدن دختر به خانه آنها می‌روند و به پدر دختر می‌گویند ما می‌خواهیم پسرمان را غلام شما بکیم. آنها حتی اگر موافق باشند، بار اول هم کمی تردید می‌کنند. داماد را می‌گویند صیر کن ما خودمان را ببینیم، یا کسان خودمان مشورت کنیم؛ و اگر به این امر راضی نباشند، می‌گویند دختر ما نامزد دارد، از همان کودکی او را نامزد فلان کس کرده‌ایم. اگر داماد را پذیرفتند و با این کار نشان دادند که بی‌میل نیستند، باز بعد از چند روز خانواده داماد یک بار دیگر به عنوان خواستگاری به دیدن آنها می‌روند و به آنها می‌گویند ما حاضریم، وقتی را برای شیرینی خوران پیشنهاد می‌کنند. شیرینی خوران بیشتر در شب انجام می‌گیرد و از طرف داماد و عروس، چند نفر از بستگان نزدیک در خانه پدر دختر جمع می‌شوند. پدر داماد از اقوام عروس و داماد دعوت می‌کند که در وقت شیرینی خوران به خانه پدر عروس ببایند، اما مخارج شیرینی خوران را، از قند و چای و برنج و روغن و جز آن، پدر داماد می‌پردازد. در شیرینی خوران بغير از شیرینی و میوه، شام یا ناهار هم صرف می‌شود. بعد از غذا شیرینی می‌خورند و پدر داماد می‌گوید که این دعوت برای نامزدی فلانی و فلانی بوده است و همه مبارکباد می‌گویند. بعضی‌ها دوره نامزدی‌شان کوتاه است، یعنی چند روز است، این وقتی است که دختر به سن بلوغ رسیده باشد؛ گاهی هم دوره نامزدی تا دو سه سال طول می‌کشد.

(۱) لغت‌نامه.

گویش افتری

در جریان شیرینی خوران پس از خوردن شام یا ناهار و پیش از خوردن شیرینی مهر را معین می‌کنند و می‌نویسند و روز عقد بر طبق همان قول و قرارها مهر را ثبت می‌کنند. در دوره نامزدی دو نامزد با هم ملاقات ندارند، مگر اینکه در بین راه هم دیگر را ببینند که در این صورت از خجالت حتی به هم سلام نمی‌کنند. سن ازدواج دخترها آنقدر کم است که اصلاً چیزی از زناشویی و نامزدباری نمی‌فهمند و میلی به این کارها ندارند و اغلب نابالغ‌اند. در این مدت اگر دختر یا خانواده‌اش بخواهند که به دیدن خانواده داماد برود، او هنگامی می‌رود که داماد در خانه نباشد و تنها هم نمی‌رود، با خاله یا عمه یا خواهر بزرگ خود می‌رود؛ ولی پسر گاه‌گاهی به خانه نامزد خود می‌رود ولی دفعه اول و دوم با یکی از اقوام خود می‌رود و هیچ حرف نمی‌زند. ولی بعدها تنها می‌رود و حرف هم می‌زند؛ اما تنها با پدرزن و مادرزن و اقوام دیگر و نه با نامزد خود. وانگهی نامزد وی اصلاً جلوی او پیدا نمی‌شود و خود را نشان نمی‌دهد. پسر در مدت نامزدی باید در عید نوروز و تیرماه سیزده مبارکبادی برای نامزد بفرستد. این مبارکبادها کفش و لباس و روسری و پول و روغن، و بیشتر پوشак است. از خانه دختر چیزی برای داماد نمی‌فرستند. در شب شیرینی خوران مادر دامادیک انگشت‌تر طلا به دست عروس خود می‌کند ولی داماد انگشت‌تر در دست نمی‌کند. لازم نیست که همیشه این انگشت‌تر در انگشت دختر باشد. وقتی که دوره نامزدی تمام شد، داماد پدر یا یکی از خویشان خود را به خانه دختر می‌فرستد و می‌گوید که ما آماده عروسی هستیم شما چه می‌فرمایید. آنها می‌گویند حرفی نیست. به امید خانه. آن وقت از سوی هر یک از طرفین یک مرد، مجموعاً دو نفر، ازده به سمنان می‌روند. ممکن است که گاهی خود داماد هم همراه این دو نفر برود. در آنجا برنج، روغن و پوشاك و خوراک برای عروس و داماد و برای عروسی می‌خرند و به ده می‌آورند. همچنین برای دامادیک دست کت و شلوار و برای عروس هم یک دست لباس زنانه می‌خرند و با خود می‌آورند. شب اول تمام اهل ده را خبر می‌کنند، شام می‌دهند و شیرینی می‌خورند. مردها در خانه داماد جمع می‌شوند و زنها در خانه عروس. پس از خوردن شام و شیرینی حنابندان می‌کنند یعنی دست عروس را در

خانه‌اش و دست داماد را نیز در خانه خود او حنا می‌بندند. فرد اش نصف اقوام عروس و داماد را به شام دعوت می‌کنند. زنها در خانه عروس و مردها در خانه داماد. بعد از شام بلافاصله تمام مهمانها از خانه داماد راه می‌افتد و برای آوردن عروس به طرف خانه او می‌روند و در راه کف می‌زنند و سازو نی و تار و ... می‌نوازند. داماد دو ساقدوش دارد که یکی راستین و یکی چپین نامیده می‌شود. این دو در دو طرف او می‌ایستند و آینه‌ای بزرگ در جلو اونگاه می‌دارند و همین طور آینه بدست می‌روند و جوانها دست می‌زنند و نوازنده‌گان می‌زنند و می‌خوانند. مردم دیگر ده هم برای تماشا در سر راه و پشت‌باهمها می‌ایستند. از آن طرف هم دو ساقدوش عروس زیر بغل او را می‌گیرند و می‌آورند به طرف خانه داماد. عروس روپوشی بر سر دارد و صورت او دیده نمی‌شود ولی خود او از پشت آن و از سوراخ‌هایش جلو خود را می‌بیند. همراهان عروس همه زناند و نه کف می‌زنند و نه می‌خوانند. عروس فقط تا در خانه خود می‌آید. داماد و همراهان او تا در خانه عروس می‌آیند و آنجا می‌ایستند تا عروس با همراهان به در خانه خود بباید وقتی که آمد، داماد با همراهان به طرف خانه خود برمی‌گردد. و در پشت سر آنها عروس با همراهان به راه می‌افتد. همچنان می‌روند تا به در خانه داماد می‌رسند. داماد و همراهان جلو در خانه داماد کنار می‌ایستند تا عروس با همراهان به خانه داخل شود و عروس را به اطاق خلوت که حجله خانه خوانده می‌شود می‌برند و همه همراهان او بر می‌گردند مگر یک زن که آروسمای (árusemâ) نامیده می‌شود و او در خانه داماد می‌ماند. همه همراهان عروس باید به خانه خودشان برگردند و داماد تنها می‌رود بالای بام حجله خانه یک پارابلند می‌کند و محکم می‌کوید به زمین. از این کوییدن صدای عجیبی در اطاق حجله خانه به گوش عروس می‌رسد و همراهان داماد می‌روند به سراغ او به پشت بام داماد از آنجا فرار می‌کند به طرف کوچه‌ای یا خیابانی. آنها او را دنبال می‌کنند، و می‌گیرند و به خانه می‌آورند. آنگاه همراهان بر می‌گردند به خانه خودشان. یک یا دونفر از بستگان عروس مواظب‌اند که اطراف خانه و پشت بام کسی پنهان نشود تا از حجله خانه و آنچه در آن می‌گذرد خبردار شود. پدر داماد یا

برادر بزرگ او، یا اگر پدر و برادر نداشته باشد، مادر داماد او را به حجله‌خانه می‌برد و دست عروس را در دست او می‌گذارد و بیرون می‌آید و عروس و داماد در حجله‌خانه می‌مانند و فقط آروسمای (árusemâ) در آنجا هست. آنگاه داماد دور کعت نماز شکرانه می‌خواند و ینگه در همین وقت که او نماز می‌خواند لباس عروس را در می‌آورد. پس از اینکه داماد نماز را خواند یک پای خود را روی یک پای عروس می‌گذارد و فشار می‌دهد. مقداری پول در دست عروس می‌گذارد و پس از این که این کارها انجام گرفت آروسمای (árusmeâ) بیرون می‌رود و آنان را تنها می‌گذارد. ساقدوشها در جریان آمدنش در کنار داماد راه می‌روند و ساقدوش دست راستی آینه را جلوی او نگاه می‌دارد. ساقدوش‌شدن افتخاری ندارد و یکی از خوشان داماد آنها را انتخاب می‌کند و ساقدوشها باید دوزنه یا پسرزن نگرفته یا زن مرده یا زن طلاق داده نباشند، ساقدوش‌های عروس هم همین‌طور؛ یعنی باید دختر شوهر نکرده نباشند، شوهر مرده یا شوهر طلاق داده یا هبودار نیز نباشند. به ساقدوشها چیزی داده نمی‌شود.

شب پیش از زفاف را حنابتن (henâbannon) می‌گویند. روز پیش از زفاف داماد با ساقدوشها و اقوام خود و در لباس معمولی به حمام می‌رود و بالباس دامادی بر می‌گردد. هنگام رفتن و برگشتن او همراهان کف می‌زنند و شادی می‌کنند و می‌خوانند و می‌نوازند. از فردای شب زفاف تا شب سوم صبحانه و شام و ناهار را از خانه مادرزن به خانه داماد می‌فرستند و شب سوم، پدر و مادر عروس، عروس و داماد و بستگان نزدیک داماد را به شام به خانه خود دعوت می‌کنند و بعد از شام شیرینی می‌آورند و به داماد و عروس رونما می‌دهند که پول یا سماور یا گوسفند یا چیزهایی از این قبیل است و سپس آنها به خانه خود بر می‌گردند. شب چهارم زفاف پدر و مادر داماد بستگان نزدیک عروس را به شام دعوت می‌کنند و بعد از شام شیرینی می‌آورند و آنها هم به عروس خود و پسرشان رونما می‌دهند، همسایگان و دوستان نزدیک و اقوام دیگر هم همین کار را می‌کنند. بعد از ظهر روز سوم زفاف

مادر عروس جهاز عروس را خود به خانه داماد می‌آورد؛ یعنی خودش با کسانی که جهاز را می‌آورند به خانه داماد می‌آید.

نوروز: سه چهار روز مانده به نوروز تخم مرغ جمع می‌کنند و به تخم مرغ بازی می‌پردازند. این بازی را مرغنه‌جنگی (morgone jangi) می‌گویند. بیست روز مانده به عید در کاسه‌ها و پیاله‌ها و کاسه‌های گلی و بشقاب، گندم و جو و عدس می‌ریزند تا هنگام نوروز سبز شده باشد و آنان توانند آنها را سرمه‌سفره هفت‌سین بگذارند. همچنین پرتقال و نارنج و دارابی، که از مازندران می‌آورند، در کنار سفره هفت‌سین می‌چینند. گلهای بهاری، مثل شکوفه زردالو و گوجه، را با شاخه در سفره می‌گذارند، شیرینی‌های گوناگون و نقل نیز می‌گذارند. اینها را از قنادیهای سمنان می‌خرند. روز تحويل سال هر چه چرا غدارند پر از نفت می‌کنند و در خانه روش می‌کنند و خانه را چراغان می‌کنند و چراغها را خاموش نمی‌کنند تا نفتستان تمام شود و خودشان خاموش بشونند. در موقع تحويل سال هر چه دیگ و اسباب آشپزخانه دارند همه را پر از پلو می‌کنند و در پلو، سبزی و ماش و باقلاء و گوشت پخته می‌ریزند. بعد از تحويل سال غذاها را دیگ به دیگ می‌خورند و سپس ابتدا به خانه بزرگترها، یعنی پدر و مادر و برادر و خواهر بزرگ می‌روند، بعد در خانه خود می‌نشینند تا دیگران به بازدید آنها بیایند. در دیدوبازدید رویوسی می‌کنند، شیرینی می‌خورند و پسر بچه‌ها از سفره هفت‌سین تخم مرغ پخته و رنگ کرده بر می‌دارند و با آن بازی می‌کنند. این بازی از پیش از عید شروع می‌شود و تا روز سیزده ادامه دارد. تخم مرغها را در مشت نگاه می‌دارند و فقط سر آن از میان شست و انگشت پهلوی آن بیرون است. آنگاه تخم مرغها را به هم می‌کویند: سر هر کدام که شکست، دارنده اش باخته، و باید تخم مرغ خود را به برنده بدهد. همچنین دسته دسته راه می‌افتد و به خانه دوستان و خویشان به دیدی یا بازدید می‌روند. این دیدوبازدیدها تا روز سیزدهم برقرار است. هر کس به پسر و دختر خود عیدی پول می‌دهد، و هر کس نامزدی دارد برای او عیدی از پول و کفش و لباس و جز آن می‌فرستد. مادرزن باید به داماد خود که تازه دخترش را نامزد کرده بیست تخم مرغ بدهد.

روز سیزده عید در باغها و کوچه‌ها تاب می‌بندند. این تابها را عروسها و دامادهای تازه می‌بندند و همه حتی پیر مردّها و پیرزنها هم برای شگون بر آن می‌نشینند و تاب می‌خورند. در این روز پلو و ته‌چین درست می‌کنند و می‌روند در باغها و جایهای خوش‌منظّر و چند ساعتی را تا بعداز ظهر می‌مانند. روز سیزده بچه‌ها به کسانی که نامزد دارند و سوار تاب‌اند سنگ می‌پرانند و می‌گویند نام نامزد چیست. دخترها این کار را در مورد دخترهای نامزد دار و پسرها در مورد پسرهای نامزد دار انجام می‌دهند و آنها از ترس سنگ ناچار نام نامزد خود را می‌گویند. سیزده بدر را sizze bedar می‌گویند.

ساعت (sâet): در گذشته، حساب آب قنات‌های افتر در روز با سایه چوب بود، وقت را به ارده (arde) و نیم ارده (nimarde) و چارک (cârek) و پنج سیر (panjsir) قسمت می‌کردند و بیست و چهار ساعت شبانه روز سی و دو ارده بود و چارک $\frac{1}{4}$ ارده بود و پنج سیر نصف چارک بود. یک چوب افقی (یک تیر بسیار بلند و کلفت) می‌گذاشتند، و در وسط آن یک دیوار به کلفتی ۲۰ سانتی‌متر و به بلندی دو متر بالا می‌آوردند و بالای دیوار نیز یک چوب افقی به کلفتی دیوار می‌گذاشتند که باران دیوار را نشود و نبرد. پیش از ظهر از طرف مغرب سایه بود و پس از ظهر از طرف شرق. روی تیر زیرین خط کشی شده بود (مثل خط کش)، و پنج سیر را با خط کوتاه، و چارک را با خط بلندتر، و نیم ارده را با خط بلندتری تقریباً به اندازه نصف پهنهای تیر زیرین، و ارده را به اندازه تمام پهنهای تیر نشان می‌دادند. چوب زیرین، یعنی تیر زیرین، شرقی غربی بوده و دیوار عمود بر آن شمالی جنوبی. گردن آب دوازده شبانه روزی بود و اکنون چهارده شبانه روزی است (شباهای تابستان ۱۲ ارده و روزها ۲۰ ارده بود). شبها که آفتاب نبود، وقت را با کاسه‌ای کوچک که زیر آن سوراخ ریزی قرار داشت، و نام آن بیلی (bili) یا تاس (tâs) بود معین می‌کردند. این کاسه را راوی یک کاسه بزرگ پراز آب می‌گذاشتند و هر وقت که پر می‌شد و می‌افتد ته کاسه بزرگ می‌گفتندیک «تاس» شد و هر چهار تاس یک ارده بود. اکنون با ساعت اندازه می‌گیرند.

برخی فرآیندهای آوایی در گویش افتری

تغییرات آوایی را که در اثر همنشینی در ترکیب آواها به وجود می‌آید، فرآیندهای آوایی گویند. مهمترین فرآیندهای آوایی در گویش افتری بدین قرارند:

۱- تشديد^۱

در چهار چوب افعال مواردی از تشديد یافت می‌شود که در آغاز یا پایان ریشه قرار دارند. تحلیل ز توصیف و علل کشف این پدیده نیاز به مواد پژوهشی بیشتر و بحث و بررسی بیشتری دارد که، با توجه به امکانات محدود موجود، مقدور نبود.

مثال: در جایگاه آغازی با واجهای :m,p,s

be - sset	زد	(زدن)
-----------	----	-------

be - pper	پر	(پریدن)
-----------	----	---------

di - mmâssâ	چسبید	(چسبیدن)
-------------	-------	----------

مثال: در جایگاه پایانی با واجهای :n,k,š,r,s,j

be-rvijj-e	برشته شدن	(برشته شدن)
------------	-----------	-------------

bi-liss-a	بلیس	(لیسیدن)
-----------	------	----------

1) gemination .

گویش افتري

be-perr-â	پرید	(پریدن)
be-täss-â	تراشید	(تراشیدن)
be-rakk-â	خاراند	(خاراندن)
be-gann-iyâ	گندید	(گندیدن)

۲- قلب

در تعدادی از واژه‌های گویشی جای بعضی صامتها ^{تغییر می} کنداز جمله-vr و آغازی. مثال: br-

rvij-< vrij	ervijjen	بر شته می شود
rvint/erbin	be-rbind/be-rvint	بُرید

در موارد يادشده اين صامت ^۲ است.

۳- حذف /r/ قبل از /n/

افعال متعددی که ستاک حال آنها به /r/ ختم می شوند هنگام صرف در زمان حال ساده /r/ غالباً قبل از /n/ حذف می شود مثال:

ستاک حال	حال ساده	
xor	xonne	می خورد
uer	uenne	می آورد

۴- حذف ^۲ از آخر فعل امر:

افعال متعددی که ستاک حال آنها به /r/ ختم می شوند معمولاً در امر دوم شخص مفرد /r/ حذف می شود مثال:

ستاک حال	حال ساده	
ker	hâ-ke	بن
ber	ba-be	بَر

۵- در این گویش فرایند تاریخی تبدیل /z/ به /z/ که در زبان فارسی در افعال وجود دارد مشاهده نمی شود ولذا در این گونه افعال همان صورت قدیمی /z/ بر جا مانده است. مثال:

2) metathesis.

hivij	پیز
baduj	بدوز
durij	بریز

تبرستان
www.tabarestan.info

ساختمان فعل در گویش افتری

بررسی ساختمان فعل در گویش افتری بر اساس موادی که شاید حدود سی سال پیش گردآوری شده و در بایگانی پژوهشی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی موجود است انجام گرفته. این مواد شامل تعدادی جمله، ضرب المثل، چیستان، متن، گفتگو و افعال تصریف شده است.

دستگاه فعلی گویش افتری بر اساس دو ستاک حال و گذشته، دو شمار و سه شخص قرار دارد. زمانهای مختلف با پیشوندهای فعلی و ستاکها و شناسه‌ها ساخته می‌شوند.

فعال به دو دسته لازم و متعدد تقسیم می‌شوند که هر یک دارای قوانین ساختمانی ویژه‌ای هستند. ساختمان زمان‌های حال این افعال یکسان است. ساختمان افعال لازم و متعدد در زمانهای گذشته متفاوت است. گذشته افعال لازم با پسوند (e)- که قبل از شناسه‌های شخصی قرار می‌گیرد ساخته می‌شود. با توجه به مواد گردآوری شده موجود، زمانهای افعال در این گویش عبارت‌اند از:

۱- حال

الف - التزامی

ب - ساده

ج - ناقص (افعال لازم)

۲ - گذشته

الف - ساده

ب - استمراری

ج - نقلی

د - دور

ه - دور استمراری

و - ناقص (افعال لازم)

زمانهای ذکر شده دارای فرمول ساختمانی متفاوت اند که شرح هر کدام به طور جداگانه مطرح خواهد شد در پایان تصریف یک فعل لازم و یک فعل متعدد داده خواهد شد. افعالی که در این مواد آورده شده اند قابل تقسیم به دو دسته اند: دسته اول: افعالی که تصریف آنها در زمانهای مختلف در ۶ صیغه به دست داده شده است؛ دسته دوم: افعالی که اکثر آنها در زمانهای حال ساده (در صیغه سوم شخص مفرد)، گذشته ساده (در صیغه سوم شخص مفرد) و امر (در صیغه دوم شخص مفرد) تصریف شده اند.

قبل از بحث درباره ساختمان گروههای فعلی، نخست اجزای سازنده آنها مورد بررسی قرار می گیرد. این اجزاء عبارت اند از: پیشوندهای فعلی، ستاک، شناسه های فعلی، پسوندهای فعلی و افعال کمکی.

۱ - پیشوندهای فعلی

پیشوندهای فعلی در این گویش دو دسته اند: یکی تصریفی و دیگری اشتقادی.

الف - تصریفی: پیشوندهایی هستند که دارای نقش نحوی اند. این پیشوندها

دارای چهار عضووند: یکی -mi، دیگری -ba، سومی -be، و چهارمی پیشوند نفی

گویش افتری

۱- پیشوند- mi که نمودی^۱ و نیز وجه نما^۲ است در مواد گرداوری شده در این گویش در زمان گذشته استمراری پرسیده شده است. مثال:

۱) mi-xotešti خوابیدم

۲) kur ager căreger mi-ba hošton că de căra mi-karda کور اگر چاره‌گر بود چشم خود را چاره می‌کرد.

۲- پیشوند- dba دارای گونه‌های [b-, be-, ba-]³ است و در ساختمان التزامی و امر به کار می‌رود. گونه‌های [be-, ba-] هنگامی به کار می‌رود که ستاک حال فعل با همخوان شروع می‌شود. مثال:

ba-xosi	بخوابم	ba-ni	بنشین
---------	--------	-------	-------

ba-xos	بخواب	sartap be-sse	توسری بزن
--------	-------	---------------	-----------

ba-neri	بنشینم	be-rakka	بخاران
---------	--------	----------	--------

گونه [b-] هنگامی به کار می‌رود که ستاک حال فعل با واکه شروع شود. مثال:

b-ai	بشکن	b-esken	بیایم
------	------	---------	-------

[be] و [ba] در مورد زیر گونه آزاد^۳ یکدیگرند. مثال:

gom babo/bebo	گم شد
---------------	-------

۳- پیشوند- دارای گونه‌های [b-, ba-, be-] است و در ساختمان زمانهای

گذشته، مصدر و اسم مفعول به کار می‌رود. مثال:

[be-, ba-]	در مواردی که ستاک حال با همخوان شروع می‌شود به کار می‌رود.
------------	--

be-xotešti	خوابیدم	be-xoton	خوابیدن
------------	---------	----------	---------

be-xotey	خوابیده‌ام	be-xot	خوابیده
----------	------------	--------	---------

be-xot bošti	خوابیده بودم	ba-bošti	شد
--------------	--------------	----------	----

در یک مورد زیر [be-] و [ba-] گونه آزاد یکدیگرند. مثال:

1) aspectual.

2) modal

3) free variant

ba-kutenâ گویید

be-kutenâ گویید

گونه [b] در مواردی به کار می‌رود که ستاک گذشته فعل با واکه شروع می‌شود. مثال:

ستاک گذشته

— owsiyâ → b-owsiya پاره شد

— uerd → sabr b-uerd عطسه کرد

— uet → b-uet گند

۴— پیشوندنی -na و دارای گونه [n] است که با پیشوندهای -ba و -be ترکیب نمی‌شود و برای منفی کردن نخست باید پیشوندهای ba و -be را حذف کرد و آنگاه پیشوندنی را اضافه کرد. ولی با پیشوند استمراری و پیشوندهای اشتاقاقی ترکیب نمی‌شود. مثال:

ba-xosi بخوابم na-xosi نخوابم

be-vâtom گفتم na-vâtom نگفتم

پیشوندنی با hâ ترکیب نمی‌شود. مثال:

hâ-ke بکن na-ke نکن

پیشوندنی با پیشوند استمراری ترکیب می‌شود و برای منفی کردن قبل از آن قرار می‌گیرد. مثال:

mi-xotešti می خوابیدم na-mi-xotešti نمی خوابیدم

mi-dâam می دادم na-mi-dâam نمی دادم

پیشوندنی با پیشوندهای اشتاقاقی نیز ترکیب می‌شود و برای منفی کردن بعد

از پیشوند اشتاقاقی می‌آید. مثال:

*duenna بگذار dunenna نگذار

*dara هست deniya نیست

vargardušti برگشته‌ام varnagardušti برنگشته‌ام

پیشوند نفی در محیط‌های مختلف آوازی به گونه‌های مختلف ظاهر می‌کند.

الف: با افعالی که با همخوان شروع می‌شوند به صورت -na می‌آید مثال:

na-neri	نشینم
---------	-------

na-bi	نشوم
-------	------

na-vája	نگو
---------	-----

ب: با افعالی که با واکه شروع می‌شوند با گونه [n] می‌آید. مثال:

bešton	نایست	bayst	nešton
--------	-------	-------	--------

bái	نیایم	báim	nái
-----	-------	------	-----

bemo boští	نیامده بودم	آمده بودم	námo boští
------------	-------------	-----------	------------

a i	من نیستم	منم	a nihi
-----	----------	-----	--------

تبصره: افعالی که دارای پیشوندهای استقاقی هستند از پیشوندهای تصریفی استفاده نمی‌کنند. نک. پیشوندهای استقاقی.

جدول پیشوندهای تصریفی:

وجه‌نما	نمودی	نفی
ba-	be-	na-
mi-	mi-	

ب: استقاقی. پیشوندهایی هستند که دارای نقش واژگانی‌اند؛ یعنی با افعال مخصوصی می‌آیند و افعال استقاقی تازه‌ای را می‌سازند. این افعال تازه در تمام صیغه‌ها و زمانهای فعل تصریف می‌شوند. این پیشوندها عبارت‌اند از:

۱- پیشوند -de با چهار گونه [da, de, di, ti] به معنی «در» و «داخل».

تاریخی این پیشوند به صورت زیر است. مثال:

antara → dar → de, di

da-boští	(در) بودم
----------	-----------

šuš da-kár	قلمه بزن
------------	----------

گونه [-ti] احتمالاً همان [-di] است که تحت تأثیر آخرین صامت بی و اک جزء اول، به تبدیل شده است. این گونه فقط در دو مورد زیر به کار رفته است:

dast ti-vunta انگولک کرد

dast ti- vunenne انگولک می کند

lak ti-vonton خراشیدن

۲ - پیشوند -du که ظاهرآ ترکیبی از ^۵*de- + hu(< frōd) است به معنی

«داخل» و یا «پایین». مثال:

tum du-rij تخم پاش

du- ejenne تن می کند

۳ - پیشوند -biya به معنی «بیرون». تحول تاریخی این پیشوند به صورت زیر است:

bedar \rightarrow beyar \rightarrow biya

biya-šonne درمی رود

biy(a)-uenne درمی آورد

۴ - پیشوند -ve به معنی «از جائی» و «از چیزی». تحول تاریخی این پیشوند به صورت زیر است:

apara \rightarrow var \rightarrow ve

ve - yra بردار

ve-ytoš برداشت

já ve - yne بلند می کند

kare var - ânne آروغ می زند

۵ - پیشوند -hi به معنی «پایین». صورت قدیمی (پهلوی) آن frōd است. مثال:

گویش افتری

hi-vonenne می اندازد (قالی)

hi-vij ببین

hi-vijenne می بیزد

۶- پیشوند-hâ بمعنی «فرا» و «به سوی» است، تحول تاریخی آن به صورت

زیر است:

frâ → hrâ → hâ

این پیشوند در این گویش معنی اصلیش را از داشت داده است. افعال «کردن» و «دادن» بیشتر با این پیشوند تصریف می شوند. بنابراین در ساختمان التزامی، امر، گذشته و مصدر این دو فعل از این پیشوند استفاده می شود. مثال:

hâ-keri بکنم hâ-di بدهم

hâ-ke بکن hâ-de بده

hâ-kard کرد hâ-dâ boam داده بودم

hâ-kardon کردن hâ-dâhon دادن

در افعال مرکبی که جزء دومش با فعل «کردن» تصریف می شوند پیشوند اختیاری است. مثال:

peydâ kardoš (او) پیدا کرد

sanow hâ-kard شنا کرد

جدول پیشوندهای اشتقة‌ای:

مکانی ^۸	جهتی ^۹
de-	hi-
du-	hâ-
biya-	
ve	

۲- ستاک

افعال در گویش افتري با يكى از دو ستاک حال يا گذشته همراه است.

الف: ستاک حال. ستاک حال فعل با ريشه فعل برابر است و با تغيير آوابي و يا بدون آن ساخته مى شود. لذاتکوازى است بسيط. كه از چيز دیگرى ساخته نمى شود. تنها از طريق واژگان مى شود به ستاک حال افعال دسترسى پيدا کرد.
ستاک حال در اين گویش معمولاً يك ههجايى است. برستان
مثال: ريشه فعل با تغيير آوابي:

مصدر	ستاک حال	
kardon	ker	کردن
bekafton	ko	افتادن
bebârâun	vár	باریدن

ريشه فعل بدون تغيير آوابي:

مصدر	ستاک حال	
bexordon	xor	خوردن
hivonton	von	انداختن
beštâhon	est	ایستادن

ستاک حال بعضی از افعال فقط از يك واكه يا يك همخوان تشکيل شده است. مثال:

مصدر	ستاک حال	
bemohon	â	آمدن
hâdâhon	d	دادن

ستاک حال دوهجاجي فقط در فعل «نوشتن» ديده شده که احتمالاً تحت تأثير فارسي ادبی ساخته شده است. مثال:

مصدر	ستاک حال	نوشتن
benevešton	nevis	ستاک حال افعال سبیی دوهجایی هستند. مثال:

مصدر	ستاک حال	برگرداندن
vargerdenâun	garden	بچاندن

ب: ستاک گذشته: ستاک گذشته با اضافه شدن پسوند گذشته‌ساز به ستاک حال ساخته می‌شود. پسوند گذشته‌ساز دارای سه گونه [-a, -d, -t] است. مثال:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
cin + d	→ cind	چیدن
tāš + t	→ tāšt	خراسیدن
von + ā	→ vonā	انداختن
gi + ā	→ giyā	خواستن

هنگام ترکیب ستاک حال با پسوند گذشته‌ساز امکان آن هست که در ساخت آوایی ستاک حال تغییراتی رخ بدهد. این تغییرات واج – واژی¹⁰⁾ معمولاً در ستاک‌های حالی که با گونه پسوند گذشته‌ساز [-t] ساخته می‌شوند به وجود می‌آید. مثال:

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
vij	→ vit	hivitun
xiz	→ xišt	hixištun
xos	→ xot	hixotun
sáz	→ sât	hesátun
hruš	→ hrut	heruntun
ris	→ rišt	herištun

10) morphophonemic

ستاک حال و گذشته افعال زیر مانند فارسی امروز از دوریشه متفاوت آمده است. مثال:

ستاک حال	ستاک گذشته	
vin	di	دیدن
â	(â)mo	آمدن
cá	chayidn	
zâ	zayidn	
šnu	shnidn	

ستاک حال و گذشته این افعال یکسان است.

برستان
www.tabarestan.net

۳- شناسه‌های فعلی

شناسه‌های فعلی آن دسته از عناصری هستند که بعد از ستاک فعل قرار می‌گیرند و دارای نقش فاعلی و نمایانگر شخص و شمارند و شامل دو دسته‌اند:

الف:

-i	-im
-a	-in
-e	-en

کاربرد این شناسه‌ها به شرح زیر است:

شناسه‌های -i- فقط یک گونه دارند ولذا در زمانهای حال افعال لازم و متعددی و زمانهای گذشته افعال لازم به کار می‌روند. مثال:

حال لازم	حال متعددی	حال لازم	گذشته لازم
xosenn-i	می خوابم	denn-i	می دهم
xosenn-im	می خوابیم	denn-im	می دهیم
xosenn-in	می خوابید	denn-in	می دهید
xosenn-en	می خوابند	denn-en	می دهند

baxos-in در دوم شخص امر جمع می‌آید. مثال: بخوابید.
 دوم شخص مفرد دارای دو گونه است و عبارت آن‌د از [-at,-a] که کاربرد آنها به صورت زیر است:
 گونه [a]- در صیغه دوم شخص مفرد زمانهای حال افعال لازم و متعدد و نیز فعل امر می‌آید. مثال:

xosenn-a	می خوابی
denn-a	می دهد
berakk-a	بخاران

گونه [at]- فقط در صیغه سوم شخص زمانهای گذشته افعال لازم به کار می‌رود. مثال:

bexotešt-at	خوابیدی
beštāšt-at	ایستادی

سوم شخص مفرد دارای سه گونه [a,-a,-e] است و کاربرد آنها به صورت زیر است:

گونه [e]- در صیغه سوم شخص مفرد زمانهای حال افعال لازم و متعدد به کار می‌رود. مثال:

xosenn-e	می خوابد
denn-e	می دهد

گونه‌های [a,-a,-e]- در صیغه سوم شخص مفرد زمانهای گذشته افعال لازم و متعدد به کار می‌روند. مثال:

mikard-a	می کرد
bexot-θ'	خوابید
benerâ-a	نشست
- (o)m	-mon
- (o)t	-ton
- (o)š/-a/-θ'	-šon

این شناسه‌ها فقط در ساختمان زمانهای گذشته افعال متعددی به کار می‌روند و همان صورتهای باستانی فارسی میانه‌اند که به معنی فاعلی^{۱۱)} به کار می‌رفتند و امروز در این گویش باقی مانده‌اند. مثال:

hâkard-om	کردم
hâkard-ot	کردی
hâkard-oš/hâkard	(او) کرد
hâkard-amon	کردیم
hâkard-aton	کردید
hâkard-ašon	کردند

لازم به تذکر است که در برخی از افعال /o/ در پسوندهای صیغه مفرد تحت تأثیر واکه ماقبل آخر به /a/ تبدیل می‌شود. مثال:

hâdâ-am	دادم
hâdâ-at	دادی

زمانهای حال فعل خواستن از شناسه‌های زیر که نمایانگر مفعول غیرمستقیم^{۱۲)} هستند استفاده می‌کند. این صورت در ادبیات فارسی قدیم به صورت «بایدم، مرا لازم است» متداول بوده و امروزه در این گویش در زمانهای حال ساده و التزامی این فعل به کار می‌رود. این شناسه‌ها عبارت‌اند از:

-em	-emon
-et	-eton
-e	-ešon

11) agent

12) indirect object/experiencer

مثال:

gi ^g em	بخواهم	genn-em	می خواهیم
gi ^g et	بخواهی	genn-et	می خواهی
gi ^g e	بخواهد	genn-e	می خواهد
gi ^g emon	بخواهیم	genn-emon	می خواهیم
gi ^g eton	بخواهید	genn-eton	می خواهید
gi ^g ešon	بخواهند	genn-ešon	می خواهند

www.tabarestan.info

۴- پسوندهای فعلی

این پسوندها عبارت اند از:

الف- پسوند - (e)- نشان‌دهنده زمان حال فعل است و بعد از ستاک حال

قرار می‌گیرد و در ساختمان زمانهای حال ساده و حال ناقص به کار می‌رود. مثال:

xos-enn-i	می خوابم
â-nn-i	می آیم
dari ner-enn-i	دارم می نشینم

ب- پسوند - (e)st- گذشته‌ساز است و بعد از ستاک گذشته قرار می‌گیرد. این پسوند فقط در ساختمان زمانهای گذشته ساده، گذشته استمراری، گذشته ناقص و گذشته نقلی افعال لازم به کار می‌رود. مثال:

be-xot-est-i	خوابیدم
mi ^g amo-št-i	می آمدم
dabošt i mi-nerâ-št-i	داشتم می نشستم
nerâ-št-i	نشسته‌ام

ج- پسوند - en- عامل سببی است و بعد از ستاک حال فعل قرار می‌گیرد و آن

را به متعددی سببی تبدیل می‌کند. مثال:

berasâun	رسیدن	beres-en-âun	رساندن
beterkiyâun	ترکیدن	betark-en-âun	ترکاندن

د- پسوند مصدری دارای دوگونه [-un] و [-on] است که با اضافه شدن به ستاک حال و یا گذشته مصدر می‌سازد. مثال:

bowset -un	پاره شدن	owsiy	ستاک حال
hâkard -on	کردن	kard	ستاک گذشته

۵- افعال کمکی

افعال کمکی موجود در موارد گردآوری شده عبارت اند از:

الف- فعل کمکی «بودن». این فعل تا آنجا که به اساس مواد گردآوری شده می‌توان حکم کرد در ساختمان زمان ماضی نقلی، ماضی بعید، حال و گذشته ناقص به کار رفته است. تصریف آن در ماضی بعید با افعال لازم و متعددی متفاوت است و فقط صورت سوم شخص مفرد زمان گذشته آن *bos* در ساختمان ماضی بعید افعال لازم و متعددی یکسان است. کاربرد این فعل به شرح زیر است:

۱- زمان گذشته فعل کمکی «بودن» در ساختمان ماضی بعید افعال لازم به شرح زیر است:

bošti	بودم	boštím	بودیم
boštat	بودی	boštín	بودید
boa	بود	boštěn	بودند

مثال: تصریف فعل «خوابیدن» در زمان ماضی بعید

bexot bošti	خوابیده بودم	bexot boštím	خوابیده بودیم
bexot boštat	خوابیده بودی	bexot boštín	خوابیده بودید
bexot boa	خوابیده بود	bexot boštěn	خوابیده بودند

۲- زمان گذشته فعل کمکی «بودن» در ساختمان ماضی بعید افعال متعددی به صورت زیر است:

boam	بودم	boamon	بودیم
boat	بودی	boaton	بودید
boa	بود	boašon	بودند

مثال: تصریف فعل «دادن» در ماضی بعید:

hâdâ boam	داده بودم	hâdâ boamon	داده بودیم
hâdâ boat	داده بودی	hâdâ boaton	داده بودید
hâdâ boa	داده بود	hâdâ boašon	داده بودند

۳- فعل کمکی «بودن» در ساختمان زمان ماضی نقلی: در این زمان از صورتهای تصریف شده فعل بودن در زمان حال ساده استفاده می شود. تصریف حال ساده این فعل به صورت زیر است:

a i	من	a nihi	من نیستم
to a	تویی	to niya	تونیستی
o a	اوست	o niya	او نیست
hem im	ما میم	hem nihim	ما نیستیم
hoj in	شمایید	hoj nihin	شما نیستید
jun en	ایشان اند	jun niyen	ایشان نیستند

مثال: تصریف فعل کمکی «بودن» در زمان ماضی نقلی:

be-xot-e-y	خوابیده‌ام
be-xot-e-ya	خوابیده‌ای
be-xot-a-∅	خوابیده
be-xot-e-him	خوابیده‌ایم
be-xot-e-hin	خوابیده‌اید
be-xot-e-hen	خوابیده‌اند

زمان حال التزامی این فعل بدون پیشوند تصریف می شود.

a bi	من باشم
to bo	تو باشی
o boe/boa	او باشد
hem bohim	ما باشیم

hoj bohin	شما باشید
jun bohen	ایشان باشند

۴- فعل کمکی، «بودن» در ساختمان زمانهای حال و گذشته ناقص (افعال

۲۳

در زمانهای حال و گذشته ناقص این فعل با پیشوند مکانی -da- بکار رفته.

حال	تبرستان	گذشته	
dari	(در) هستم	dabоšti	(در) بودم
dara	هستی	dabоštat	بودی
dara	هست	daboa/dabo	بود
darim	هستیم	dabоštim	بودیم
darin	هستید	dabоštin	بودید
daren	هستند	dabоšten	بودند

. "benerâhon" نشستن فعل از مثال:

حال ناقص	گذشته ناقص
dari nerenni	دارم می‌نشینم
dara nerenna	داری می‌نشینی
dara nerenne	دارد می‌نشیند
darim nerennim	داریم می‌نشینیم
darin nerennin	دارید می‌نشینید
daren nerennen	دارند می‌نشینند
	داشتم می‌نشستم
	داشتی می‌نشستی
	داشت می‌نشست
	داشتمی‌نشستیم
	داشتید می‌نشستید
	داشتند می‌نشستند

ب- فعل کمکی «خواستن». این فعل فقط در زمان حال التزامی و گذشته التزامی فعل «رفتن» پرسیده شده.

۱- کاربرید این فعل در زمان حال التزامی فعل ((رفتن)) به صورت زیر است:

gennem başı می خواهیم بروم gennemon başim می خواهیم برویم

gennet baše	می خواهی بروی	genneton bašin	می خواهید بروید
genne bašu	می خواهد برود	gennešon bašun	می خواهند بروند
۲- کاربرد این فعل در زمان گذشته التزامی فعل «رفتن» به صورت زیر است:			
migâham başı	می خواستم بروم	migâhamon bašim	می خواستیم بروم
migâhat baše	می خواستی بروی	migâhaton bašin	می خواستید بروید
migâha bašu	می خواست برود	migâhašon bašun	می خواستند بروند

ساختمان گروههای فعلی

۱- ساختمان زمانهای حال افعال لازم و متعددی

الف- زمان حال التزامی. ساختمان زمان حال التزامی به صورت زیر است:
پیشوند التزامی + ستاک حال + شناسه شخصی فاعلی. مثال:

bexoton	فعل لازم خوایدن:	فعل متعددی گفتن:
ba-xos-i	بخوابم	بگویم
ba-xos-a	بخوابی	بگویی
ba-xos-e	بخوابد	بگوید
ba-xos-im	بخوابیم	بگوییم
ba-xos-in	بخوابید	بگویید
ba-xos-en	بخوابند	بگویند

موارد زیر استثنایی است:

۱- صيغه دوم شخص مفرد التزامی افعال زیر با صيغه دوم شخص مفرد امر يکی است.

baše	بروی
bešton	بایستی

boru	بیائی
babu,babo	بشوی
hâde	بدھی

۲- قبل از شناسه‌های سوم شخص مفرد و جمع افعال «ایستادن، دادن» /iy/ قرار می‌گیرد که مخصوص این افعال است. مثال:

bešt-iy-e	بایستد	hâd-iy-e	پدھد
bešt-iy-en	بایستند	hâd-iy-en	بدھند

۳- زمان حال التزامی فعل «خواستن» بدون پیشوند تصریف می‌شود.

gi ɿ em	بخواهی	gi ɿ emon	بخواهیم
gi ɿ et	بخواهی	gi ɿ eton	بخواهید
gi ɿ e	بخواهد	gi ɿ eсон	بخواهند

ب- زمان حال ساده. زمان حال ساده در این گویش با قرار دادن پسوند زمان‌ساز /-nn/ بعد از ستاک ساخته می‌شود. این پسوند دارای دو گونه [-enn-] و [-enn-i] با توزیع تکمیلی^{۱۳} است که [-nn-] پس از واکه و [-enn-] پس از همخوان می‌آید. صیغه سوم شخص مفرد دارای گونه‌های آزاد [-end-] و [-nd-] است.

ساختمان زمان حال ساده به دو صورت زیر است:

۱- ستاک حال + پسوند زمان‌ساز + شناسه‌های شخصی فاعلی

الف- هنگامی که ستاک حال مختوم به همخوان باشد، پسوند زمان‌ساز

گونه [-enn-] است.

مثال:

bexoton	خوابیدن	hâdâhon	دادن
xos-enn-i	می خوابم	d-enn-i	می دهم
xos-enn-a	می خوابی	d-enn-a	می دھی
xos-enn-e/xos-end-e	می خوابد	d-enn/nd-e	- می دھد

13) complementary distribution

xos-enn-im	می خوابیم	d-enn-im	می دهیم
xos-enn-in	می خواهد	d-enn-in	می دهید
xos-enn-en	می خوابند	d-enn-en	می دهند

ب - هنگامی که ستاک حال مختوم به واکه باشد پسوند زمان ساز گونه [-nn]

است. مثال:

â-nn-i	می آیم	vâ-nn-i	می گویم
â-nn-a	می آی	vâ-nn-a	می گویی
â-nn-e	می آید	vâ-nn-e	می گوید
â-nn-im	می آیم	vâ-nn-im	می گوییم
â-nn-in	می آید	vâ-nn-in	می گویید
â-nn-en	می آیند	vâ-nn-en	می گویند

۲ - پیشوند استقاقی + ستاک حال + پسوند زمان ساز + شناسه های شخصی
فاعلی. مثال:

biya-šo-nne	در می رود
(kare)var-â-nne	آروغ می زند
var-gerd-enn-e	بر می گردد
(tum)du-rij-enn-e	تخم می پاشد
de-kâr-enn-e	می کارد
du-ej-enn-e	می پوشد

موارد زیر استثنایی است:

۱ - فعل «خواستن» در زمان حال استمراری نیز مانند حال التزامی از
شناسه های شخصی فاعلی دسته دوم استفاده می کند. تصریف این فعل به صورت
زیر است:

genn-em	می خواهم	genn-emon	می خواهیم
genn-et	می خواهی	genn-eton	می خواهید

genn-e	می خواهد	genn-ešon	می خواهند
۲- افعالی که ستاک حال آنها به /r/ ختم می شوند هنگام تصریف در زمان حال ساده /r/ معمولاً قبل از /n/ حذف می شود. این از خصوصیات افعال متعدد است.			مثال:

ستاک حال

ker	kenne	می کند
uer	uenne	می آورد
ser	senne	می زند
xor	xonne	می خورد

در افعال مرکب لازم نیز که جزء فعلی آنها متعدد است /r/ قبل از /n/ حذف می شود.

ستاک

sabr buerdon	عطسه کردن	uer	sabr uenne	عطسه می کند
qalt besseton	غلت زدن	ser	qalt senne	غلت می زند
ferâr hâkardon	فرار کردن	ker	ferâr kenne	فرار می کند

ج- زمان حال ناقص^{۱۴)}. این زمان عملی را در حین انجام یافتن شرح می دهد و در این گویش فقط در یک مورد پرسیده شده. ساخت آن به صورت زیر است: تصریف فعل بودن (مکانی) در زمان حال ساده + تصریف فعل موردنظر در زمان حال استمراری. مثال: از فعل *benerâhon* به معنی نشستن.

dari ner-enn-i	دارم می نشینم
dara ner-enn-a	داری می نشینی
dara ner-enn-e	دارد می نشینند
darim ner-enn-im	داریم می نشینیم

گویش افتري

darin ner-enn-in دارید می نشینید

daren ner-enn-en دارند می نشینند

۲- ساختمان زمانهای گذشته افعال لازم

الف- زمان گذشته ساده. زمانهای گذشته افعال لازم در این گویش معمولاً با قراردادن پسوند گذشته ساز -ešt- بعد از ستاک گذشته بجز سوم شخص مفرد ساخته می شوند. پسوند -ešt- دارای دو گونه مکمل است: گونه [ešt] پس از واکه و گونه [ešt] پس از همخوان می آید. ساختمان گذشته ساده افعال لازم به صورت زیر است: پیشوند تصریفی + ستاک گذشته + پسوند گذشته ساز + شناسه های شخص فاعلی. هنگامی که ستاک گذشته مختوم به همخوان باشد پسوند گذشته ساز -ešt- است. مثال:

be-xot-ešt-i خوابیدم

be-xot-ešt-at خوابیدی

be-xot-∅ خوابید

be-xot-ešt-im خوابیدیم

be-xot-ešt-in خوابیدید

be-xot-ešt-en خوابیدند

هنگامی که ستاک گذشته مختوم به واکه باشد پسوند گذشته ساز -ešt- است.

مثال:

be-mo-št-i	آمدم	be-mo-št-im	آمدیم
------------	------	-------------	-------

be-mo-št-at	آمدی	be-mo-št-in	آمدید
-------------	------	-------------	-------

be-mo-∅-a/be-mo	آمد	be-mo-št-en	آمدند
-----------------	-----	-------------	-------

افعالی که از پیشوندهای اشتقاقي استفاده می کنند با همان پیشوندها تصریف می شوند. مثال:

di-mâssâ چسبید

var-gerdâ

برگشت

مثال برای افعال مرکب:

yax be-kard-ešt-i

یخ کردم

ferâr hâ-kard

فرار کرد

بعضی افعال مرکب بدون پیشوند تصریف می‌شوند. مثال:

derâz kard

دراز کشید

kuc kard

کوچ کرد

ب-زمان گذشته استمراری. ساختمان زمان گذشته استمراری به صورت

زیر است:

پیشوند استمرار - mi + ستاک گذشته + پسوند گذشته ساز + شناسه‌های شخصی فاعلی.

مثال: با ستاک مختوم به همخوان.

mi-xot-ešt-i می خوابیدم

mi-xot-ešt-at می خوابیدی

mi-xot-∅-a می خوابید

mi-xot-ešt-im می خوابیدیم

mi-xot-ešt-in می خوابیدید

mi-xot-ešt-en می خوابیدند

مثال: با ستاک مختوم به واکه.

mi ^۱ ámo-št-i می آمدمmi ^۲ ámo-št-at می آمدهmi ^۳ ámo-∅-a می آمدmi ^۱ ámo-št-im می آمدیمmi ^۲ ámo-št-in می آمدیدmi ^۳ ámo-št-en می آمدید

tabarestan

ج- زمان گذشته ناقص^{۱۵}. عملی را در گذشته در حال جریان داشتن شرح می‌دهد. در مواد گردآوری شده فقط یک مورد پرسیده شده و ساخت آن به صورت زیر است:

تصrif فعل بودن (مکانی) در گذشته ساده + تصریف فعل مورد نظر در زمان
گذشته استمراری.

مثال: از فعل benerâhon (نشستن)

da-bo-št-i mi-nerā-št-i	داشتم می نشستم
da-bo-št-at mi-nerā-št-at	داشتی می نشستی
do-bo-∅-a mi-nerā	داشت می نشست
da-bo-št-im mi-nerā-št-im	داشتیم می نشستیم
da-bo-št-in mi-nerā-št-in	داشتید می نشستید
da-bo-št-en mi-nerā-št-en	داشتند می نشستند

اسم منقول

از آنجا که اسم مفعول در تصریف بعضی از زمانها مورد استفاده دارد ناگزیریم مقوله مذبور را در این قسمت بیاوریم.

اسم مفعول از ستاک گذشته و فرایند^{۱۰} ساخته می‌شود. چنانچه ستاک گذشته همراه با پیشوند باشد، همان صورت پیشوند دارش به صورت اسم مفعول به کار می‌رود.

ستاک گذشته + () اسم مفعول. مثال:

hâdâ + Ø → hâdâ	داده
bexot + Ø → bexot	خواسته

اگر همراه ستاک گذشته هیچ‌گونه پیشوندی نباشد، اسم مفعول از همان صورت ستاک گذشته استفاده می‌کنند. مثال:

giyâ + Ø → giyâ خواسته

nerâ + Ø → nerâ نشسته

بنابر فرمول بالا اسم مفعول و ستاک گذشته در این گویش از نظر شکل ظاهری یکسان‌اند.

د-زمان گذشته نقلی. در مواد گردآوری شده گذشته نقلی فقط برای افعال («خوابیدن»)، («نشستن») در ۶ صیغه و («ایستادن») در صیغه اول شخص مفرد و نیز چند فعل در صیغه سوم شخص مفرد پرسیده شده که به علت کافی نبودن مواد، دادن ساخت آن میسر نیست، لذا عین صورتهای تصریفی پرسیده شده در زیر داده می‌شود:

مثال: فعل "bexoton" به معنای خوابیدن:

be-xot-e-y خوابیده‌ام

be-xot-e-ya خوابیده‌ای

be-xot-a-Ø خوابیده

be-xot-e-him خوابیده‌ام

be-xot-e-hin خوابیده‌اید

be-xot-e-hen خوابیده‌اند

شناسه اول شخص مفرد /i/ است که قبل از /e/ به /y/ تبدیل شده.

احتمالاً گذشته نقلی افعال («خوابیدن») و («ایستادن») که فقط اول شخص مفرد آن پرسیده شده، تحت تأثیر فارسی ادبی ساخته شده است.

مثال: فعل ایستادن

b-eštâ-h-i ایستاده‌ام

تصریف فعل («نشستن») benerâhon در زمان گذشته نقلی به صورت زیر است:

گویش افتري

nerâ-št-i	نشسته‌ام
nerâ-št-at	نشسته‌ای
nerâ-a	نشسته
nerâ-št-im	نشسته‌ایم
nerâ-št-in	نشسته‌اید
nerâ-št-en	نشسته‌اند
نمونه‌ای از افعال که به صورت سوم شخص مغزد پرسیده شده است:	
âšu beboa	آلوده شده است
hom âmoa	هم آمده
qaš karda	غش کرده
lorc bexorda	چروک خورده

هـ- زمان گذشته بعید. ساختمن این زمان به صورت زیر است:
اسم مفعول + گذشته ساده فعل کمکی «بودن».

مثال از فعل خواهیدن:

be-xot bo-št-i	خواهید بودم
be-xot bo-št-at	خواهید بودی
be-xot bo-ʃ-a	خواهید بود
be-xot bo-št-im	خواهید بودیم
be-xot bo-št-in	خواهید بودید
be-xot bo-št-en	خواهید بودند
مثال از فعل «نشستن» (benerâhon):	
nerâ bo-št-i	نشسته بودم
nerâ bo-št-at	نشسته بودی
nerâ bo-ʃ-a	نشسته بود
nerâ bo-št-im	نشسته بودیم

nerá bo-št-in	نشسته بودید
nerá bo-št-en	نشسته بودند

۳- ساختمان زمانهای گذشته افعال متعدد

افعال متعدد در زمانهای گذشته از شناسه‌های دسته دوم که همان ضمایر متصل فاعلی هستند استفاده می‌کنند.

الف - زمان گذشته ساده ساختمان زمان گذشته متعاده به صورت زیر است:

پیشوند + ستاک گذشته + شناسه‌های شخصی فاعلی

مثال: از فعل کردن و گفتن:

be-vát-om	گتم	há-kard-om	کرد
be-vát-ot	گفتی	há-kard-ot	کرده
be-vát-oš/be-vát	گفت	há-kard-oš	کرد
be-vát-amon	گفتمیم	há-kard-amon	کردیم
be-vát-aton	گفتید	ha-kard-aton	کردید
be-vát-ašon	گفتدند	há-kard-ašon	کردند

افعالی که دارای پیشوند اشتقاچی هستند هنگام تصریف، به جای استفاده از پیشوند be، از همان پیشوندها استفاده می‌کنند مثال:

hi-yenná	گذاشت
ve-ytoš	برداشت
de-vast	بست

فعل "dardun" بمعنی «داشتن» که فقط سوم شخص مفرد آن پرسیده شده بدون

پیشوند آمده، با پیشوند d- استفاده می‌کنند.

dard داشت

افعال مرکب به هر دو صورت یعنی با پیشوند و بدون پیشوند تصریف می‌شوند.

مثال:

gom be-kard گم کرد

davâ hâ-kard	دعوا کرد
peydâ kardoš	پیدا کرد
já vontoš	جا انداخت

فعل «فهمیدن» در زمان گذشته ساده برای اول شخص مفرد در یک جمله پرسیده شده و تصریف آن برخلاف گذشته افعال متعدی از پسوند گذشته ساز -st- که مخصوص گذشته افعال لازم است استفاده کرده. به نظر می‌رسد که سیستم متعدی دارای این استثناء است و تصریف صورت قدیمی خود را در برابر فعل لازم حفظ نکرده. احتمالاً این صورت اخیراً وارد این سیستم شده است:

haley nafamostí	هنوز نفهمیدم
ب-زمان گذشته استمراری. ساختمان زمان گذشته استمراری به صورت زیر است:	

پیشوند استمراری mi + ستاک گذشته + شناسه‌های شخصی فاعلی

-mi-kard-am	می‌کردم
-mi-kard-at	می‌کردمی
-mi-kard-a	می‌کرد
-mi-kard-amon	می‌کردیم
-mi-kard-aton	می‌کردید
-mi-kard-ašon	می‌کردند

ج-زمان گذشته نقلی. ساختمان گذشته نقلی با توجه به دو فعل پرسیده شده زیر به صورت زیر است:

پیشوند + اسم مفعول فعل موردنظر + تصریف فعل بودن در زمان حال	مثال: از فعل «کردن» و «گفتن»)
---	-------------------------------

hâ-kard-a-m	کرده‌ام	be-vât-a-m	گفته‌ام
hâ-kard-a-t	کرده‌ای	be-vât-a-t	گفته‌ای
hâ-kard-a-∅	کرده	be-vât-a-∅	گفته

hâ-kard-a-mon	کرده‌ایم	be-vât-a-mon	گفته‌ایم
hâ-kard-a-ton	کرده‌اید	be-vât-a-ton	گفته‌اید
hâ-kard-a-šon	کرده‌اند	be-vât-a-šon	گفته‌اند

برخی افعال در این زمان بدون پیشوند نیز تصریف شده‌اند. تنها نمونه‌های تصریف شده از صورتهای سوم شخص مفرد در دست است و به صورت زیر است:

kata	افتداده
karda	کرده است
dâa	داده است
kul gita	کول کرده

د- زمان گذشتۀ بعید. ساختمان گذشتۀ بعید به صورت زیر است:
پیشوند + اسم مفعول + گذشتۀ ساده فعل کمکی «بودن». مثال:

hâ-dâ boam	داده بودم
hâ-dâ boat	داده بودی
hâ-dâ boa	داده بود
hâ-dâ boamon	داده بودیم
hâ-dâ boaton	داده بودید
hâ-dâ boašon	داده بودند

در مورد فعل خواستن به صورت زیر تصریف می‌شود.

۸+ اسم مفعول + گذشتۀ ساده فعل کمکی «بودن». مثال:

giyâ boam/boham	خواسته بودم
giyâ boat	خواسته بودی
giyâ boa	خواسته بود
giyâ boamon	خواسته بودیم
giyâ boaton	خواسته بودید
giyâ boašon	خواسته بودند

گویش افتراقی

هـ- زمان گذشته بعید استمراری. این زمان که فقط در مورد فعل «خواستن» پرسیده شده از پیشوند استمرار -mi باضافه گذشته بعید ساخته می‌شود. مثال:

mi-giyâ boam می خواسته بودم

mi-giyâ boat می خواسته بودی

mi-giyâ boa می خواسته بود

mi-giyâ boamon می خواسته بودیم

mi-giyâ boaton می خواسته بودید

mi-giyâ boašon می خواسته بودند

www.takhtestan.com

www.takhtestan.com

www.takhtestan.com

www.takhtestan.com

www.takhtestan.com

www.takhtestan.com

۴- ساختمان فعل امر

فعل امر تنها در صورتهای دوم شخص مفرد و جمع تصرف می‌شود.

۱- امر دوم شخص مفرد به دو صورت زیر ساخته می‌شود:

الف- پیشوند امر + ستاک حال. مثال:

ba + xos → baxos بخواب

افعالی که دارای پیشوند اشتقاچی هستند از همان پیشوند استفاده می‌کنند.

بعارت دیگر پیشوند امر با پیشوند اشتقاچی ترکیب نمی‌شود. مثال:

du + ej → duej بپوش

var + gard → vargard برگرد

hi + vij → hivij ببیز

ب- پیشوند امر + ستاک حال + شناسه دوم شخص مفرد: مثال:

ba + ris + a → barisa ببریس

be + rakk + a → berakka بخاران

ba + rvij + a → barvija برشته کن

امر افعالی هم که صورت سببی دارند به همین ترتیب است. مثال:

var + garden → var-garden

برگردن

ba + tarken → batarken

بترکان

ba + varšen + a → bavaršenā

بسوزان

موارد زیر استثنایی است:

boru, buru^{۱۶}

بیا

آمدن

baš-e

برو

رفتن

hâd-e

پده

دادن

best-on

بایست

ایستادن

/on/ نشانه دوم شخص امر و التزامی است و مخصوص فعل «ایستادن» است.

۲- بر اساس موادی که در اختیار بوده به نظر می رسد هرگاه بخواهند صیغه امری را به تأکید بیان کنند، یک عنصر آوایی *e* به آخر آن اضافه می کنند. مثال:

barasen(d)

رساندن

برسان

bavin(d)

دیدن

ببین

basuzen(d)

سوذاندن

بسوزان

bamâlen(d)

مالاندن

بمالان

bakolen(d)

جوشاندن

بجوشان

۳- افعال متعددی که ستاک حال آنها به /r/ ختم می شوند معمولاً در دوم شخص

مفرد امر /r/ حذف می شود. مثال:

ستاک حال

-ker

hâ-ke

بکن

کردن

-uer

b-ue

بیاور

آوردن

گویش افتري

-ser	ba-sse	بزن	زدن
-ber	ba-be	ببر	بردن

در نمونه های زیر /r/ حذف نشده.

ستاک حال

-yr	bayra, bair	بردار	برداشت
-dar	(yar)dâr	وزن کن	وزن کردن
-ker	(kabâb) kera	کباب کن	کباب کردن

۲- امر دوم شخص جمع به صورت زیر ساخته می شود:
پیشوند امر + ستاک حال + شناسه دوم شخص جمع. مثال:

ba + xos + in → baxosin	بخوابید
be + ešt + in → běstin	بایستید
ba + š + in → bašin	بروید

۳- امر افعال مرکب به چهار صورت زیر ساخته می شود:
الف- جزء اول + پیشوند امر + ستاک حال. مثال:

(biyâne) ba + yr → biyâne bayi	بهانه بگیر
	ب- جزء اول + ستاک حال. مثال:

vâ + ker → vâke	باز کن
ranne + ker → ranne ke	رنده کن

ج- جزء اول + ستاک حال + شناسه دوم شخص. مثال:

jâ + vun + a → jâ vuna	جا بینداز
	د- جزء اول + پیشوند امر + ستاک حال + شناسه دوم شخص. مثال:

ennâze + ba + yr + a → ennâze bayra

اندازه بگیر

تصريف فعل گفتن bevâton

حال التزامي	حال ساده
baji	بگویم
baja	بگویی
baje	بگوید
bajim	بگوئیم
bajin	بگوئید
bajen	بگویند
گذشته استمراري	
mi-vât-am	می گفتم
mi-vât-at	می گفتی
mi-vât-a	می گفت
mi-vât-amon	می گفتمیم
mi-vât-aton	می گفتید
mi-vât-ašon	می گفتند
گذشته ساده	
	bevâtom
	bevâtot
	bevât/bevâtoš
	bevâtamón
	bevâtaton
	bevâtašon

گویش افتری

گذشتۀ بعید		گذشتۀ نقلی	
bevât boam	گفته بودم	bevât-a-m	گفته ام
bevât boat	گفته بودی	bevât-a-t	گفته ای
bevât boa	گفته بود	bevât-a-∅	گفته
bevât boamon	گفته بودیم	be-vât-a-mon	گفته ایم
bevât boaton	گفته بودید	bevât-a-ton	گفته ایم
bevât boason	گفته بودند	bevât-a-šon	گفته اند

امر: bâja بگو، bâjin بگویید.

تصریف فعل نشستن benerâhon

حال التزامی		حال ساده	
ba-ner-i	بنشینم	ner-enn-i	می نشینم
ba-ner-a	بنشینی	ner-enn-a	می نشینی
ba-ner-e	بنشینند	ner-enn-e/ner-end-e	می نشینند
ba-ner-im	بنشینیم	ner-enn-im	می نشینیم
ba-ner-in	بنشینید	ner-enn-in	می نشینید
ba-ner-en	بنشینند	ner-enn-en	می نشینند

گذشتۀ ساده

be - nerâ - št - i	نشستم
be - nerâ - št - at	نشستی
be - nerâ - a/be - nerâ - ∅	نشست
be - nerâ - im	نشستیم
be - nerâ - in	نشستند
be - nerâ - en	نشستند

حال ناقص

dari ner-enn-i	دارم می نشینم
dara ner-enn-a	داری می نشینی
dara ner-enn-e	دارد می نشینند
dara ner-enn-im	داریم می نشینیم
dara ner-enn-in	دارید می نشینید
dara ner-enn-en	دارند می نشینند

گذشته ناقص

dabošti minerâ-št-i	داشتم می‌نشستم
dabošti mi-nerâ-št-at	داشتی می‌نشستی
daboa mi-nerâ	داشت می‌نشست
daboštим mi-nerâ-št-im	داشتمی‌نشستیم
daboštін mi-nerâ-št-in	داشیدمی‌نشستید
daboštен mi-nerâ-št-en	داشتندمی‌نشستند

گذشته استمراری

mi-nerâ-št-i	می‌نشستم
mi-nerâ-št-at	می‌نشستی
mi-nerâ -a	می‌نشست
mi-nerâ-št-im	می‌نشستیم
mi-nerâ-št-in	می‌نشستید
mi-nerâ-št-en	می‌نشستند

گذشته بعید

nerâ bošti	نشسته بودم
nerâ boštat	نشسته بودی
nerâ boa	نشسته بود
nerâ boštим	نشسته بودیم
nerâ boštін	نشسته بودید
nerâ bešten	نشسته بودند

nerâ-št-i	نشسته‌ام
nerâ-št-at	نشسته‌ای
nerâ-a	نشسته
nerâ-št-im	نشسته‌ایم
nerâ-št-in	نشسته‌اید
nerâ-št-en	نشسته‌اند

امر: bani بنشین، banerin بنشینید.

فهرست مصادرها و ستاکهای حال و گذشته

مصادر فارسی	ستاک گذشته	مصادر گویش	ستاک حال	مصادر فارسی
آمدن	- ^(â) mo-	-â-	bemohon	- ^(â) mo-
آوردن	-uerd-	-uer-	buerdon	-uerd-
افتادن	-kat-	-ko-	bekaton	-kat-
انداختن ^۱	-vunt-	-von-	pettâ vuntun	-vunt-
انداختن ^۲	-vona-	-von-	hivonton	-vona-
انگولک کردن	-vunt-	-vun-	dest tivunton	-vunt-
ایستادن	-éstâ-	-ést-	beštâhon	-éstâ-
باد آمدن	-set-	-ser-	vâ bessetun	-set-
باریدن	-vârâ-	-vâr-	bebârâ'on	-vârâ-
برداشتن	-yt-/git-	-yr/-gir-	veytun	-yt-/git-
بردن	bard-	-ber-	bebardun	bard-

-rvijjijiâ-	-rvij-	bervijjijiâun	برشته شدن
-rvijenâ-	-rvijen-	bervijjijiâhun	برشته کردن
-gardenâ-/gardend-	-gerden-	vargerdenâun	برگرداندن
-gerdâ-	-gerd-	vargardâhun	برگشتن
-rvint-/ -rbind	-rbin-	bervintun	بریندن
-vast-	-vun-	devuntun	بستن
-bo-	-b-		بودن
-šná-	-šnu-	bu bešnâun	بوشیدن
-genâ-	-gen-	hum genâun	بهم خوردن
-vit-	-vij-	hivitun	بیختن
-ssâ-	-st-ss-	virâstâ'un	بیدار شدن
-stenâ-	-sten-	virâssâ'un	بیدار کردن
-owsiyyâ-	-owsiy-	bowsetun	پاره شدن
-owsenâ-	-owsen-	bowsenâun	پاره کردن
-perrâ-	-per-	bepperâun	پریندن
-låssâ-	-palås-/ -lås-	pelåsîyâ'un	پلاسیدن
-et-	-ej-	dueton	پوشاندن، پوشیدن
-picint-	-picin-	dupicenton	پیچاندن
-picenâ-	-picen-	pic bedâun	پیچ دادن
-larzâ-	-larz-	belarzâun	تپیدن
-rit-	-rij-	tum duritun	تخم پاشیدن
-tåssâ-/ -tåsd-	-taš-	betåstâun	ترآشیدن

گویش افتری

-tarsâ-	-tars-	betarsâ'un	ترسیدن
-terkiyâ-	-terkiy-	beterkiyâ'un	ترکیدن
-zona-	-zon-	bezunâun	توانستن
-kat-	-ko-	jâ katun	جا افتادن
-gerdâ-	-gerd-	begerdâun	جستن
-kolena-	-kolen-	bekulenâun	جوشاندن
-kolâ-	-kol-		جوشیدن
-junâ-	-jun-	bejunton	جویندن
-carenâ-	-caren-	becarenâ'un	چراندن
-carxenâ-	-carxen-	becarxenâun	چرخاندن
-carxâ-	-carx-	becarxiyâun	چرخیدن
-carâ-	-car-	becarâ'un	چربیدن
-mâssenâ-	-mâssen-	dimmâssenâ'un	چسباندن
-mâssâ-	-mâs-	dimmâsetun	چسبیدن
-safâ-	-saf-	besafâun/besafton	چشیدن
-cokkiyâ-	-cokkiy-	becokkiyâun	چکیدن
-vilinâ-	-vilin-	hivilintun	چلاندن
-cind-	-cin-	becintun	چیدن ^۱
-cind-	-cin-	ducinton	چیدن ^۲
-rakkâ-	-rakken-	berakâun	خاراندن
-mard-	-mer-	bemardon	خاموش شدن ^۳
-košt-	-koš-	bekošton	خاموش کردن ^۴
-lakennâ-	-laken-	kiye hi-lakenâun	خانه‌تکانی کردن

-tâš-	-tâš-	betâšton	خراشیدن
-enjenâ-	-enjen-	benjenâun	خرد کردن ^۷
-erind-	-erin-	berintun	خریدن
-xišt-	xiz-	qiz bexordon	خریزدن
-xoškiyâ-	-xoškiy-	bexoškiyâun	خشکیدن
-jenâ-	-jen-	xue bejenâ'un	خنده کردن
-xos-enâ-	-xos-en-	bexusenâun	خواباندن
-xot-	-xot-	bexoton	خوابیدن
-giyâ-	-gi-		خواستن
-xond-	-xon-	bexuntun	خواندن
-xord-	-xor-	bexordon	خوردن
-fisennâ-	-fisen-	defissenâun	خیس کردن ^۸
-dâ-	-d-	hâdâhon	دادن
-dard-	-dar-	dardun	داشتن
-zonâ-	-zon-	bezonâun	دانستن
-uerd-	-uer-	biyuerdon	درآوردن
-ant-	-anj-	derâz biyanton	درازکشیدن
-râqont-	-râqon-	durâqnâun	درسیوختن
-damâ-	-dam-	bedamâun	دمیدن
-dut-	-uj-	beduton	دوختن
-dušt-	-duš-	bedušton	دوشیدن
-di-	-vin-	bevintun	دیدن
-rânâ-	-rân-	berânton	راندن

-râsenâ-	-râsen-	beresenâun	رساندن
-rasâ-	-ras-	berasâun	رسیدن
-riš-	-ris-	berišton	رشتن
-šo-	-š-	bešohon	رفتن
-runt-	-run-	beronton	رُفتن
-româ-	-rom-	beromâun	رمیدن
-ranjâ-	-ranj-	beranjâun	رنجیدن
-rakkâ-	-rak-	berakkâun	رندیدن
-qarsiyâ-	-qarsiy-		روشن شدن
-rit-	-rij-	pettâ ritun	ریختن
-mišt-	-miz-	demišton	ریدن
-zâd-	-zâ-	bezâdâun	زائیدن
-at-/ant-	-anj-	za.mat biyanton	زحمت کشیدن
-set-	-ser-	bessetun	زدن
-sund-	-sun-	besuntun	سائیدن
-sât-	-sâz-	besátun	ساختن
-spârd-	-spâr-	bespârdon	سپردن
rvijenâ-	-rvij-	bervišton	سرخ کردن
-câ-	-câ-	becâun	سرما خوردن
-varsiyâ-	-varšiy-	varšiyâun	سوختن ^۱
-sut-	-suz-		سوختن
-varšenâ-	-varšen-	bevaršenâun	سوزاندن ^۱
-suzenâ-	-suzen-	- besuzenâun	سوزاندن

-mišt-	-miz-	cor demišton	شاشیدن
-bo-	-b-	beboun	شدن
-šurd-	-šur-	bešurdon	شستن
-škâft-	-škâf-	beškáfton	شکافتن
-škenâ-	-šken-	bešketun	شکاندن
-škâfiyâ-	-škâfiy-	beškofton	شکفتن
-šnâsâ-	-šnâs-	bešnásáun	شناختن
-šnu-	-šnu-	bešno'un	شنیدن
-farmâ-	-farm-	befarmâun	فرمودن
-hrut-	-hrus-	berutun	فروختن
-perrâ-	-per-	depperáun	قاپیدن
-nerâ-	-ner-	beneráun	قرشدن
-vazenâ-	-vazen-	bevâzenáun	قى كردن
-kâst-	-kâr-	dekârdon	كاشتن
-kard-	-ker-	hâkardon	كردن
-košt-	-koš-	bekošton	كشتن ^۱
-uet-	-uej-	bueton	كندن ^۲
-kont-	-kon-	bekonton	كندن ^۳
-kutenâ-	-kuten-	bekutenáun	كوبیدن
-ndâ-/nnâ-	-nd-/nn-	hiyennâun	گذاشتن
-sarenâ-	-saren-	sarennâun	
-gardenâ-	-gerden-	begerdenâun	گرداندن
-yt-	-yr-/gir-	beytun	گرفتن

-jenâ-	-jen-	burme bejenâun	گریه کردن
-burmâ-	-burm-	burme bejenâun	
-gašt-	-gi-	degaston	گزیدن
-vât-	-vâj-	bevâton	گفتن
-mâssâ-	-mâs-	gan mâassetun	گذیدن
-ganniyâ-	-gan-	gan massetun	گذیدن
-jenâ-	-jen-	xue bejenâun	لبخند زدن
-larzâ-	-larz-	belarzaun	لرزیدن
-longâ-	-long-	belongâun	لنگیدن
-lišt-/lissâ-/lissiyâ-	-lis-	belissiyâun	لیسیدن
-mâsiyâ-	-mâs-	demmâssâun	ماسیدن
-mâlenâ-	-mâlen-	bemâlenâun	مالاندن
-malenâ-	-malen-	dumâlenâun	مالیدن
-mondiyâ-/mønniyâ-	-moniy-	bemmunniyâun	ماندن
-mard-	-mer-	bemardon	مردن
-safâ-	-saf-	besafton	مکیدن
-nerdenâ-	-nerden-	benardenâun	نشاندن
-nerâ-	-ner-	benerâhon	نشستن
-nevîšt-	-nevis-	benevešton	نوشتن
-dárt-	-dâr-	vardardun	وزن کردن

برخی نکات دستوری

نکاتی چند مربوط به اسم

۱- جمع

نشانه جمع در این گویش /-on/- است که به پایان اسم اضافه می شود. مثال:

kâku	kâkuhon	دایی‌ها
vackâ	vackâhon	بچه‌ها
dâr	dâron	درختها

۲- مصدر

پسوند مصدری *-un* در این گویش دارای دو گونه است و آن دو عبارت اند از *[-.un, -on]*. با اضافه کردن یکی از این گونه‌ها به ستاک حال و یا گذشته، مصدر ساخته می شود. افعالی که دارای پیشوند هستند معمولاً پیشوند خود را حفظ می کنند.

الف: با ستاک حال، مانند:

be-owse-t-un → bowsetun پاره شدن

be-saf-t-on → besafton مکیدن

در این مصدرها /t/ واج متصل کننده است و نشانه سازنده ستاک گذشته نیست زیرا ستاک گذشته این افعال owsiyâ و safâ است.
ب: با ستاک گذشته، مانند:

be-bard-un → bebardun

بردن

var-gardâ-h-on → vargardâhun

برگشتن

گاهی بین پسوند مصدرساز و ستاکهایی که به واکه ختم می‌شوند واج /h/ و یا /'/ قرار می‌گیرد.

bemohon

آمدن

becarâ'un

چریدن

گاهی هم دو واکه پشت سر هم می‌آیند مانند:

âšu beboun

آلوده شدن

berasâun

رسیدن

۳- اضافه

در این گویش معمولاً مضارف الیه قبل از مضارف می‌آید و به دو صورت است:

الف- با اضافه شدن کسره اضافه به مضارف الیه. مثال:

sutek-e bu

بوی سوختن

pir-e xar

خرپیر

ب- بدون کسره اضافه. مثال:

mâ-berâ

برادر مادر

şu-piye

پدرشوهر

capin-das

دست چپ

در پاره‌ای موارد مانند فارسی مضارف قبل از مضارف الیه با علامت کسره اضافه دیده شده است. مثال:

duss-e bevafâ

دوست بیوفا

sob-e zud

صبح زود

نکاتی چند مربوط به اعداد

عدد دارای سه نوع است:

۱- اعداد اصلی که از ترکیب عده‌هایی دیگر درست نشده و عبارت‌اند از:

i	یک	vist	بیست
do	دو	si	سی
se,hiyere	سه پستان	cel	چهل
câhâr	چهار	panjâ	پنجاه
panj	پنج	šast	شصت
šâš	شش	haftâ	هفتاد
haft	هفت	haštâ	هشتاد
hašt	هشت	navet	نود
na	نه	say	صد
das	هـ	hazâr	هزار

دسته دیگر از ترکیب عده‌های اصلی به دست می‌آیند و عبارت‌اند از:

yâzze	یازده	vist-o-do	بیست و دو
duâzze	دوازده	cel-o-hiyere	چهل و سه
sizze	سیزده	panjâ-o-yak	پنجاه و یک
câhârde	چهارده	say-o-yak	صد و یک
ponze	پانزده	dovist	دویست
šonze	شانزده	sisey	سیصد
havde	هفده	cârsey	چهارصد
hažde	هجدۀ	punsey	پانصد
nuzze	نوزده	šassey	شصصد
vist-o-yak	بیست و یک	hafsey	هفتصد

نهصد	nahsey	
------	--------	--

۲- اعداد ترتیبی که ترتیب معدود خود را بیان می‌کنند و عبارت اند از:

avvel	اول	avveli	اولین
doyyom	دوم	doyyomin	دومین
hiyerem	سوم پرستان	hiyeremin	سومین
		cäharemin	چهارمین

در مورد «اول» صورت واژگانی دارد و «دوم» با *omin* و «سوم» با *em* ساخته می‌شود.

۳- اعداد کسری که شامل پاره‌ای عدد صحیح و عبارت اند از:

se-o-yak	یک سوم	
câr-o-yak	یک چهارم	
panj-o-yak	یک پنجم	

نکاتی چند مربوط به صفت

معمولًاً صفت قبل از موصوف قرار می‌گیرد. مثال:

masin mirde	مرد بزرگ	
xoji vackâ	پسر خوب	

۱- صفت تفضیلی (برتر):

نشانه این صفت *-ter*- است که به پایان صفت ساده افزوده می‌شود. مثال:

âssik	âssikter	آهسته‌تر
zoe	zoeter	بدتر

۲- صفت عالی (برترین):

نشانه این صفت *-terin*- است که به پایان صفت تفضیلی اضافه می‌شود. مثال:

kaster	kasterterin	کوچکترین
master	masterterin	بزرگترین

۳- صفت اشاره

صفتی است که چون با اسمی به کار رود، آن را به اشاره نشان می‌دهد و دو صورت دارد: *an* «این» برای اشاره به نزدیک؛ و *ven* «آن» برای اشاره به دور.
مثال:

ven mirde	آن مرد
ven mirdon	آن مردها
an jeki	این زن
an kargon	این مرغها

نکاتی چند مربوط به ضمیر

۱- ضمایر شخصی، ضمایر منفصل فاعلی عبارت اند از:

a	من	hem	ما
to	تو	hoj	شما
o	او	jun	ایشان

۲- ضمایر ملکی قبل از اسم قرار می‌گیرند و عبارت اند از:

mon	مال من	hem	مال ما
ta	مال تو	hoj	مال شما
ju	مال دو	jun	مال ایشان

مثال:

mon berâ	برادر من
ju xâker	خواهرش
hoj piye	پدر تان
ta vacon	بچه هایت

۳- ضمایر پرسشی عبارت اند از:

ce,cici	چه چیز
con	چند
ki	که (چه کسی)
kay	کی
ceqder	چقدر
cetowr,coteyni	چطور
cera	چرا
konim	کدام
koja	کجا

تبرستان
www.tabarestan.info

مثال:

cici vânnâ	چه می‌گویی؟
ce boa	چه شده؟
ki bemoa	کی آمد؟
kay sônnâ	کی می‌روی؟
ceqder pul dânnâ	چقدر پول داری؟
ta hâl ceteyniya	حالت چطور است
cera jun kiye nânnin	چرا خانه ایشان نمی‌آید؟

konim behtera	کدام بهتر است؟
jun kiye kojaya	خانه ایشان کجاست؟

۴- ضمایر مبهم:

har	هر
hackin,harkonim	هر که

harci	هر چه
hame	همه
heckin	هیچ کس
hejvaxt	هیچ وقت
hecci	هیچ
harjâ	هر جا

مثال:

hecci nadardoš	هیچ نداشت
harci nazonna ven mirde per xaber bai	هر چه نمی‌دانی از آن مرد پرس
heckin nazonnen	هیچ کس نمی‌دانند
hackini i huz ginnen	هر کسی یک گردومی گیرند
hame dabošten	همه بودند
a hejvaxt jun per qarz nayni	من هیچ وقت از ایشان قرض نمی‌کنم
harjâ hoj bašin hoj homra ânni	هر جا شما بروید با شما می‌آیم

تبرستان
www.tabarestan.info

گفتگو

bar sennen	در می زندند
baše niyâ ke kiya	برو بین کیست.
zud bo	زود باش
alân şonni	الان می روم
zutter baše	زودتر برو
âxer xoji niya martum eqder peš-e bar beştiyen	آخر خوب نیست مردم این قدر جلو در باشند
kiya	کیست؟
ayi	منم
ehe toy biya	اه تویی
ha	آری
babaxša mon das ban boa	بیخش دستم بند بود
dabôsti gonnom kisahon de jâ-be-jâ mikardam	داشتمن کیسه های گندم را جابجا می کردم

ayb nadânné	عیب ندارد
bafarma, bafarma mimonkiye	بفرما، بفرما در اطاق مهمانخانه
innon xeyli jira; baše jotter	اینجا خیلی پایین است برو بالاتر
na haminnon xojiya	نه همین جا خوب است
a qaribe nihi	من غریبه نیستم
hoj mon de târof nakerin	شما به من تعارف نکنید
ta hâl ceteyniya? ta jek o vacahon xojiyen?	حال چطور است؟ زن و بچه هایت خوب اند؟
mamnuni, hame xojiyen.	متشکرم، ممنونم همه خوب اند.
image con ruja do vacahon tow kennen.	فقط چند روز است دو بچه (من) تب می کنند.
vinenna sarmâ bexord bušun	شاید سرما خورده باشند.
havâ xeyli zohe beboa	هو اخیلی بد شده
gâhi garma gâhi sarda	گاهی گرم می کند گاهی سرد
i jiki de bediyam xiyâbun mišoa	گفتگوهای پراکنده ^۱
an mon jeke	این زن من است.
mon kare dard kenne	یک زنی را دیدم در خیابان می رفت.
baše low	گلوی من درد می کند.
bur jir	برو بالا
jir-e dar bexotesti	بیا پایین
miz sar hiyennâ	زیر درخت خواهد شد
	گذاشت روی میز

(۱) به نظر می رسد استاد کیا در برگردان گویش به فارسی کوشش بر آن داشته اند که ساخت نحوی گویش را حفظ کنند به عنین دلیل ما نیز در ترجمه فارسی هیچ تغییری نداده ایم.

to jelow baše	تو جلو برو
a dommal ânni	من از دنبال می آیم
a yakkey	من تنهایم
âh-e sard biyantos̄	آه سرد کشید
venon xow dara	او در خواب است
monne virâssenenne	مرا بیدار می کند
anon ciciya	این چیست ؟
anonhâ de berin	اینها را بخر
venon de vey baše	آن را بردار برو
venonhâ de niyâ ke	آنها را بین
alân ânni	الآن می آیم
ham esâ ânni	همین الان می آیم
zud bo	زود باش
zud boru	زود بیا
boru mon gal	بیا پهلوی من
havâ sarde /-yaxe	هو سرد است
ow sarde	آب سرد است
yax ow baxo	آب سرد بخور
bar vâa	در باز است
bar devasseya	در بسته است
sedâ bade boe	(کسی را) صدا کن بیاید
cak cak benerâ	چندک نشست
espa kote bekarda	سگ زایده
pâ-be-pâ beboa	لنگه به لنگه شد

takk-o-tow kata	به تک و دو افتاد
lowlu buej	رخت را بکن
bašim ow xosim	برویم آب تنی کنیم
divâr lâš veyta	دیوار ترک خورده است
mon das šâx-šâx beboa	دستم ترک شده/ترک خورده
anon venon mon farx dâinne	این با آن فرق دارد
mâ de zel beyta	ماه گرفته است
âftâb zel beyta	خورشید گرفته است
a-o- o hamkârim	من وا همکاریم
se mâh âzegâr nâxoš bošti	سه ماه آزگار ناخوش بودم
ven behtare tâ an	آن بهتر است یا این
yâ an de veyra yâ ven de	یا این را برداریا آن را
tâ koja šonna	تا کجا می روی
hame dabosten mage to	همه بودند مگر تو
venonhâ hame bemošten	آنها همه آمدند
hame sâl ânni teron	هر سال می آیم تهران
baše bi/biyas	برو بیرون
boru darin	بیا تو
anon ham vanona	این همان است
ki vânne	که می گوید؟
vajigâ cici bo	آنجا چه بود؟
kay šonna	کی می روی
an conna	این چند است؟
con sâla innon dara	چند سال است اینجا هستی؟

a vikkâri	من بیکارم
i mâa innon dari	یک ماه است اینجا هستم
celâ de puf ke/bakoş	چراغ را فوت کن/خاموش کن
eqder harf nasse	این قدر حرف نزن
anvâri nake	این طور نکن
ce bebo	چه شد؟
ceqder pul dâmma	چقدر پول داری؟
ta hâl cetwora/coteyniya	حالت چطور است؟
coteyni bebo	چطور شد
hem kiye heckin deyniye	خانه ما هیچ کس نیست
hecci nadardoš	هیچ نداشت
to ham boru	تو هم برو (توهم بیا)
ayam ânni	من هم می آیم
cera nânna	چرانمی آیی؟
cera harf nassenna	چرا حرف نمی زنی؟
ham anvâri xojiya	همین طور خوب است
konim behtera	کدام بهتر است
konim de behter gennel/vîster dus dâmne	کدام را بهتر دوست داری؟
konimin behteren?	کدامیک بهتر اند؟
âssik âssik baše	آهسته آهسته برو
âssik harf senne	آهسته حرف می زند
boru sol hâke	بیا صلح کن
a-o- o solim	من و او آشتب هستیم
a-o- o qarim	من و او قهریم

anon vanon vâriya	این مثل آن است
mon lowlu ta lowlu vâriya	رخت من مثل رخت تو است
i šâp besseta	یک شلنگ زده
essâre su-su senne	ستاره سوسو می زند
ta fedâ babi, ta belâ baši, ta belâgerdon babi	قربانت بشوم
damru bexote	دمرو خوابیده
essom bexote	طاقواز خوابیده
nâz dânce	ناز دارد
boru jir	بیا پائین
beša jir-e miz	رفت زیر میز
jir-e dâr bexote	زیر درخت خوابیده
beša dar-e low	رفت روی درخت
an ow tula	این آب گل آلود است
jelowtere mon bemoa	پیش از من آمده است
mon be dommâl bemoa	پس از من آمده است
haleynâmoa	هنوز نیامده است
haley nafamošti/mon hâli naboa	هنوز نفهمیدم / نفهمیده ام
sar-beguši vânne	زیر گوشی می گوید
pul-pul/riz-riz beboa	ریز ریز شد
hecin nânni	دیگر نمی آیم
hecin an harf de nassenni	دیگر این حرف را نمی زنم
bešoa i ša:r-e dige	رفت به شهر دیگر
adi/domartebe boru	دوباره بیا
šutek-e bu anne . ſezmâ-e bu ânne	بوی سوختن می آید

mon lowlu lakke beboa	لباس من لک شده است
har jigâ bešoštî	هر جا رفتم
boru bâhom bašim	بیا با هم برویم
ihow/nâqâfel bemo	یکهو/ناگهان آمد
anon venon ennâzeya	این اندازه آن است
ager a mibosti	اگر من بودم
kay šonna	کی می روی
našenne an kâr de hâkard	نمی شود این کار را کرد
mon pišvâz bemo	پیشواز من می آید
mon del sur senne	دلم شور می زند
an done de bowjin	این برنج را پاک کن
done de bow jinta	برنج را پاک کرده است
vâreš deyta	باران گرفته
dara vâreš deyne	دارد باران می گیرد
fekr hâke tâ yâd ânne	فکر کن یادت می آید
šurbâ de ham basse	آش را به هم بزن
eyni jek beyta	زن دیگر گرفت
seyli tone xoji beboštî	خیلی وقت است من خوب شده‌ام ^۴
hackin xabar bayren jun vânnin	هر کس ^۵ پرسد به ایشان می گوییم
an-o-ven iqowde hen	این و آن مساوی اند
do mirde dâren ânnen	دو مرد دارند می آیند
mon de tumet besseta	مرا تهمت زد
havâ hom bexorda	هوا بهم خورد

^۴) به معنی «مریض بوده‌ام و شفا پیدا کرده‌ام».

^۵) «هر کس» همیشه باضمیر و فعل جمع همراه است.

tok-e leng mon râh šonne	باٹک پاراہ می رود
daboa mon mon harf misseta to bemoštat	داشت با من حرف می زد تو رسیدی
bóru mon homra bašim	بیا با من برویم
caš hom gitóš	چشمت را هم بگذار
bašim šowništ	برویم شب نشینی
paron ko, jelow kon	بیفت جلو
paron-paron šonne	حلو جلو می رود
mon per paronter bemoa	جلوتر از من آمد
ruhun de yax bessete	روغن یخ زده است
az sarmái yax bekardešti	از سرما یخ کردم
his, harf nasse	هیس، حرف نزن
an hamíšeki kára	این کار همیشگی است
hoštara já kat	خدوش جا افتاد
lo-lo deboa	سوراخ سوراخ شده
qort-qort xonne	قلب قلب می خورد
kark morqone kenne	مرغ تخم می کند
an cicihon de zonne	این چه چیزها می داند
niyâ ke bavin cici devinenna	نگاه کن بین چه چیزها را می بینی
hasen ce vacehon-e šaytoni dânné	حسن چه بچه های شیطانی دارد
anâ ce vacehiâyyen piye-o-mâ harf de guš nakennen	اینها چه بچه ای اند حرف پدر و مادر را گوش نمی کنند
gušt de cici mon xurd kennen	گوشت را با چه خرد می کنند؟
rasong sar de cici dim devastat	سر طناب را به چه چیز بستی
asm leng de cici dim devonenna	پای اسب را به چه می بندی

ce xoji beboa hem male dokkon vâ beboa
 به به چه برادر مهریانی داری
 bah-bah ce berâ-e mehreboni dânni
 آهآه چه دوست بی و فایی است
 âx-âx ce duss-e bevafâhi ayya
 من بیرون رفته بودم اینجا که آمد؟
 a bêso bosti bi ki bemoa
 که رامی گوئی؟
 ki de vânnna
 اینها کیستند
 anonhâ kiyen
 با که می خواهی شریک بشوی؟
 ki mon gennet šarik babo
 اسبت را به که فروختی
 ta asm de ki de berutat
 از که می برسی؟
 ki mon xaber ginna
 با که هابازی می کردی
 ki-yo-ki mon vâzî hâkardat
 این خبر را از که شنیدی
 an xaber de ki mon bešnuat
 این را پیش بین چند من است
 an de var dâ niyâ ke con mona
 کشیدم سه من است
 var dardam hiyere mona
 اینجا امن است خیالت راحت باشد
 innon amna ta xiyâl râhat bu
 از ته دل حرف می زند
 tah-e del per harf senne
 هر چه نمی دانی از آن مرد برس
 harci nazonna ven mirde per xaber bai
 کار آن مرد خیلی خوب است
 ven mirde kâr xeyli xojiya
 پرویز تو بیا با هم از اینجا برویم
 parviz to boru homra innon per bašim
 خدایا از تنهایی مردم
 xodâyâ az yakkei bemardi
 خدا به دادم برس
 xodâyâ mon dâd barasa
 پدر و مادرهای ما خیلی بیشتر از ما کار می کنند
 hem piye-o-mâhon xeyli hem ton višter kâr kennan.
 برادر و خواهرهای من رفته اند شهر

ager o innon hem bavine ce kenne

اگر او اینجا ما را بیندمان چه می کند

hem piye ham haminnon hem mon zennegi kenne

پدرمان هم همین جا با ما زندگی می کند

hem piye ham haminnon hem mon zennegi kenne.

هر چه از ما قرض می کند دیگر به ما پس نمی دهد

harci hem per/gal qarz kenne hecin hem peš nadenne

ایشان حتماً شما را آنجا پیدا می کند

jun-hoj de hatman ra jīgā paydā kenne

من ایشان را با شماروانه می کنم

a jun de hoj homra vesi kenni

از ایشان به شما چه بدی رسیده؟

az jun/jun per hoj dē ce badi berasāā

که این خبر را به شما داده است؟

ki an xaber de hoj dāā

او از شما بجز نیکی ندیده است

o hoj per joz xojigeri hecci nadiya

اگر اجازه بدهی من باهات می آیم

ager ejāze hâde ta mon ânni

این را به تو می دهم و از تو پس نمی گیرم

an de ta denni hecin ta gal/per naini

من او را خیلی دوست دارم

a ju de xeyli dus dânni

باید که پس فردا با او از اینجا بروم

gennem para ju mon/homra innon per basi

تو کی این نامه را با و می رسانی

to kay an kâqe de ju râsenenna

شاید یک کاغذ دیگر از اینجا به او بنویسم

vinenna i kâqe diger az anjigâ/innon per jura vesi keri

harci ju per giyet ta denne

هر چه از او بخواهی به تو خواهد داد

ju kiye masserterin kiye-ye hem valâyeta

خانه او بزرگترین خانه ده ماست

har koja ra mirde de bediyot an šay de ju de

هر جا که آن مرد را بینی این پیراهن را به او بده

من تازه می خواستم باهاش حرف بزنم که تو رسیدی

a migâham tâze ju mon harf bassi ke to bemoštat

این قدر بهش نخند

eqder ju ra xue najen

ju asm de ju gal/per hayi vey boru hem hame tuesson hoj male ânni ager hem de dus dânnna višter hem kiye boru. hojam gennaton hem homra bâyin va basse de harci zutter a hem barâsen jun hejvaxt hem de doru navânnen mager hem per cici bediyat ke hem per beromâštat iyezze ta berâ hem kiye daboa mon das dele hecci denaboa a jun vacon de xeyli dust dânni herân sob-e zud ânni hoj de hošton homra benni harjâ hoj bašin hoj homra ânni hoj piye herânšow hem de da. vat karda hošton kiye harci ráje be an pišâmed bešnuyi hoj ra vânni hecin aslâ hoj gal hecci nagenem a hamen âru jun de vinenni hoj payqom de jun ra vânni hoj jun mon qa:r nihin cera jun kiye nânnin	اسپش را ازش بگیر و بیار ما هر سال تابستان به ده شما خواهیم آمد اگر ما را دوست داری بیشتر از این خانهٔ ما بیا شما هم می‌خواهید با ما بیایید؟ آن بسته را هر چه زودتر به ما برسان ایشان هرگز به ما دروغ نمی‌گویند مگر از ما چه دیده‌ای که از ما برنده‌ای دیروز برادرت خانهٔ ما بود در دست من هیچ چیز نبود من بچه‌های آنها را خیلی دوست دارم فردا صبح زود می‌آیم شما را با خود می‌برم هر جا شما بروید با شما می‌آیم پدرتان فرداشب ما را دعوت کرده است به خانه‌اش هر چه راجع به این پیشامد بشنوم به شما می‌گویم دیگر اصلاً از شما هیچ نخواهم خواست من همین امروز ایشان را می‌بینم پیغامتان را به ایشان می‌گویم شما با ایشان قهر نیستید چرا خانهٔ ایشان نمی‌آید؟
---	--

a hejvaxt jun per qarz nayni	من هیچ وقت از ایشان قرض نمی‌کنم
a hoštara ânni	من خودم می‌آیم
an hem ciya	این مال من است
a hošton de an kâr âmoxte kardam	من خود را به این کار عادت داده‌ام
mon pur an vace de hošton homra benne	پس من این بچه را با خود می‌برد
cera hem per porsenna hošton per xaber bayi	چرا از ما می‌برسی از خودت پرس
mon berâ yakke šonne male	برادرم تها می‌رود به ده
cera anonhâ de hošton ra nerinennin	چرا از اینها برای خودتان نمی‌خرید
marqoje šow hošton kulu darin xosenne	گنجشک شب در لانه خود می‌خوابد
va mirde anvâri vânne	آن مرد این طور می‌گوید
ven do jiki mon bevâtašon	آن دوزن به من گفتند
an mirde homra baše hoj ša:	با این مرد برو به شهرستان
va mivehon de hâde an mirde	آن میوه‌ها را بده به این مرد
jun kiye kojaya.	خانه ایشان کجاست؟
alân ânni hoj kiye	الان می‌آیم خانه شما
boru mon homra bašim ju gal	بیا با من بروم پیش او
ven dâz de veyra mon de	آن داس را بلند کن بده به من
vajigâ per i kâqe mon ra vesi ke	از آنجاییک نامه به من بفرست
ta berâ yezze mon de bediya	برادرت دیروز مرا دیده است
mon xâker mon de dust dânnie	خواهرم مرا دوست دارد
a ham ju de dust dânni	من هم او را دوست دارم

mon xâker ham mon homra ânne	خواهرم هم با من می آید
harci bâja ta berâ mon de vânne	هر چه بگویی برادرت به من می گوید
mon piye hamîsek mon per ráziya	پدرم همیشه از من راضی است
eqder mon ta.rif hâkard ke a xejâletbihantam	اینقدر از من تعریف کرد که من خجالت کشیدم
mon rafiq xeyli mehrevona	دروست من خیلی مهربان است
har vaxt ta bavini ta de vânnim	هر وقت که تو را ببینم به تو می گویم
to koja šonna	تو کجا می روی
a ta homra nânni	من با تو نخواهم آمد
o an kiye de ta de baxšenne	او این خانه را به تو می بخشند
ta berâ hamîsek hošton kâr maš ɿula	برادرت همیشه مشغول کارهای خودش است
ta xâker koja ânne ta de bavine	خواهرت کجا می آید ترا ببیند
vaxti ke to zowre bošta anhâ ta mon vâzi mikardašon	وقتی که تو بچه بودی اینها با تو بازی می کردند
an vace piye vâriya	این بچه شکل پدرش است

تبرستان
www.tabarestan.info

kecki kiye var vårenne

خانه کوچک برف می آید

parijan

توی خوض پُرپُر مرغی که در خوض است مست مسْت، توی خوض نصفه شد
مرغ توی آن کشته شد.

howz darin mašt mašt morq_e darin mašt mašt, howz_e darin nesme bebo
morq_e darin košte bebo

celâ

انه (صدایی است) می کند و نه (صدایی است) می کند روی درخت تخم

enene kenne venene kenne dâr-e sar morgone kenne

ج - چرخ پنجه ریسی

زمین بزن نمی‌شکند آسمان بزن نمی‌شکند در آپ پینداز می‌شکند

zemin se neškenne, âsemon se neškenne ow dele von eškenne.

kâqez/ kâqe

lam lame pay guz denne

پهلوی لمها (بوته‌ای است) گوز می‌دهد

fufeng

بالا می ر福德 تاب بر می دارد پایین می آید گاز می گیرد

an ciciya jori šonne vâz denne tai ânne gâz ginne

tuer

ج - تیر

kau càssure por az pine

چادر کبود پر از پینه (وصله)

âsemon

ج - آسمان

یک درخت است که هفده شاخه دارد که هفت در آفتاب و نه (در) سایه دارد
i dâr aya ke havde šaxe dânné ke haft dar âftâb o nah sâye dânné

nemâz

ج - نماز

an ciciya ruz kaniza šow âqâ

روز کنیز است شب آقا

powjâr / bar

ج - کفش / در

an ciciya šow kaniza ruz âqâaa

شب کنیز است روز آقا

lâ

ج - رختخواب

این چه چیز است پایین سنگ بالا سنگ (دندان) میان سرخ (زیان) سمر قند،
بالاتر هاکش واکش (بینی) چشم رضوان (چشم) بالاتر رُسُن رضخان
(ابرو) بالاتر ترش تخت سلیمان (پیشانی).

an ciciya jir song jor song miyon sorx-e samarqand, lowter hâkaš o vâkaš lowter
cašme-ye rezvon lowtter rasong-e rezvon lowttereš taxt-e solaymon

dim

ج - صورت

i pelleka do rang âš

یک کوزه دورنگ آش

morqona

ج - تخم مرغ

درون می کند صد آدمی را بیرون می کند زیامتور

darin kenne say âdemî de biya kenne zibâ monavver

hammom

ج - حمام

ممثلها

گنجشگ امسالی گنجشگ پارسالی را بازی می دهد (گول می زند)
amsâlin marqoje palisâlin marqoje de vâzi denne

اگر علی ساریان است می داند شتر را کجا بخواباند

ali ager sârevona zonne c̄stor de koja baxosene.

گردي (چوباني) صدو سى فن است باید چمتش (المش) را بلد باشى
kordi sad -o -si fanna, genne ju herdow de balad bo

به تالار (اتاق بزرگ) نرسیده شلوار را می کند
talâr narasa šiyâl de uejenne

نکشیده (می گویی) یک من کم است
var nadarde moni kama

پدر خوشحال است (که) پسر (ش) بقال است
piye xošhâla pur baqqâla

مرغ همسایه غاز به نظر می آید.
homoe kark qâz nemâres ânne

انبر را در اجاق می گذاری دزد مقز می آید
emmor kelenna^(۱) doz moqer ânne

است که تند گفته شده. kele hiyenna (۱)

کور اگر چاره گر بود چشم خود را چاره می کرد

kur ager câreger miba hošton caš de xârâ mikarda

کور چه می خواهد دو چشم بینا

kur cici genne do cašm-ebina^۱

گرگ را گفتند چوبات کنیم های های گریه می کرد تبرستان

varg de vâtašon ta kord kerim hây - hây burme mijenâ

به شغال شکنیه گاو سپردند

šâl de gow butum bespârdašon

کارگر خر (آدم) بیکار است.

kâreger vikkâre xara

عروس نبودم پس پرده نشسته بودم

ârus nabôsti peše parde nerâ bôsti

عروس (را) تعریف کردی گوزی در می آید.

ârus tarif hâkardot guzi biyânné

تعریف دختر را مادرش بگند برای خاله اش خویست

tarife doxter de ju mâ hâkere ju hâle ra xojiya

دیدی که زن زائو گل می خورد نمی دانستی که می جودیا می چشد

bediyat ke bezâ jiki gel xonne namizonat ke junenne yâ safenne

هر که بامش بیشتر است برفش بیشتر است

hackin bon vištera jun var vištera

دخلت کم است خرج آهسته تر کن

ta dalx kama xarj yavâster hâke

آقا خرگوشه پشت پشت راه می‌رود (درباره کسی که به کسی بدهکار است و خود را عقب عقب می‌کشد).

âqâ xargušek pašt-paše rah şonne

خر را به جایش بیند (کسی که حرفهای می‌زند که حقش نیست).

xar de ju já davon

سر ودم سبزی را نزن (یعنی حرفی که حققت نیست و تو سبزی او را نیستی نزن)

sowzi sar - o - dom nasse

فاشق را بالای آب شله (خوراکی است) نگذار (یعنی اگر من حرفی زدم تو یک حرف دیگر روی آن نگذار).

qâšoq de bâlâ-ye âbšelev dunenna

دروغگو دستک زن نمی‌خواهد (تشویق کننده نمی‌خواهد).

doru - bâjan dassak zan nagenne

بچه کلانتر مادر نمی‌شود.

vace kalonter-e ma nabonne

به هوای یک دانه گندم هزار بوته تلخه آب می‌خورد (از پهلوی یک دارا هزار ندار استفاده می‌کند).

be havâ-ye i gonnom tuppe hazâr tale dâr ow xonne

گدا گدا را بد می‌دارد (گدا از گدا بدش می‌آید)

gadâ gadâ mon bad dânné

کون گوزو بهانه نان جو دارد.

guzene kun behâne-ye ja nân dânné

ندار را خدا نمی‌گیرد (کسی که چیزی ندارد خدا از او چیزی نمی‌گیرد)

nadâr de xodâ naîne

چراغی که خانه لازم دارد (به مسجدنمی دهیم و برای خودنگاه می داریم)
در مسجد کاه دود می کنیم.

celâi ke kiye genne meccet kâdud du kennim

تیری که من باید بخورم برادرم بخورد
tiri ke a gennem baxori mon berâ baxore

بچه حلالزاده به دایش می ماند
vace—ye helâlzâde kâku de monenue

داماد بنده است تا زن ببرد مادرزن بنده است تا زن بمیرد.
zomâ bannea tâ jek babere jek mâ bannea tâ jek bammerc

آش قاشق را می خورد (در باره چیز نشننی)

surbâ kacce de xonne

یک سوزن به خودت بزن یک جوال دوز به مردم

i darzon hošton de basse i gâlduj martum de.

خرشل توپره خودش را در خانه قاطر پرت می کند (می اندازد) (آدم گدا
خود را به دارا پیوند می کند، منسوب می کند).
sele xar hošton ture de essar kiye pettâ vonenne

در مستراح افتاده دست از کمر نمی گیرد (برنمی دارد).

mosterâb dele kata dass kamer naine

یک دیگ را چهل خانه قرار می دهد (چهل خانه را با یک دیگ سرگرم
می کند یعنی متقلب است).

i dig de cel kiye qarâr denne

کماحدان به روغن داغ کن می گوید کونت سیاه است

qeylif laqlow de vânne ta kun siyâha

این دست بدنه آن دست می گیری (هر چه از این دست بدھی از آن
an das hâde ven das ginna دست می گیری)

کلاته قابل دروازه نیست

kalâte de qâbele darvâze niye

دانيا نه دانگ است یکی برای خودباش هشت تا برای مردم
donyâ nah donga i hošton ra bo hašt martum ra

آیا باقلاب پز وردست می گیرد (یعنی آن که با قلا می پزد و می فروشد)
شاكگرد نمي خواهد) (bâkeli-paj dasse šagerd ginne?

عمل بد پاییج آدم می شود
amel-e bad pâpic-e âdem bonne

یک جوئی بکن که بچه هایت از آن آب ببرند (کاری بکن که پس از تو بچه هایت در آسایش باشند)
i kile hâken ta vacon ow baberen

از هول حلیم در دیگ افتاد
az howl-e halim dig kata

عروس خیلی قشنگ بود آبله از کونش در آمد
ârus xeyli qaşang boa uel ju kun per biyâmoa

دست به دست آورده میمون را به رقص آوردیم
das be das buerdamon šâdi de beraqs buerdamon

نانش در روغن افتاده (کار و بارش خوب شده)
ju non ruhun kata

گوشتش را رو غنش سرخ می کند (یعنی باندازه خرج اش دخل دارد)
ju guşte ju ruhun sorx hâkenne

دهنش آب بینی اش (هر چه هست بدیا خوب مال خودش)
ju tok o ju sok.

این چشم اگر آن چشم را می دید میانشان بینی نمی بود.
an caš ven caš de su hâdiye miyon vini deyniya

نخوانده ملا شده

naxonte mollâ beboa

از خوشحالی پر گرفت اسب را داد خر گرفت

az xošhâli par howta asm de hâdâa xar howta

انگور مازندران کشمش نمی شود

mâzderon engur majj nabonne

بچه گنجشگ بلبل نمی شود

marqoje kote bolbol nabonne

سر بالا می روی قاطر سواری، سرازیر می آید بر هنه واری (وقتی که داری
قطیر سواری می کنی وقتی نداری بر هنه راه می روی)

sarjor šonna essar sevâr sarjir ânna bera.ne vâr

بارک الله مستم (از بارک الله گفتن و تعریف کردن مست می شوم) گم
شوسسست می شوم (از گم شو گفتن و نکوهش بست می شوم)

bârikallâ massi gom babâ sosti

بلبل لانه دارد مادر زن ذوق داماد دارد

bolbol mekenâ dâinne jek - mâ zowq-e zomâ dâinne

علفی که پهلوی طویله است بو زده است (حیوان نمی خورد) (در مورد
کسی گفته می شود که برای خودی ناز می کند).

tavile palu eštenne vâš bu gena

خر رارها می کنی پالانش را می چسبی

xar de sar denna pâlon de ginna

کوه به کوه نمی رسد آدم به آدم می رسد

ku be ku be hom narasenne âdem be âdem hom rasenue

تب را جلویش بگذار تا به مرگ راضی شود

tow ju paron henna marg râzi hâbu

دوره خراست تنگ هنر است.

ayon-e xara nang honera

پسر که زن برد همسایه پدر است (مثل یک همسایه می شود)

pur jek bebartoš piye homsoea

از سایه خودش رم می کند

hoštōn saye per rom kenne

دست و پای نازک او الاغ بند است (کاری ازش نمی آید)

dass - o - pâ-e názok-e ju olâq banne

در آش ماش است و در نجاست عدس (به همه کارها دخالت می کند)

âs-e dele más gu dele marju

ماهیرا هر وقت بگیری تازه است

mái de har vaxt baira fâzeya

از زیر هفتاد غریال در رفته است (کهنه کار و آزموده است)

haftâ qalbâl jîr biyašoa

گو ساله تا گاو شود دل صاحب (اش) آب شود

gowgule tâ gow babu del-e sâheb ow babu

آب از سر چشمہ گل آلد شده است

ow sarcasme per tul beboa

خر قابل خلخال نیست

xar qâbel-e xalkâl niye

خر همان خراست پالانش عوض شده

xar ham va xara ju pâlong avez beboa

حرف یا وه به فِرِ من (صدای فرفوشش من) (یعنی من به سخنان تو

ta šer-šer be mon fer-fer اهمیت نمی دهم)

حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی‌شود

halvâ halâ bevâton daqon širin nabonne

گوز می‌دهی مشت را به سر دیگری می‌زنی (خودت کار بد می‌کنی دیگری را بجایش تنبیه می‌کنی).

guz denna mošt de eyni sar senna

عرق نخورده مستی

areq naxorde massa

اسب امام حسین را نمی‌توان تورد (صدایی است) کرد. (آیا نمی‌توان به تو حرف خوب زد).

asm-e emâm hosen de nasenne turt kard

آیا بنده بر بندۀ شرف دارد (بندۀ خدا بر بندۀ دیگر خدا برتری ندارد).

banne banne sar şaref dânné

هپه می‌گوید پیش هوپه است هوپه می‌گوید پیش هپه است. نه هپه نه هوپه میان آب شلابه (هپه و هوپه کنایه از اسم دونفر است) یعنی در میان آب افتاده و شلاب می‌کند و پیش هیچ کس نیست (در باره کسی که هر یک گمان می‌کند چیزی نزد اوست در صورتی که نزد هیچ کدام نیست و پیش دیگری است).

happe vânne piše huppeya. huppe vânne piše happeya na happe na

huppe miyon-e ow šelâppé.

برادر پشت، برادرزاده (هم) پشت، خواهرزاده را رها کن در داشت (خواهرزاده به درد نمی‌خورد و پشتیبان نیست)

berâ pašt berâzâ pašt, xâkerzâ de vel kera dašt.

هر و هور از سرشن بیرون نمی‌رود (هر از هور تشخیص نمی‌دهد)

herr-o-hur ju sar bi našune.
(از) نداشتن پدر، شوهر نه را می‌گوید پدر جان nadardon-epiye,kale-piye de vânnen piyejon

شغال را گفتند شاهدت کیست گفت دُم.

šál de vânnen ta šahâdet kiya vânnne mon dom.

استادلر (استاد ناکامل) ده بار بین یک بار بُیر (تو که هنوز استاد کامل نیستی ده بار یک چیز را نگاه کن آنگاه از روی آن درست کن).

ussâ-he lor das bár bayin i bár barbin.

دهدار را داشته باش ده را بچاپ.

dehdâr de dâ deh de bacâp.

کلاه‌دار (= مرد) من ماده است سردار (= رفیق) دزد و دله است
mon kolahdâr mâdeya sardâre dozz-o-daleya
ای مسلمانان برادرم پهلوان است (شخص توانا و توانگری است)
خواهرش چرخ‌ریس (= پنه ریس) دیگران است. (عرضه ندارد از خواهر خود نگهداری کند).

moslemonon mon berâ palevona ju xâker ca:re ris—e digerona

بچه‌ای که ذات دارد (جنس اش خوب است) پشت چشمش بادارد.
vacei ke zât dâinne ju pašt - e caš vâ dâinne

بُرگر [از] سرچشمه آب می‌خورد

garr-i boz sarcašme ow xonne.

آفتاب گرمتر نمی‌شود قنبر سیاهتر نمی‌شود
âftâb garmter nabonne qammer siyâter nabonne

یک نفر (را) زن بمیرد که خواهر زن ندارد
i nafer jek bammere jek xâk nadâre

بعد از شام عروسی رضاقلی کور است (چون بعد از شام عروسی انجام نمی‌گیرد) یعنی وقت چیزی گذشته و آن را پیش کشیده‌اند
šom baxorde pey kure rezâqoli arusiya

خورد و داشت (هر چه داشتیم خوردیم) [چون تمام شد] صبر علی
مُرد (تا داشتیم و می خوردیم صبر علی بود چون تمام شد صبر علی هم مُرد)
bexord_o bedard sowrali bemard

وقت آش است کچل فرآش است وقت کار است کل بیمار است.

vaxt-e âša kal farâša vaxte kâra kal bimâra

از آتش خاکستر عمل می آید (از پدر و مادر خوب بچه بدینیدا می شود).
âtes per kelim amelânné

(از) کربلا می رویم به مشهد از مشهد می رویم به کربلا (این در و آن در
می زنیم یا این طرف و آن طرف می رویم و بیهوده وقت خود را تلفمی کنیم).
kerbelâ şonnim mased, mased per şonnim karbelâ

(کار) کردن خر و خوردن یابو.

hâkardon-e xar bexordon-e yâbu

همه بازی بود ترا دادم (همه حرفهای من حیله بود) سنگ و ترازو بود دادم
'hame ta vâzi bo bedâm song o tarâzi bo bedâm

حسین خارکن بود (از این شخص آیا کاری می آید؟)
hosen xârešu^(۱) boa.

تازی به زور به شکار نمی رود

tâzu be zur eškâr našonne.

کلا غ بد (کلا غ به جای کالا) به ریش صاحب
kalâq-e bad be riş-e sâheb.

حرف حرف می آورد کوه برف می آورد

harf harf uenne ku var uenne

خر را برند لاله زار گفت بر کنگر زار (چه حیف شد که از کنگر زار
به این لاله زار آمدم)

xar de bebard boaison a lâlejâr vâta vây bar mon kangelejâr

(۱) کسی که دنبال خار می رود.

همسایه را بگوییايد دماغ حسن را بگیرد (يعنى تبل است)

homsoe de bâja bue hasen sok bayre

هر زنی که تمیز است پیش شوهرش عزیز است

har jiki ke tamiza hošton šu gal aziza

در کلاه (اش) پشم را شناخته (مقدار مردی و توانایی او را شناختند)

kola dele paš de bešnâsa

هر چه رشتیم پنبه شد

harci berištamoŋ lukke beboa

استاد نگوزیده شاگرد گوزید

ussâ natizâ šâgerd betizâ

به شتر گفتند چرا شاشت از پس است گفت چه چیز من مثل همه کس است.

eštor de vâtašon cera ta cor az pasa vâta ciciy-e mon mesl-e hame kasa.

کره خر از خریت پیش مادر راه می رو د و کره اسب از نجابت دنبال مادر است.

xarkore az xariyet jelow jelow-e mâdera asm-kore az nejâbet dommâl-e mâdera

خر پیر و زنگوله

pir-e xar o zangule

حساب حساب است، دایی برادر مادر

hesâb hesâba kâku mâ berâ

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

چند متن از گویش افتری

1 - iyezze bâhom bešoštîm aftar, aftariyon de bediyamon, aftar kucahon de tamâšâ kardamon ju kiyahon de bediyamon, i xarde barhon qolf boa i xarde ci vâ boa. vanonhâyi ke qolf boa ma.le dabošten. espi gur o kolârexon o târen o tayyeb dara o va jigâhon dabôsten. after jun bar qolf boa vanonhâyi ke after daren male našonnen. zemin o guspon nadânnen. after daren jun bar vâa. venonhâyi ke zemin o guspon dânnen şonnen male daren tâ korce mâ ponze. ponze o vis bâz ânnen hame. after heckin male namonniyenneh, ânnen after daren tâ eyni tuesson başun male.

دیروز با هم رفتیم به افتر، افتریها را دیدیم. کوچه‌های افتر را تماشا کردیم. خانه‌هایش را دیدیم. بعضی درها قفل بود بعضی بازبود. آنها یکی که قفل بود بیرون بودند. در گور سفید و کلارخان و تارم و طیب دره و آنجاها بودند. در افتر درشان قفل بود. آنها یکی که در افتر هستند بیرون نمی‌روند. زمین و گوسفند ندارند. در افتر هستند درشان باز است. آنها یکی که زمین و گوسفند دارند می‌روند بیرون هستند تا پانزدهم کرج ماه، پانزدهم تا بیست همه باز می‌آیند (= بر می‌گردند) به افتر، هیچ کس بیرون نمی‌ماند می‌آیند افتر هستند تا تابستان دیگر.

2- korce mâ bedommâl hare mâ bonne, hare mâ be dommâl tire mâ bonne.
 tire mâ bebo tire mâ sizze bonne, tire mâ sizze šow hâfez ginnen, guškecini
 šonnen, pelâ pajennen, sizze jur xoreš dukennen pelâ dela, i ow, do done. iyere
 nemek, câhâr gušt, panj bâkeli, šaš marju, haft zarjue o garmine, hašt sibe zemini,
 nah šelattu^(۱) lappâ, ^(۲) das sey lappâ, yâzze mâš, duâzze kadu, sizze canner, heckin
 nomize dâinne, guškecini šonne, hackin nomiza dâinne ju ra sowqâti vesi kenne,
 powjâr, cârqat hamanonâ, ham va šow huzmon tâle ginnen, i dowri dele huz mašt
 kennen uennen hackini i huz ginnen, ju eškenennen, ju dele de niyâ kennen, ju
 maqz espiya tâ siyâa tâ zard, ager espi boa xojiya, zard vaseta, siyâ zoea,
 guškecini kennen, kiye niyet kennen, guš de durâqonnen, šonnen tâ i nafer peše

پس از کرج ماه، هرّه ماه می‌شود، پس از هرّه ماه تیر ماه می‌شود. تیر ماه
 (که) شد تیر ماه سیزده می‌شود، شب سیزدهم تیر ماه (فال) حافظت می‌گیرند (با دیوان
 حافظت می‌گیرند)، به فالگوش گرفتن می‌روند، پلو می‌بینند سیزده جور خورش (=
 فاتق) می‌بینند در پلو، یک آب، دو برنج، سه نمک، چهار گوشت، پنج باقلاء،
 شش عدس، هفت زرد چوبه و فلفل، هشت سیب زمینی، نه برگه قیسی، ده برگه
 سیب، یازده ماش، دوازده کدو، سیزده چغندر، هر که (دختر) نامزد دارد به فالگوش
 گرفتن می‌رود، هر که (پسر) نامزد دارد برای او سوغاتی (مبارکباد، عیدی) گسیل
 می‌کند (می‌فرستد)، کفش، چارقد همینها (همین جور چیزها)، هم آن شب با گرد و
 فال می‌گیرند، در یک دوری گرد و پر می‌کنند می‌آورند هر کسی یک گرد و می‌گیرند
 آن را می‌شکند، داخل آن رانگاه می‌کنند، مغرش سفید است یا سیاه است یا زرد؛
 اگر سفید باشد خوب است (به مبارک می‌گیرند)؛ زرد متوسط است؛ سیاه بد است.
 فالگوش می‌کنند، در خانه (خود) نیت می‌کنند، گوش (خود) را با انگشت می‌گیرند
 (که چیزی نشنوند)، می‌روند تا جلوی خانه یک نفر آنجا گوش خود را باز می‌کنند،

(۱) قیسی. (۲) برگه.

bar var jigâ guš de vâ kenen, avvalemîn harf de beşnuşon ju tarjebe kenen, niyâ kenen xojiya tâ zoe, ham va šow hackin ke ketâb hâfez dânnen martum latte-latte şonnen jun kiye hâfez bayren.

اولین حرف را (که) شنیدند آن را تعبیر می کنند، نگاه می کنند، خوب است یا بد، هم آن شب هر کس که کتاب حافظ دارند مردم دسته دسته می روند خانه ایشان (فال) حافظ بگیرند.

بازی الک دولک

vâzi-ye vackâhon-e astar gulu vâzi, anjuriyaya ke avvel do nafer saromkâr tayye kenen ba:dan do nafer-e dige şonnen kenâr sarbeguši oštöñ ra har i i esm duennenen. masalan i nafer de kowk vânnen i nafer de kuter hamme jun do nafer an esmon de zonnen hecin heckin nazonnen. ânnen saromkâron gal salâm kenen vânnen salâmon alejom sardâron saromkâron vânnen aleyk. ba:dan vânnen ke ki genne kowk de ki genne kuter de. ba:dan i konim vânnen kowk de gennom i konim vânnen kuter. ba:dan vâyi ke esm-e hoştonne kowk kard ba şonne vayi ke kowk de migâha gal. vayi ke esm-e ju kuter boha şonne vayi ke kuter de migâha gal. adi do nafer-e dige sar deynen şonnen kenâr i konim esm de masalan qayci konnen i konim kârd ânnen paron vânnen salâmon alejom. sardâron javâb dennen aleyk vânnen ki genne kârd de ki genne qayci de. bâz ham har konim kârd de giyâ şonne kârd de giyâha âdem gal qayci şonne qayci de giyâha âdam gal harci vişter buen hamanjur sar deynen yâ har sari se nafer bonnen yâ panj nafer yâ haft nafer yâ câhâr nafer, ba:dan şir tâ xat kenen. saromkâron pul havâ

dennen vannen ki genne šir de ki genne xatte. be harf-e hackin bebo avvel vâzi
 kennen do songe sarom be sarom duennennen do palu i cu ju sar duennennen, cu
 ijir pol våri bonne ba:d gulu ginnen bâ dassârc, dassâre mon avvel gulu de sennen

بازی پسرهای افتتر الک دولک، این جوری است که اول دونفر سر همکار (= رئیس) تهیه می کنند بعداً دونفر دیگر می روند کنار سر به گوشی خود را هریک یک اسم می گذارند، مثلایک نفر را کبک می گویند، یک نفر را کبوتر، همان ایشان دونفر این اسمها را می دانند دیگر هیچ کس نمی دانند؛ می آیند پیش سر همکارها (= رئیسها)، سلام می کنند می گویند: «سلام علیکم»، سرداران سر همکاران می گویند: «علیک» بعداً می گویند که که می خواهد کبک را، که می خواهد کبوتر را؛ بعدایک کدام (از سر همکارها) می گویند کبک را می خواهم، یک کدام می گویند کبوتر. بعد آنکه نام خود را کبک کرده بود می رود پیش آنکه کبک را می خواست. آنکه اسم او کبوتر بود، می رود پیش آنکه کبوتر را می خواست. باز دونفر دیگر سر می گذارند (سر به گوشی حرف می زنند) می روند کنار، اسم یک کدام (از خود) را مثلایقیچی می کنند. یک کدام (را) کارد می آیند جلو می گویند: سلام علیکم، سرداران جواب می دهند: «علیک» می گویند که کارد را می خواهد، که قیچی را می خواهد، باز هم هر کدام کارد را خواست می رود پیش آدم کارد خواسته، قیچی را می رود پیش آدم قیچی خواسته. هر چه بیشتر باشند همین جور سرمی گذارند یا هر طرفی سه نفر می شوند یا پنج نفر یا هفت نفر یا چهار نفر، بعداً شیر یا خط می کنند: رئیسها پول به هوا می اندازد، می گویند که می خواهد شیر را که می خواهد خط را، به حرف هر کس (هر طرف) که شد اول دسته او بازی می کنند دو سنگ روی هم می گذارند دو پهلو (دو طرف)، یک چوب سرش (رویش) می گذارند، زیر چوب شکل پل می شود (یعنی خالی است)، بعد چوب کوچک (دولک) [ارا] می گیرند با چوب بزرگ (الک)، با الک اول دولک را می زنند تا هر کجا برود آن طرف که برود

tâ har koja bašu. va teraf ke bašu gennen gulu de teraf-e sar-e makkol bassiyen ager va cu o song de begenâ yâ pol jir biyašon va i nafer ke vâzi mikarda merenne. ager nagenâ eqder kinnen tâ bagene venâ ham hamantowr hame de bekoštcon ven sar veynen venâ ham hamantowr vâzi kinnen tâ adi nowbet be anhâ babo harci zutter teraf be teraf de bakošen višter vâzi kinnen va terafi ke gal tâjenenne de vânnen galede va terafi ke tajennen de vânnen gallexâr, gulu ke dar havâ šonne ager martum kiyé darin kat razdarin kat cmâmzâde de begenâ va gitâk beyt con va teraf hâme suzennen ven dasse vâzi kinnen tâ anonâ yâ jun basuzenen yâ jun bakošen, an vâzi de vânnen gulu vâzi, masin cu de vânnen dassâre, kasin cu de vânnen gulu, kasin cu tok ke gulu aya an tok ven tok betâste tije va duennennen cu ke sare va do song dara va ju jir pola ju de vânnen duennâ cu eyni cu diger capin das ginnen cakeaku ra.

دولک را باید به طرف سر مگل (سنگ چین بازی) بزنند اگر خورد به آن چوب و سنگ یا زیر پل سر مگل رفت آن یک نفر که بازی می کرد می میرد، اگر نخورد این قدر (بازی) می کنند تا بخورد آنها هم همین طور همه را که کشتند آن سر بر می دارند (یعنی می روند بطرفی که بالاست^۳ و باید چوب را بزنند) آنها هم همین طور بازی می کنند تا دوباره نوبت به اینها بشود (برسید)، هر چه زودتر طرف به طرف را (یکدیگر را هر یک از دو دسته) بکشند، بیشتر بازی می کنند. آن طرفی را که گل می تازانند (یعنی طرف رو برو را می دوانند یعنی چوب می زنند و آنها برای برداشتن آن باید بدونند)، می گویند (می نامند) گلده؛ آن طرفی را که می دوند (دبال چوب می دوند)، می گویند گله خوار. دولک که در هوا می رود اگر افتاد در خانه مردم و در با غ افتاد (یا) به امامزاده خورد و (یا طرف دیگر) بُل گرفتند آن طرف (بالا) همه می سوزند، آن

دسته (می‌روند بالا) بازی می‌کنند تا اینها یا آنها را بسوزانند یا آنها را بکشند. این بازی را می‌گویند گولوبازی. چوب بزرگ را می‌گویند دستاره، چوب کوچک را می‌گویند گولو؛ سرچوب کوچک که گولو است این سر و آن سرتراشیده و تیز است، آن انداختنی چوب که روی آن دو سنگ است وزیر آن پل است آن را می‌گویند «دوئناچو». یک چوب دیگر دست چپ می‌گیرند برای چکچکو. (چکچکو: زدن چوبی است به الک یعنی چوب بزرگتر و قتی دولک را پرتاب کرده‌اند).

تبرستان
www.tabarestan.info

واژه‌نامه

آ

owgerdân	آبگردان	ow	آب
guštow	آب گوشت	âbâd	آباد
uel	آبله	ownemâ	آبانماه
karguel	آبله مرغان	owxoton	آب تنی
qannâti	آب نبات	qoliz	آب دهان
âbi	آبی ^۵	lis	آب دهان بچه
âteš	آتش	âbru	آبرو
âjor	آجر	âbessen	آبستن ^۱
âxor	آخر	âbessen, pizedâr	آبستن ^۲
âdem	آدم ^۶	seské	آنسوار ^۳
ârt	آرد	âšowgir, halimkeš	آبکش ^۴

(۵) رنگ آبی.

(۶) انسان.

(۳) حباب آب.

(۴) ظرف فلزی یا چوبی با سوراخهای ریز فراوان.

(۱) جانور ماده آبستن.

(۲) زن آبستن.

howlek	آلو سیاه	marek	آرنج
bemohon	آمدن	kare	آروع
âmed - o - šod	آمد و شد	âson	آسان
ven	آن	âsser	آستر
venonhâ	آنها	âssin	آستین
sowt	آواز	ârey	آسیاب
âh	آه	âreyvân	آسیابان
yâvâš, âssik	آهسته	âreyku	آسیای دستی
âhen	آهن	šurbâ	اش
âhengar	آهنگر	âspaj	آشپز
âhu	آهو	âspajkiye	آشپزخانه
ayne	آینه	sol	آشتی
		tabeqe	آشکوب ^۷
		âsnâ	آشنا
abr	ابر	hâlešune	آشیانه ^۸
borfe	ابرو	lo	آغل
abrušom	ابریشم	âftâb	آفتتاب
palengi	ابلق	xottow	آفتتاب رو ^۹
otâł	اتاق	beri ȝ	آفتتابه
kelegâ	اجاق	âl	آل ^{۱۰}
luc	احمق	hâlubâlu	آلبالو
xoebuete	اخته	šillek	آلوزرد

۷) طقد. ۸) سوئی از کوه و ساختمان که در بر ابر تابش آفتتاب است.

۹) لانه پرندگان وحشی. ۱۰) دیوماده‌ای که می‌گویند اگر زانو تنها بماند جگر او را می‌بردو او می‌میرد.

eftâr	افطار	cor	ادرار ^{۱۱}
eflij	افلیج	azong	اذان
ager	اگر	arbâb	ارباب ^{۱۲}
hatow - hatow	الاکلنگ ^{۱۳}	arzon	ارزان
alâle	الا له	guers	ارزن
parijon	مالک ^{۱۴}	are	ازة
dassâre	الک ^{۱۵}	val, orib	اریف
gulu vâzi	الک دولک بازی	konne	ازگیل
alle	الله ^{۱۶}	asm	اسب
âru	امروز	kuckaši	اسباب کشی
amsâl	امثال	espars	اسپرس ^{۱۷}
amše	امشب	ussâ	استاد
omid	امید	essâl	استخر
omidvâr	امیدوار	assekâ	استخوان
nâr	انار	essekom	استکان
embâr	انبار	esponâx	اسفناج
ammone	ابنان (ابنانه)	espon	اسفند
mâše	انبر	šekamravi	اسهال
enjil	انجیر	asro	اشک
ennâze	اندازه	eškene	اشکنه
engošt	انگشت	owsâr	افسار

(۱۱) افزاری که با آن آرد و مانند آن را می‌بینند.

(۱۲) در برابر «رعیت».

(۱۳) گیاهی است همانند یونجه. اسبت.

«دولک» (چوب بزرگتر) به آن می‌زنند و آن را

پرتاب می‌کنند.

(۱۴) نام بازی.

bâddiye	بادیه	engošteri	انگشت
vâres	باران	kasin engošt	انگشت کوچک
tang	باریک	engur	انگور
vâdid	بازدید	o	او
bâl	بازو	avvel	اول
bâzuband	بازویند	sar - e šow	اول شب
vâzi	بازی	avveli	اولین
vâziguš	بازیگوش	karnu	اهرم
sevâddâr	باسواد	beštâhon	ایستادن
raz	باغ	jun	ایشان
bâqce	باغچه	an	این
bâkeli	باقلا	eqder	این قدر
bâkeli pate	باقلا پخته	eyvon	ایوان
low	بالا	mahtâbi	ایوان بی سقف
bâleš	بالش		
bon	بام		ب
vacegone	بچگانه	jammul	باتلاق
vace	بچه	bâje	با جناق ^{۱۸}
xu-kotè	بچه خوک	vâ	باد
piyevar	بچه دان	vâm	بادام
nâzu - kote	بچه گریه	bâdzan	بادبزن
varg - kote	بچه گرگ	corennona	بادکنک
mar - kote	بچه مار	bâdenjon	بادنجان

done	برنج ^{۲۴}	vak - kote	بچه و زغ
vare	بره ^{۱۹}	tame	بخار ^{۱۹}
tussâ-tan	برهنه تن	boq	بخور
boz	بر	bad, zohe	بد
masin	بزرگ ^{۲۰}	varde	بد بدنه ^{۲۰}
master, masser	بزرگتر ^{۲۱}	nâhenjâr, natâشتâ,	بد ترکیب
masterterin, masserterin	بزرگترین ^{۲۲}	badqovâre	
bocce	برغاله	berâ	برادر
bazek	بزک ^{۲۳}	berârzâ	برادرزاده
boz	بز ماده	jek - berâ	برادرزن
bozesafe	بزمجه	šu - berâ	برادر شوهر
kal	بز نر	varzigar	برزگر
boʃšab	بشقاب	al	برص ^{۲۴}
pesse	بشکن ^{۲۵}	var	برف
ba: d az pišin	بعد از ظهر	espetu	برفک
tali	بچه	šelâp	برف و باران در هم
kugandem	بلال (ذرت)	albeduz	برق ^{۲۶}
bolbol	بلبل	šamširi	برک ^{۲۷}
enje	بلغور ^{۲۷}	valk	برگ
bannâ	بنا	šelattu	برگه

(۲۴) در معنی دانه خوراکی نه آلایاز. (۱۹) بخار به معنی عام و همچنین به معنی بخار آب.

(۲۵) آرایش. (۲۰) کرک، بلدرچین.

(۲۶) در « بشکن زدن ». (۲۱) پیسی

(۲۷) گندم بخته دستاس کرده. (۲۲) درخشی که از برخورد ابرها در آسمان پیدا می شود.

(۲۳) یک گونه پارچه بشمی کلفت است که با آن جامه زمستانی می دوزند.

vist	بیست	band	بند
bisevâd	بیساد	band	بند دست
vîster	بیشتر	cini bandzan	بند زن
vikkâre	بیکار	šiyâlband	بند شلوار
bâle	بیل	powpârband	بند کفش
kasin bâle	بیلچه	benafše	بنفسه
nâxoši	بیماری	ask	بوته تیغ دار
bimaze	بی مزه	mac	بوسه
vevejiki	بیوه زن	buqalamun	بو قلمون
vevemirde	بیوه مرد	beh	۲۸ به
		vehâr	بهار
	پ	behâne	بهانه
leng	پا	vamen mâ	بهمن ماه
pâiz	پائیز	owsâ	بیات
jir	پائین	vi	۲۹ بید
tussâ - pâ	پا بر هنه	šâš	۳۰ بید.
tabek	پاتینی ^{۳۱}	virâ	بیدار
leng-e dard	پادرد	virâi	بیداری

(۲۸) نام میوه.

(۲۹) درختی است.

(۳۰) حشره ای که پارچه های پشمی را می خورد.

(۳۱) طبق چوین که در آن غله را پیش می زند و پاک می کنند.

parcin	پرچین ^{۳۴}	parisâl	پارسال
parde	پرده	vaq - vaq	پارس سگ
celcelâ	پرستو	xoje	پارو
pašmen	پرمو	pâs	پاس ^{۳۵}
perperu	پروانه	pârs	پاسا ^{۳۶}
pari	پریروز	kâp	پاشنه
parišon	پریشب	kohor	پاشنه در
porpari - pari	پس آن پریروز	pâšure	پاشویه حوض
porpari parišon	پس آن پریشب	pâk	پاک
paspara	پس آن فردا	pâlong	پالان
pasparašow	پس آن فردا شب	ponze	پانزده
pasinpara	پس آن یکی فردا	punsey	پانصد
porpari	پس پریروز	patu	پتو
porparišow	پس پریشب	bij - bij	پچ پچ
pesson	پستان ^{۳۵}	piye	پدر
guhun	پستان ^{۳۶}	bâbu	پدر پدر
peste, pesse	پسته	hek - piye	پدر زن
pur	پسر ^{۳۷}	šu - piye	پدر شوهر
vackâ	پسر ^{۳۸}	par	پر
vackâhone	پسرانه	mašt	پر

(۳۲) بارویی است که تنها برای برفرویی

به کار می‌رود و آن تخته‌ای است که بر دو چوب راست و موازی گذاشته شده و به دسته بلندی بسته است.

(۳۳) چوبی که در سوراخ بیل و کلنگی که دسته آن لق شده است می‌گذارند تا سفت و استوار شود.

(۳۴) دیواری که از شاخ و پرگ پیرامون جایی می‌کشنند.

(۳۵) به معنی عام و همچنین به معنی پستان بی شیر گاو و گوسفند.

(۳۶) پستان شیردار گاو و گوسفند. (۳۷) در برابر «دختر». (۳۸) تا وقتی که زن نگرفته است.

panjâ	پنجاه	kâkupur	پسردائی
panj šâi	بنجشاھی	âmipur	پسر عموم
pannir	پنیر	para	پس فردا
vard	پود ^{۴۰}	parašow	پس فردا شب
putunek	پودنه ^{۴۱}	pašt - e garden	پس گردنی ^{۴۹}
puzé	پوزه ^{۴۰}	pašt	پشت
cokole	پوست	paš	پشم
puſt	پوست ^{۴۲}	pašuk	پشمalo
huz - cokole	پوست گردو	paše	پشه
pute	پوسيده	xâki - paše	پشه خاکی
puc	پوک	pešimmon	پشیمان
pa:lu	پهلو ^{۴۴}	pešimmoni	پشیمانی
vešâ, ferâx	پهنهن	pol	پل
zur	پیهن	paleng	پلنگ
var	پهنا	pelâ	پلو
piyâde	پیاده	pelle	پله
piyâz	پیاز	lukke	پنبه
piyâle	پیاله	naddâf	پنبه زن
pain	پی ساختمان	panj	پنج

(۳۹) با دست گشاده به پس گردن کسی زدن.

(۴۰) رشته‌ای که در بھنای بافتی می‌افتد نه در درازای آن، در برابر «تار»

(۴۱) گیاهی است.

(۴۲) پوست تخم مرغ، بادام، پسته، فندق، گردو و مانند آن.

(۴۳) پوست درخت، هندوانه، خربزه، خیار، انار و مانند آن.

(۴۴) دو طرف سینه و شکم.

tuesson	تابستان	pir	پیر
tâbut, sennuk	تابوت	pariparisâl	پیرارسال
tâbu	تاپو ^{۴۸}	šay	پیراهن
tâj	تاج	piš - az - pišin	پیش از نیمروز
ton	تار ^{۴۹}	pišâni	پیشانی
târik	تاریک	qamzebanni	پیشانی بند
tâze	تازه	pâjang, pâjeng	پیشاھنگ گله ^{۵۰}
šâkal	تاس ^{۵۰}	piš - piš	پیش پیش
tâz	تاق ^{۵۱}	âxond	پیشمناز
tâlâr	تالار	pišvâz	پیشواز
tanxâ	تاوان	kâr	پیشه
pezqâle	تاول	payqom	پیغام
tow	تب	paymone	پیمانه
tabâr	تبار ^{۵۲}	powjârduj	پینه دوز
towxâl	تبخال	pi	پیه
tuer	تبر		ت
tow kardun	تب کردن	tow	تاب ^{۵۳}

(۴۵) بزیا گاو اخنه‌ای که پیشاھنگ گله است.

(۴۶) صدابرای فراخواندن گریه.

(۴۷) ریسمانی که دوسر آن را به دور خست یا دو تیر و مانند آن می‌بندند و بر آن می‌نشینند و آن را به

جنبش درمی‌آورند و در هوا می‌آینند و می‌روند.

(۴۸) خم بزرگ سفالین که در آن گندم و نان نگاه می‌دارند.

(۴۹) در برابر بود، رشتہ‌ای که در درازای بافتی بافته می‌شود.

(۵۰) آنکه موی سرش ریخته است.

(۵۱) تک، در برابر «جفت».

(۵۲) دودمان و نژاد.

terk / lâš	ترک	tappe	تپه
šuš	ترکه ^{۵۶}	qizqize tappe	تپه سرسره
dorne	ترنا ^{۵۷}	powpâr taxt	تحت کفش
dorne vâzi	ترنابازی	lapesong	تحته سنگ
taranjemi	ترنجین	kamer	تحته سنگ بزرگ ^{۵۸}
kare		tum	تخم ^{۵۹}
vinisuzen	تره تیزک	morqone	تخم مرغ
taryák	تریاک	tum	تحمه
talit	ترید ^{۶۰}	tar	تر ^{۶۱}
tasmi	تسبیح	tarázu	ترازو
tašt	تشت	torop	ترب
nali	تشک	torobce	تریچه
tašonni	تشنگی	talxon	ترخون
tašon	تشنه	tort	ترد ^{۶۲}
tašu	تشی ^{۶۳}	tarsennuk	ترسو
tašár	تعار	tors'	ترش
tuf	تف ^{۶۴}	torsi	ترشی

(۵۳) تخم گیاهان و رستنیها

(۵۴) نمدار، در برابر «خشک».

(۵۵) آنچه زود خرد و شکسته می‌شود.

(۵۶) شاخه نرم و نازک از درخت بریده.

(۵۷) ریسمان یا پارچه دراز تاب داده‌ای که در «ترنابازی» با آن می‌زنند.
 (۵۸) شاهی (گیاهی است).

(۵۹) نان خرد کرده که در شیر و دوغ و آبگوشت و مانند آن بریزند تا نوشود و بخورند.

(۶۰) خارانداز (جانور پستانداری که تیغهای بلند سیاه و سفید بر تن دارد).

(۶۱) آب دهان، خدو.

tanâtani	^{۶۵} تنى	sâs	تفاله
to	تو	tufeng	تفنگ
ture	توبره	pulek	تکمه
tap	توب	tirek	تگرگ
tap väzi	توب بازى	tal	تلخ
pâs	^{۶۶} نتوبى بُرستان	nâtering, nâteringe	تلگر ^{۶۷}
tut	توت	tale	تله
titik	^{۶۸} توتک	tameš	تمشک
tutun	توتون	tan	تن
deledâr	تودار	tambâku	تباكو
tur	^{۶۹} تور	tammel	تبيل
sartap	توسرى	tang	تنگ ^{۷۰}
tufâl	توفال	tang	تنگ ^{۷۱}
espa - kote	توله سگ	tannur	تور
tomun	تومان	tane	ته
tum	^{۷۲} تون	yakke	تها
tumci	تونتاب	yakkei	نهائي

(۶۲) ناخن انگشت، بویزه ناخن انگشت میانین را بر بالای درون سوی شست گذاشت و سپس آن را با فشار به سوی پیش راندن و پرتاب کردن تابه چیزی که نزدیک دست است بخورد.

(۶۳) در برابر گشاد و فراخ و پهن.

(۶۴) نواری که زین و پالان را با آن به ستور بارکش می‌بندند.

(۶۵) صفت دوبرادر و خواهر که از یک پدر و مادرند.

(۶۶) پارچه به هم پیچیده یا چوب و جز آن که با آن راه آب یا سوراخی را می‌بندند.

(۶۷) تان کوچک. (۶۸) وحشی، نارام.

(۶۹) تون گرمابه.

jâdu	جادوگر	ta .	ته
cezze	جارو	tacin	ته چین
yâri	جاری ^{۷۶}	ronnu	تهدیگ
jâliz	جالیز	tir	تیر ^{۷۷}
jon	جان	tire mâ	تیرماه
jânemâz	جانماناز	dâr	تیر سقف ^{۷۸}
jonevar	جانور	tirkamon	تیر کمان ^{۷۹}
pâemâl, raj	جای پا	tiše	تیشه
paleng - e raj	جای پای پلنگ	xodterâš	تیغ ^{۷۳}
espe-raj	جای پای سگ	ask	تیغ ^{۷۴}
ponje - mâl	جای پنجه دست	mâi - assekâ	تیغ ماهی
šíse - qâp	جای شیشه		
gâz - e mâl	جای گازگرفتگی		
xarmangâfe, jingâ	جای گندم	jigâ, jaâ	جا
sevâ	جدا	pulek-e rah	جاتکمه ^{۷۵}
jerz	جزر	jâjim	جاجیم
sisiring	جرقه	jâdu	جادو

ج

- (۷۰) گلوله‌ای که با تفنگ و مانند آن می‌اندازند.
- (۷۱) فرسب، شاه تیر، چوب دراز و سبزی که در ساختن سقف خانه به کار می‌رود.
- (۷۲) افزاری که کودکان با آن سنگ پرتاپ می‌کنند.
- (۷۳) استره، تیغ موتر اشی.
- (۷۴) خار، بوته خار، خار درخت.
- (۷۵) مادگی، سوراخی که تکمه راهنگام بستن دو بخش پراهن و شلوار و سرآستین و مانند آن در آن جا می‌دهند.
- (۷۶) دوزن که همسر دوبرادرند.

vašt	جوانه درخت	jirib	جرب
jonekâ, junekâ	جوانه گاو ^{۸۰}	jabbe	جبهه
cute	جوچه	joqde	جفده
talâ - kole	جوچه خروس	joft	جفت
kowk - e lupe	جوچه کبک	palengparreš	جفتک چهارکش
jureb	جوراب ^{برستان} ^{۸۱}	naron	جفت گیران ^{۷۷}
jušeš	جوش ^{۸۲}	siyâ-jaqar	جگر
jurâ	جولا	jol	جل
kile	جوی	vaklowlu	جلبک ^{۷۸}
jehâz	جهاز ^{۸۳}	paron	جلو
jik	جیب	jam - o - ju	جمع آوری
jik - jik	جیک جیک ^{۸۴}	ajenne	جن
		jonâ ڭ	جاناغ سینه
	ج	jengel, više	جنگل
câdor	چادر	ja	جو ^{۷۹}
câssure	چادر شب	tâce	جوال
câssure	چادر نماز	gâlduj	جوال دوز
cârqtat	چارقد	jâhel, jevun	چوان

(۷۷) زمانی است که گوسفند و میش و بز نزو ماده را برای جفت گیری پهلوی هم رها می کنند.

(۷۸) گیاهی است سبزرنگ مانند پارچه ستبر که بر روی آب ایستاده پیدا می شود و قورباگه در زیر آن پنهان می گردد.

(۷۹) غله‌ای که بیشتر خوارک اسب و استر و خر است.

(۸۰) گاونر جوانی که تازه می خواهند آن را به کار کشاورزی ببرند.

(۸۱) دانه‌های کوچکی که از بیماری برپوست تن پیدا می شود.

(۸۲) اسبابی که عروس با خود به خانه شوهر می آورد.

(۸۳) صدای گیجشک.

carpi	چربی	cârek	چارک
car	چرخ پنجه‌رسی	câšt	چاشت
carx	چرخ خیاطی	câł	چاق
lim	چرک ^{۸۷}	câṣu	چاقو
lacer	چرک ^{۸۸}	câle	چاله
celk	چرک زخم ^{۸۹}	zenaqdon	چانه
carm	چرم	câh	چاه
lorc	چروک	câyi	چای
caſte	چشته ^{۹۰}	cap	چپ ^{۸۴}
caſ	چشم	coboq	چیق
caſmaqole	چشم غره ^{۹۱}	caxe	چخ ^{۸۵}
caſme	چشممه	carâ	چرا
canner	چغندر	cera	چرا ^{۸۶}
caft	چفت ^{۹۲}	celâ	چراغ
ceqder	چقدر	muši - celâ	چراغ موسی
cakkos	چکش	carâgâh	چراگاه
cilingar	چلنگر ^{۹۳}	carp	چرب

(۸۴) در برابر «راست»، در «دست چپ».

(۸۵) صدابرای رد کردن سگ.

(۸۶) برای چه.

(۸۷) چرک تن.

(۸۸) نپاک، کثیف.

(۸۹) مقدار بسیار کم از خوردنی.

(۹۰) نگاه خشم آلود.

(۹۱) چفت در و صندوق و مانند آن.

(۹۲) آهنگری که افزارهای کوچک، مانند کارد و کلید و قفل می‌سازد.

câhâr	چهار	camedon	چمدان
cârcu	چهارچوب در	camošk	چمشک ^{۹۳}
dassesow	چهار دست و پاراه رفتن	camuš	چموش ^{۹۴}
câhâr emin	چهار مین	cenâr	چنار
cel	چهل	camtehi	چته
cunuk	چینه‌دان	tanegaze	چندش ^{۹۵}
		cakcaki	چندک ^{۹۶}
		canqqâl	چنگال
esâ, alân	حالا ^{۹۷}	cangulu, canguli	چنگول
tuppe, engur tuppe	حبه انگور	cu	چوب
hajomet	حجامت	cubdâr	چویدار ^{۹۷}
mulekote	حرامزاده	dassecu	چوبدستی
kup	حصیر	arrowš	چوب میوه چینی
hoqqevâz	حقه باز ^{۹۸}	katvil	چوب میوه‌بریزی
halqe	حلقه	kort	چوپان گوسفند
tang - halqe	حلقه‌تنگ اسب	cušâ	چوخا

(۹۳) یک گونه کفش است و آن یک پاره جرم یکپارچه است که یک تخت چرمی نیز بر آن افزوده‌اند.

(۹۴) اسب و استر لگذرن و سرکش.

(۹۵) لرزکم.

(۹۶) در «چندک نشستن»، نشستن به صورتی که نشیمنگاه بر روی زمین نباشد و دوزانو در برابر سینه باشد و تکه‌تن بر دو ساق باشد.

(۹۷) کسی که گوسفند برای فروش از جایی به جای دیگر می‌برد و دور می‌گرداند.

(۹۸) چوبی که به سوی شاخه‌های درخت پرتاپ می‌کنند تا میوه بریزد.

(۹۹) اکون.

(۱۰۰) حیله‌گر.

xar	خر	hatek	حلقه چوبی
ajik	خراطین	darvâze - halqe	حلقة در
kâlek	خربوزه	henâ	حنا
peštik	خربوزه نرسیده	howz	حوض
xarceng	خرچنگ	hayât	حياط
xodâxaruk	خرخاکی	خ	خارش
hare mâ	خردادماه	kueš	خاک
hizom-lâše	خرده‌هیزم	âteškaš	خاک انداز
xers	خرس	kelim	خاکستر
xareft	حرف ^{۱۰۲}	xâkešir	خاکشی ^{۱۰۱}
cârvidâr	خرکچی ^{۱۰۳}	xâl	حال
xarguš	خرگوش	hâle	حاله
xarmen	خرمن‌ماه	tussâ	حالی
xor-xor	خرناسه	kâlešet	خامه
xarbâr, xarvâr	خروار	kiye	خانه
talâ	خروس	xatone	ختنه
xazone	خزینه‌گرمابه	xejâlat, xajâlet	خجالت
xasse	خسته	xodâ	خدا
		xetmet	خدمت

(۱۰۱) گیاهی است خودرو که میوه آن غلافی است و دانه‌های تخمش در آن غلاف است و تخمش بسیار ریز و سرخرنگ است و آن دانه‌ها را در درمان برخی از بیماریها به کار می‌برند و به دانه‌های نیز خاکشی و خاکشیر می‌گویند.

(۱۰۲) کودن.

(۱۰۳) خربنده، کسی که خرد دارد و خر کرایه می‌دهد.

jeₖ-xâker, jeₖxâk	خواهرزن	xasis, kanes, tosxâr, janes	خسیس
šu-xâker, šuxâk	خواهرشوهر	xešt	خشت
xâheš	خواهش	niye	خشتک ^{۱۰۴}
xoじ, xâr	خوب	xošk	خشک
xoreš	خوش ^{۱۰۶} تبرستان	xat	خط
âftâb	خورشید ^{۱۰۵}	xomre	خمره
care	خوره ^{۱۰۷}	câviyâs	خمیازه
xošhâl	خوشحال	xamir, owgite-ârt	خمیر
uše	خوشة	hannex	خندق
uše, kalâce	خوشة انگور	xue	خنده
uše	خوشة گندم	xuejen	خنده‌رو
xu	خوک	xow	خواب
nar-e xu	خوک نر	xowtul	خواب‌آلد
xun	خون	bexoton	خوابیدن ^{۱۰۸}
xunâlu	خون‌آلد	xâstgâr	خواستگار ^{۱۰۵}
xiyâr	خیار	xâsgâri	خواستگاری
xayyât	خیاط	xâker	خواهر
tar	خیس	xâkerzâ	خواهرزاده

۱۰۴) تکه پارچه چهار گوش که در نشیمنگاه شلوار دوخته می‌شود.

۱۰۵) خواهندۀ زناشویی.

۱۰۶) خوراک پخته‌ای که با پلو می‌خورند.

۱۰۷) بیماری است.

dâlon	دالان	enzâl	خیش ^{۱۰۸}
zomâ	داماد ^{۱۱۳}	xik	خیک
dâmen, dâmon	دامن	xeyli	خیلی
cine	دانه	gut	خیمه
nâr-tum	دانه آنار		
dâyere	دایره ^{۱۱۴}		د
dâye	دایه	kâku	دائی
dabbe	دبه ^{۱۱۵}	hâdâhon	دادن
dot	دختر ^{۱۱۶}	dâd-o-bidâd,qâll-o-quл	داد و فریاد
doxterone	دخترانه	dârkuten	دارکوب ^{۱۱۷}
kâku-dot	دختردائی	davâruš	داروفروش
âmi-dot	دخترعمو	dâz	داس ^{۱۱۸}
bar	در	daqes	داسه ^{۱۱۹}
derâz	دراز	dâq	داع ^{۱۱۲}

۱۰۸) دستگاه گاوآهن.

۱۰۹) پرنده‌ای است.

۱۱۰) داسی که تیغه آن خمیدگی بسیار کمی دارد و دسته آن بلند است و با آن شاخه درخت را می‌زنند.

۱۱۱) خاری سرتیز که بر دانه‌های جو و گندمی است که هنوز در خوش است.

۱۱۲) بسیار گرم.

۱۱۳) به معنی شوهر دختر و کسی که تازه زناشویی کرده است.

۱۱۴) داریه، دف (از افزارهای موسیقی).

۱۱۵) در «دبه در آوردن».

۱۱۶) فرزند مادینه و نیز دوشیزه، زن شوی نکرده.

dâze	درمنه ^{۱۲۱}	derâzi	درازا
najjár	دروودگر	darvâze	درخانه
doru	دروغ	dâr	درخت
doruvâjen	دروغگو	tut-dâr	درخت توت
derowkar	دروگر	vejar	درخت شیر خشت
dare	دره	gaz	درخت گز
darice	دریچه	dard	درد
dozd	دزد	let	دُرد ^{۱۲۷}
dast	دست	darddâr	دردرس
dassepejâr	دست افزار	dig-sarpus̄	در دیگ
dasselâf	دستلاف ^{۱۲۲}	darz	درز
dasmâl	دستمال	deresse	درسته ^{۱۲۸}
dassambu	دستبُو	derattu	در فشن ^{۱۲۹}
dasse	دسته ^{۱۲۳}	tolo-sarpus̄	در کوزه
latte	دسته گوسفند	bargâh	در گاه ^{۱۲۰}

(۱۱۷) آنجه از آبگون (شراب و شربت و جز آن) در ته ظرف تهنشین می‌شود و در تهران آنرا «لرت» می‌گویند.

(۱۱۸) کامل، تمام.

(۱۱۹) از افزارهای چرمگران و کفشگران.

(۱۲۰) جای در.

(۱۲۱) گیاهی است.

(۱۲۲) نخستین پولی که در نوروز از کسی دریافت می‌شود، نخستین پولی که در روز به دست کسی، بویژه بیشه‌وری می‌رسد.

(۱۲۳) گروه.

sumekâ	دل	latte	دسته مردم
domme	دنبه	âfeng-dasse	دسته هاون
dendân	دندان	došmon	دشنام
ârey-dendân	دندان آسیا	saxt	دشوار
dendonjeqare	۱۲۷ دندان قروچه	duâ	دعا
pare	۱۲۸ دنده	câculvâz	دغل
šone-tuppe	۱۲۹ دندۀ شانه	câculvâzi	دغلبازی
dow	دو	dokkon	دکان
davâ	دوا	del	دل
dut	دوات	kissekaš	دلاک گرمابه
docarxe	دوچرخه	del-e dard	دل درد
du	دود	dul	دلو
dudkaš	دودکش	daluk	۱۳۰ دله
dude	دوده	dom	دم
dur	دور	damu	دم آهنگری
šomxâr	۱۳۱ دوری	vini	۱۳۵ دماغ
duss, dus, dust	دوست	koladom	۱۳۶ دم کل

(۱۲۴) کسی که هر خوردنی را که می بیند می خواهد بخورد.

(۱۲۵) بینی.

(۱۲۶) گاو، سگ، خر و پرندۀ کوتاه دم.

(۱۲۷) دندانها را به سختی بر هم کشیدن و به هم مالیدن تا از آنها آواز بزیر آید.

(۱۲۸) عمل دویدن.

(۱۲۹) بشقاب بزرگ گرد.

døyom	دوم	dušā	دوشاب ^{۱۳۰}
dehât	ده	duâle	دوشاخه ^{۱۳۱}
dahâti	دهاتی	du	دوغ
dâ'on	دهان	jangul	دوغلو
dahane	دهانه ^{۱۳۷}	do lâaron	دوقران
dare	دهرم ^{۱۳۸}	câre	دوکارد ^{۱۳۲}
da. šâi	دهشاهی	duk	دوک پشم‌رسی
dašonvelâr	دهن دره	dokappeli	دوکپلی ^{۱۳۳}
did-o-vâdid	دید و بازدید	duk	دوک نخ‌رسی
dir	دیر ^{۱۳۹}	beli	دول ^{۱۳۴}
dommâiras	دیررس ^{۱۴۰}	dulce	دولچه ^{۱۳۵}
yezze	دیروز	gulu	دولک ^{۱۳۶}

(۱۳۰) شیره انجور و مانند آن.

(۱۳۱) هر چیزی که دوشاخه دارد و بویه چوبی که سر آن دوشاخه دارد و برای شکسته نشدن تنه یا شاخه درخت میوه آن را زیر تنه یا شاخه درخت می‌گذارند.

(۱۳۲) قیچی بزرگی که با آن بشم گوسفند را می‌چینند.

(۱۳۳) دو ترکه، دو پشته.

(۱۳۴) نره، آلت نری پسران کوچک.

(۱۳۵) ظرفی است دسته دار برای برداشتن و نگاهداشتن آب، پارچ.

(۱۳۶) چوب بزرگی که در بازی «الک دولک» در دست می‌گیرند و با آن به الک می‌زنند تا برتاب شود.

(۱۳۷) لگام اسب.

(۱۳۸) داسی که با آن گندم را در می‌کنند و تیغه آن خمیده است و در ازای دسته آن پیرامون چهل سانتی‌متر است.

(۱۳۹) در برابر «زود».

(۱۴۰) کشت و میوه‌ای که دیرتر از هنگام خود می‌رسد.

rah	راه	dizi	دیزی
rahow, owrah	راه آب	pillek	دیزی گلی
robb	رب	ešon	دیشب
rotel	رتیل	dig	دیگ
raje	رجه ^{۱۲۲}	bareker	دیگ بزرگ
lowlu	رخت	digce	دیگچه
lâonalî	رختخواب	eyni	دیگر ^{۱۲۳}
raxtevajon	رختکن گرمابه	deye mâ	دیماه
rac	ردیف	dib	دیو
raze	رزه ^{۱۲۴}	divâr	دیوار
berasa	رسیده ^{۱۲۵}	divone	دیوانه
rešk	رشک		
rešken	رشکو		ر
rag	رعد	râss, râst, râs	راست
rayyet	رعیت	rassevâj	راستگو
raf	رف ^{۱۲۶}	ron	ران

(۱۴۱) در ترکیب به صورت تابستان دیگر eyni hafte، هفته دیگر eyni tuesson، سال دیگر eyni sâl

روز دیگر ruj، بچه دیگر eyni vace، آمده است.

(۱۴۲) رسمانی که بر آن رخت شسته را برای خشک شدن می‌افگند.

(۱۴۳) حلقه‌ای است بر در که در سوراخ جفت جای می‌گیرد. زرفین.

(۱۴۴) در «میوه رسیده».

(۱۴۵) طاقچه بالای دیوار اتاق.

rue	روده	bešohon	رفتن
ruj	روز	mate	رفیده ^{۱۴۶}
lujen	روزن ^{۱۴۷}	rafiq	رفیق
ruze	روزه	samā	رقص
saršiyāl	روشلواری ^{۱۴۸}	rekâb	ركاب
rušen	روشن	rak	رگ
rušnâi	روشنائی	ragevâr	رگبار
ruhon	روغن	camuš	رموک
laſlow	روغن داغ‌کن	rande	رنده
ru	روی ^{۱۴۹}	rang	رنگ
dime	رویه ^{۱۵۰}	rang-be-rang	رنگارنگ
xurd	ریز	rangeraj	رنگرز
luf	رسیمان ^{۱۵۱}	rubâ	رویاه
rasong	رسیمان پشمی	dim-be-dim	روبرو
tanâf	رسیمان پنبه‌ای	dimpus	روینده
rasong	رسیمان موئی	ruxone	رود

(۱۴۶) بالشکی است که خمیر گستردۀ نان را با آن به دیوار تصور می‌زنند.

(۱۴۷) سوراخی که در طاق خانه است و از آن روشنایی و هوایه درون می‌آید.

(۱۴۸) شلواری است که روی زیرشلواری می‌پوشند.

(۱۴۹) فلزی است.

(۱۵۰) در برابر «آستر».

(۱۵۱) رسیمانی که از لیف درخت باشد.

zaxm	زخم	šarik	رسمان نازک و کوتاه
zard	زرد	riš	ریش
šillek	زردآلو	riše	ریشه
zarjue	زردچوبه	rig	ریگ
zarde	زرده تخم مرغ		
zarešk	زرشک	ز	
zešt	زشت	tâzebezâ	زائو
ezqâl	زغال	zâq	zag ^{۱۵۲}
ezqâl-e song	زغال سنگ	zeqq-o-zuq	zac و زوق ^{۱۵۳}
vâriyek	زگیل	velik, vellik	زالزالک
fâkol	زلف	kâwdu	زالو
zemesson	زمستان	zone	زانو
zemin	زمین	zehi	زاینده
hek	زن ^{۱۵۵}	zebon	زیان
jikiyone	زنانه	venner, vander	زبان گنجشک ^{۱۵۶}
dendone	زنیور	zevone	زبانه آتش
assel-maqes	زنیور عسل	šâk, dorost za.met	زبر زحمت

(۱۵۲) گبود چشم.

(۱۵۳) فرزندان، زن و فرزند، اهل و عیال.

(۱۵۴) درختی است.

(۱۵۵) به معنی «همسر» و همچنین در برابر «مرد».

zale	زهره ^{۱۶۰}	zamber	زنبه ^{۱۵۶}
qašang	زیبا	zommil	زنبل
jir-e baqal	زیر بغل	piye-jek	زن پدر
jir-e-zemin	زیر زمین ^{۱۶۱}	zanjepil	زن جبل
jiršiyâl	زیر شلواری	zenjil	زن جیر
zire	زیره ^{۱۶۲}	zende, zenne	زنده
zik	زیک ^{۱۶۳}	zang	زنگ ^{۱۵۷}
zin	زین	zangule	زنگوله
		zud	زود
س		pišras	زودرس
sâde	ساده	qovve	зор
câru	ساروج	lajen	زه ^{۱۵۸}
sâz	ساز ^{۱۶۴}	ru	زه ^{۱۵۹}
hene	ساس	za:r	زه

(۱۵۶) زنبر، افزاری است چوبی با چهار دسته که با آن خاک و آجر و مانند آن را از جایی به جای دیگر می‌برند.

(۱۵۷) افزاری فلزی که از زدن و خوردن چکش یا تکله فلزی دیگری به آن، از آن آواز بر می‌آید.

(۱۵۸) تراوش آب از درز و لای جیزی.

(۱۵۹) زه کمان پنهانی و مانند آن.

(۱۶۰) کیسه صفرا.

(۱۶۱) اتفاقی که کف آن از سطح حیاط پایین تر است.

(۱۶۲) گیاهی است.

(۱۶۳) پرنده‌ای است.

(۱۶۴) افزار نوازنده‌گی.

sobâi-setâre	ستارهٔ صبح	sâttul	ساطور
setun	ستون	sâdus	ساقدوش ^{۱۶۵}
sahar	سحر	sâl	سال
sahar	سحری ^{۱۶۸}	sâliyone	سالانه
saxt	سخت	sâlem	سالم
gal	سد ^{۱۶۹}	sâhe	سايه
sedr	سدر ^{۱۷۰}	cappi	سبد
kalle	سر	sowz	سبز
sar-be-tai, sarjir	سرازیر	sowzi	سبزی ^{۱۶۶}
sar-be-jori, lowhi	سربالا	sabuk	سبک
sar-be-jori	سربالائی	sâus	سبوس
tussâ-kalle	سربرهنه	sobil	سبيل
râhatpâi	سرپائی ^{۱۷۱}	suâl	سپاري ^{۱۶۷}
sarpus	سرپوش	erspars	سپر ز
sorx	سرخ	espidâr	سپيدار
surije	سرخک	setâre	ستاره

(۱۶۵) شاهبالا، مردی که همسال و همبالای داماد است و در عروسی با داماد حرکت می‌کند.
 (۱۶۶) گیاه خوردنی.

(۱۶۷) بازمانده ساقه گیاه بر زمین پس از درو کردن.

(۱۶۸) غذایی که روزه‌گیران هنگام سحر می‌خورند.

(۱۶۹) بندآب.

(۱۷۰) گُنار، درختی است که برگ آن را در شست و شوبه کار می‌برند.

(۱۷۱) کفشهایی که در خانه می‌بوشند.

seriš	سریش	câ, sard, yax	سرد
las	سست	sar-e dard	سردرد
salt	سلط	qizqize vâzi	سرسره‌بازی
gelin	سفالی	ajâr	سرشاخه
saqat	سفت	sartu, tu	سرشیر
sofre	سفره	koles	سرفه
espi	سفید	eylon-sar	سرقلیان
qaleygar	سفیدگر	serke	سرکه
espiye	سفیده تخم مرغ	sarhomkâr	سرکرده در بازی
sak	سق ^{۱۷۲}	gu	سرگین
saxf	سقف	peškul	سرگین اسب و خروشتر
sekete	سکسکه	peške	سرگین بز و گوسفند
taxt	سکو	gu	سرگین پرنده و سگ
espa	سگ	espa-gu,gu	سرگین سگ
tule	سگ شکاری	gow-tap	سرگین گاو
mácespa	سگ ماده	karg-e gu	سرگین مرغ
som	شم	sarmâ	سرما
somâ%	سماق	sorme	سرمه
samâvar	سماور	sormepussik	سرمه‌دان
samanu	سمنو	vars	سروكوهی

bolbolak	سوت سوتک	senj	سن ^{۱۷۳}
puš	سوخته چخماق	sommâte	سباده
lo	سوراخ	senjâq	سنjac
kelpandelo	سوراخ تور ^{۱۷۷}	peštonu	سنجد
lo-lo	سوراخ سوراخ	sendon	سندان
darzon-e lo	سوراخ سوزن	song	سنگ
muš-e kulu	سوراخ موس	zangicâl	سنگاب ^{۱۷۴}
yaxyax-vâ/sard-e vâ	سوز ^{۱۷۸}	ârey-song	سنگ آسیا
suze	سوزش	pâsure-song	سنگ پا
darzon	سوزن	pulâ-song	سنگ چخماق
tamene	سوزن لحاف دوزی	songcin	سنگ چین
susak	سوسک	xasingine	سنگدان ^{۱۷۵}
hiyerem	سوم	sorxesong	سنگ ساب ^{۱۷۶}
sohom	سوهان	sangin	سنگین
su, caš-e su	سوی چشم		
se, hiyere	سه	suâr	سوار
seleng	سهپایه ^{۱۷۹}	vâpuše	سوت

(۱۷۳) حشره‌ای که آفت گندم است.

(۱۷۴) سنگی که درون آن گود و فرو رفته است و آب باران در آن گرد می‌آید.

(۱۷۵) سنگدان پرندگان.

(۱۷۶) فسان، سان، سنگی که کارد و مانند آن را با آن تیز می‌کنند.

(۱۷۷) سوراخی که از آن هوا در تور می‌آید.

(۱۷۸) باد بسیار سرد و سوزان.

(۱۷۹) دیگدان، سهپایه‌ای که دیگ را بر آن می‌گذارند.

siri	سیری	hiyere šâi	سه شاهی
sizze	سیزده	segul	سه غلو
sikâr	سیگار	hiyere šaron	سه قران
sayl	سیل	si	سی
lappâce	بُلْسَلِی	siyâ	سیاه
somecu	سیم	siyâ zaxm	سیاه زخم
sine	سینه	siyâkôles	سیاه سرفه
kašopalu	سینه پهلو	sey	سیب
sinesow	سینه سای	sib-e-zamini	سیب زمینی
sini	سینی	six	سیخ
		tannur-six	سیخ تور
	ش	six	سیخونک ^{۱۸۰}
šâpaš	شاباش ^{۱۸۵}	seyyed	سید
šâx	شاخ	sir	سیر ^{۱۸۱}
celle	شاخه	sir	سیر ^{۱۸۲}
nuc	شاخه کوچک نورسته	sâdu	سیر ابی

(۱۸۰) چوب کوچکی است که بر سر آن میخی می‌زنند و با آن خر را می‌رانند.

(۱۸۱) تیره (صفت رنگ).

(۱۸۲) ایوه (واحد) وزن $\frac{۱}{۴۰}$ من.

(۱۸۳) دو چوب نازک از گاو آهن که در دو سوی صورت گاو جا دارد، یک سر این دو چوب در بیو غ است و سر دیگر آنها با بندی به هم بسته شده است.

(۱۸۴) بر روی سینه رفتن و خزیدن کودکی که هنوز به راه نیفتاده است.

(۱۸۵) پول یا نقلی که بر سر عروس و داماد می‌ریزند و پولی که به خنیاگر و رقصان می‌دهند.

šowcara	شب چره ^{۱۹۳}	coren	شاشو
šabdar	شبدر ^{۱۹۴}	šâ'ul	شاقول
šowništ	شب نشینی	šagerd	شاگرد
šownem	شب نم	šom	شام ^{۱۸۶}
espej	شبیش ^{۱۸۷}	šone	شانه
espejen	شب شو ^{۱۸۸}	hututuk	شانه بسر
uzu	شب شیشه ^{۱۹۵}	kena'ddon	شاهدانه
hene	شب شیشه مرغ	iššai	شاهی ^{۱۸۹}
estor	شب شتر	šâhin	شاهین ^{۱۹۰}
gow hâkardon	شب خم زدن	vinenna	شاید
šerik, šarik	شب ریک	šow	شب
šast	شبست ^{۱۹۶}	šut	شبت ^{۱۹۱}
espi-jaqar	شب شش ^{۱۹۷}	šowcar	شب چر ^{۱۹۲}

(۱۸۶) غذایی که در شب می خورند.

(۱۸۷) کتف و نیز افرا شانه کردن مو.

(۱۸۸) هدهد.

(۱۸۹) از واحدهای پیشین پول.

(۱۹۰) شاهین ترازو.

(۱۹۱) گیاهی است خوردنی، شوید.

(۱۹۲) چرا کردن ستور در شب.

(۱۹۳) شیرینی و آنچه در مهمانی و دیدو بازدید شبانه خورده می شود.

(۱۹۴) گیاهی است.

(۱۹۵) شبشه گندم، برنج، عدس و باقلاء و ماندان.

(۱۹۶) انگشت بزرگ دست یا پا.

(۱۹۷) جگر سفید، ریه.

šallam	شلغم	halow	شعله
šáp	شلگ ^{۲۰۱}	šál	شغال
šiyál	شلوار	šeftime	شفته ^{۱۹۸}
hoj, hojá	شما	eškár	شکار
šemše	شمشه ^{۲۰۲}	eškáf	شکاف
setun	شمع	šekâhet	شکایت
šám	شمع ^{۲۰۴}	beškete	شکسته
šen	شن	butumen	شکم‌گده
sanow	شنا	sádu	شکنبه
cange	شنكش	šel	شل
ſenge	شنگ ^{۲۰۵}	ſel	شل
âſur, cárſáx	شنه ^{۲۰۶}	las	شل ^{۱۹۹}
ſuxi, xoſdavi	شوخي	ſellâ	شلاق
ſur	شور ^{۲۰۷}	benj, xojel	شلتوك ^{۲۰۰}

(۱۹۸) خاک و کلوخ و آهک و گاهی نیز سنگریزه که با آب آمیخته و به صورت گل در آورده باشد.
 (۱۹۹) سست.

(۲۰۰) برنجی که هنوز آن را از پوست در نیاورده باشد.

(۲۰۱) گام بلند و فراخ.

(۲۰۲) افزارهای بتایی.

(۲۰۳) تیری است که پشت دیوار سست شده یا سقفی که بیم فرو ریختن آن می‌رود می‌زنند تا فرو نریزد.
 (۲۰۴) وسیله روشنایی.

(۲۰۵) گیاهی است خود رو بیانی که چون برگ آن را ببرند شیره سفیدی از آن بیرون می‌آید.

(۲۰۶) افزاری است که بزرگران برای باد دادن غله کوفته شده به کار می‌برند تا غله از کاه جدا گردد.
 (۲۰۷) پرنمک.

sâhebkiye	صاحب خانه	pes, espipes	شوره سر
sâf	صف	šu	شوه
parzu	صفی	kalapiye	شوه‌مادر
sobâi	صبح	ša:r	شهر
gaylornehâr	صبحانه	ša:ri	شهری
sob-e zud	صبح زود	šarivare mâ	شهریور ماه
sabr	صبر	šet	شیر ^{۲۰.۸}
say	صد	šir	شیر ^{۲۰.۹}
sedâ	صدا	širexest	شیرخشت
beł, beł-beł	صدای بز	širdud	شیردان ^{۲۱۰}
yor, yor-yor	صدای پلنگ	širin	شیرین
talâfi, ji	صدای خروس	širini	شیرینی
qâ-qâ	صدای کبک	šíše	شیشه
bâm, bâm-bâm	صدای گاو	šiye	شیهه ^{۲۱۱}
zuz	صدای گرگ		
yar, yar-yar	صدای گوسفند	ص	
engom	صمغ	sâbun	صابون

(۲۰.۸) آبغونی که در پستان زن و چهارپایان ماده تازه زائیده گرد می‌آید.

(۲۰.۹) افزاری است پیوسته به لوله آب یا به آب انباریا به ظرفی که در آن آبغونی ریخته می‌شود.

(۲۱.) از اندامهای درون شکم گوسفند.

(۲۱۱) صدای اسب.

(۲۱۲) عطسه نخستین، در برابر «جخت».

(۲۱۳) انگم، مایع کم و بیش چسبناکی که از برخی درختان بیرون می‌تراود و سبس کم سخت می‌شود.

	ع		sendoq	صندوق
âriyati	عاریه	gazina		صندوقخانه
rašneš	عام ^{۲۱۶}	dim		صورت
abâ	عوا			
marju	عدس			
marjujâr	عدس زار ^{۲۱۷}	tâs		طاس ^{۲۱۹}
ar, ar-ar	عرعر ^{۲۱۷}	tow		طاچه
araq	عرق ^{۲۱۸}	dâm		طاق رومی
ârus	عروس	essom		طاق واز ^{۲۱۵}
ârusi, vilâci	عروسي	tâlebi		طالبي
assel	عسل ^{۲۱۹}	tabek		طبق
asâ	عصا	tabl		طلب
garmesar	عصبانی	telâ		طلا
nemâzdigar	عصر	table		طوبیله اسب
attâri	عطّاری	pal		طوبیله گوسفند و بز
sabr	عطسه			
dommâl	عقب	pišin		
				ظهر

(۲۱۴) ظرفی است.

(۲۱۵) ستان، برپشت خواییده.

(۲۱۶) کسی که سید نیست.

(۲۱۷) صدای خر.

(۲۱۸) خوی، آبی که از گرماد و تاب از تن پیرون می‌ترسد.

(۲۱۹) انگیین.

vedot	۲۲۲	غدد	peš	عقب
dabe	۲۲۳	غر	vâš	علف
kom	۲۲۴	غريال	ammâme	عاممه
qalbâl	۲۲۵	غريال	omr	عمر
qerqeri	۲۲۶	غرغرو	kârigar	عمله
qorub	۲۲۷	غروب	âmi	عمو
qarib		غريب	âmu	عمه
karje	۲۲۸	غريب گز	ankabut	عنکبوت
qosl		غسل	âles	عرض
qosse		غضنه		
narm-e assekâ		غضروف		غ
ponce		غنجه	maš & âre	غار
ure		غوره	gârt - gârt	غارغار
qul		غول	qâz	غاز
			xartum	غبغب

(۲۲۰) پس.

(۲۲۱) صدای کلاخ.

(۲۲۲) دزیه، دشیل، غده‌ای بزرگ که زیر یوست و یا ضمن مخاط‌های بدن برآید.

(۲۲۳) دبه خایه، آن که در یوضه فقط دارد.

(۲۲۴) غريال درشت سوراخ.

(۲۲۵) غريال ريز سوراخ.

(۲۲۶) کسی که بسیار ویشتر اوقات غرغرمی کند.

(۲۲۷) حشره‌ای است گزنه.

farš	فرش	ف
perperu	فرفره کاغذی	فاحشه
farx	فرق	فالگوش ^{۲۲۸}
fernī	فرنی	فالگیر ^{۲۲۹}
siyā mā	فوردین ماه	فاله ^{۲۳۰}
tašno	فروک	فانوس
xešār	فشار	فت و فراوان ^{۲۳۱}
nage	فطیر	فیله
felfel, garmine	فلفل	فرجی ^{۲۳۲}
falek	فلک	فردا
roš	فله	فرداشب

(۲۲۸) فال گرفتن از سخنان دو کس که بایکدیگر سخن می‌گویند بی آن که بفهمند، این فال در شب چهارشنبه بایان سال گرفته می‌شود.

(۲۲۹) تخم مرغ یا پوست یا سنگی ماننده به آن که در لانه می‌گذارند تا مرغ بر روی آن بخوابد و تخم کند.

(۲۳۰) فراوان، بسیار فراوان.

(۲۳۱) بوشاکی است بلند و آستین دار و گشاده‌بیش، از نمدنازک که زمستان بزرگی همه رختها بزرگ می‌کند.

(۲۳۲) اختلاف، جدایی.

(۲۳۳) خوراکی است شیرین که از شیر و آرد بزنج و قند درست می‌کنند.

(۲۳۴) مرغ جوانی که هنوز تخم نکرده و به تخم نیامده است.

(۲۳۵) نان بی‌ماهی، معنی «نگه» در افتری «نرسیده» است.

(۲۳۶) آلتی چوین که تسمه‌ای در وسط آن قرار داده کف پایی بی‌ادبان و مجرمان را بدان بسته چوب زنند.

(۲۳۷) شیر اول حیوان نوزانیده.

estar	قاطر	fenjon	فنجان
qâleb	قالب	fandoꝝ, fendoꝝ	فندق
qâli	قالی	puf	۲۳۸ فوت
labbâde	قبا	pulâ	فولاد
qarb	قرب	fist	۲۳۹ فيس
qappon	قپان	fissen	۲۴۰ فيسو
bolan-qat	قدبلند		
qadre	قدح		ق
qec-qec	قدقد	šâxon	۲۴۱ قابل
kuta-qat	قدکوتاه	šâxon vâzi	قابل بازي
qadam	قدم	qâpleme	قابلمه
qaron	قران	gul	۲۴۲ قاج
yoron	قرآن	kalâñnon	۲۴۳ قارج
qarz	قرض	kacce	۲۴۴ قاشق
qarz-o-qule	قرض و قوله	pelâgir	قاشق چوبی توگود

۲۳۸) بادی که از دهان دمیده شود.

۲۳۹) تکبر.

۲۴۰) متکبر.

۲۴۱) بژول، استخوان کوچکی از دست و یای گوسفتند که با آن بازی می‌کنند.

۲۴۲) یک تکه بریده از خربزه و هندوانه و مانند آن.

۲۴۳) قارچی که بر درخت می‌روید.

۲۴۴) خواه فلزی و خواه چوبی.

۲۴۵) صدای مرغ.

qaley	قلعه	qerqere	قرقره
qollek	۲۴۸ قلک	qorme	قرمه
qalom	قلم	tarfe, tafre	قره‌قروت
kallâbeduš	۲۴۹ قلمدوش	talek, rased	قسمت
šuš	۲۵۰ قلمه	qašow	قشو
vakku	۲۵۱ قلوه	âsoneki	قصه
tok, kalle	قله	cokke	قطره
qeylon	قلیان	qadife	قطیفه
qanâ'et	قنات	qafes	قس
picak	قنداق	dulow	قسسه
quz	۲۵۲ قوز	qolf	قفل
zang	قوزک پا	cange	قلاب
quze	۲۵۳ قوزی	kalâsong	قلاب‌سنگ
alem	قوس و قزح	qort	قلپ
kerbut-qtut	قوطی کبریت	qaley	قلع (قلعی)

(۲۴۶) افزاری است فلزی دندانه‌دار که با آن تن اسب و استزرا می‌خاراند.

(۲۴۷) جرمه.

(۲۴۸) غلک، غولک، کوزه‌ای که در آن بچه‌ها پول خود را می‌بینند.

(۲۴۹) «قلمدوش کردن» کسی را برشت خود چنان نشاندن که دوران او بر دوشانه و دوبای او از پیش سینه آویزان باشد.

(۲۵۰) شاخه‌ای از رستنی که در زمین فرو کنند تاریشه پیدا کند و خود درخت یا گیاه دیگری شود.

(۲۵۱) کوز، برآمدگی و انحنای که در برشت یا سینه پیدا شود.

(۲۵۲) کوزشیست.

xošgevâš, vâš	کاه	þort - þort	۲۵۳	قوقو
vâšgel	کاه‌گل	qa:r		قهر
kauk	کاهو	qa:reker	۲۵۴	قهر و
kabâb	کباب	pelk		قیچی
cekel	کبره ^{۲۵۷}	qayci		قیچی
kerbut	کبریت	qif		قیف
kowk	کبک			
kuter	کبوتر			ک
kiyei-kuter	کبوتر خانگی	kâr		کار
kau	کبود	kârd		کارد
kau-caš	کبودچشم	kâsni	۲۰۵	کاسنی
kut, tappe	کپه ^{۲۵۸}	kâse		کاسه
qabâ	کت	gelin-kâse		کاسه سفالی
ketâb	کتاب	kâqe		کاغذ
katon	کتان	fokol		کاکل
kotak	کتک	kâl	۲۵۶	کال

(۲۵۳) صدای کبوتر.

(۲۵۴) کسی که زود و بسیار قهر می‌کند.

(۲۵۵) گیاهی است دارویی.

(۲۵۶) نارس، نرسیده.

(۲۵۷) پوسته‌ای که بر روی زخم بسته می‌شود، جرکی که از ناپاکی سیار برو است تن و مشک بدیدار می‌شود.

(۲۵۸) توده (هر چیز برهم ریخته که برآمده و بلند شده باشد).

kerm	کرم	katerriyâ	کتیرا
kermejen	۲۶۲ کرمو	val, kaj	۲۵۹ کج
kermuk	۲۶۳ کرمو	qašoqibale	کج بیل
kareruhon	کره	val-o-vil	کج و معوج
asm-e kore	کرة اسب	kal	کچل
xarkore	کرة خرسان	konim	کدام
gazdom	کزدم	kaybânu	کدبانو
qes	کش جوراب	katxodâ	کد خدا
kašt	کشک	kadu	کدو
qaranj, garenj	۲۶۴ کشکرک	qul	کر
maiij	کشمش	korc-e kark, korc	۲۶۰ کرج
kaf, ta	کف اتاق	karjek	کرچک
kaftâl	کفتار	kardo	۲۶۱ کرد
dast-e kaf	کف دست	hâkardon	کردن
powjâr	کفش	kolk	گر
angem	۲۶۵ کفسندوز	omâ	کرکس

(۲۵۹) ناز است.

(۲۶۰) مرغی که از تخم رفته است.

(۲۶۱) باججه کوچک.

(۲۶۲) گاو و گوسنده و اسی که زخمدار شده‌اند و زخم آنها کرم افتاده باشد.

(۲۶۳) میوه کرم‌زده، کرماندار، کرم‌خورده.

(۲۶۴) پرنده‌ای است (کلاغ زاغی، زاججه، زاغی).

(۲۶۵) حشره‌ای است.

laš	کلوخ علفدار	kaf	کف صابون
kuluce	۲۷۰ کلوچه	ješne	کفک مریا
katek	کلوخ	sin, ješne	کفک نان
kallepâcce	کلهپاچه	kafgir	کفگیر
keli	کلید	kapel, kappel	۲۶۶ کفل
kam	کم	kafen	کفن
kamon	کمان	pelle	کفة ترازو
kamer	کمر	kak	کک، کیک
kamerband	کمریند	kalâ%	کلاع
kamrang	کمرنگ	siyâ-kalâ%	کلاع سیاه
goš, konj	کنج	kalâfe, rusu	کلاف
konji	کنجد	kolah	کلاه
kond	کند	emmor	۲۶۷ کلبتین
kangel	کنگر	kaniz	۲۶۸ کلفت
kutah	کوتاه	kuluft	کلفت
kasin	کوچک	kalom	کلم
kaster	کوچکتر	kolong	۲۶۹ کلنگ
kasterterin	کوچکترین		

(۲۶۶) کبل، سرین.

(۲۶۷) انبری که با آن دندان رامی کنند.

(۲۶۸) خدمتگاری که زن باشد.

(۲۶۹) افزار نوک تیزی است که با آن زمین و دیوار رامی کنند.

(۲۷۰) یک گونه نان شیرین است.

kuku	کوکو ^{۲۷۷}	kuce	کوچه
qarešmâr, jugi	کولی ^{۲۷۸}	zur	کود ^{۲۷۹}
kime	کومه ^{۲۷۸}	kur	کور
kun	کون ^{۲۷۹}	kure	کوره
kun-e sow	کون خیزه ^{۲۷۹}	kurerah	کوره راه ^{۲۷۲}
duš	کوهان ^{۲۸۰}	kahe	کوزر ^{۲۷۳}
tappe	کوه خاکی ^{۲۸۱}	halâsur	کوزر کوب ^{۲۷۴}
cokol	کوه سنگی ^{۲۸۱}	tolo	کوزه
ko.ne	کنه ^{۲۸۱}	kuse	کوسه ^{۲۷۵}
kail	کهیر ^{۲۸۲}	bekutenâ-gušt	کوفته ^{۲۷۶}

(۲۷۱) آچه برای زور مند کردن خاک در آن می‌ریزند.

(۲۷۲) راه بسیار باریک و پر پیچ و خم.

(۲۷۳) خوشة گدم و جوی که در خرم کردن خردشده و دانه از آن بیرون نیامده است و باید بار دینگر کوییده شود.

(۲۷۴) چوب کلفتی که با آن کوزر کوییده می‌شود.

(۲۷۵) کسی که در چانه به جای ریش چند دانه مو دارد.

(۲۷۶) خوراکی است که از گوشت کوییده شده درست می‌گند و در آش و خورش می‌اندازند و می‌پزند و کروی شکل است.

(۲۷۷) خوراکی است از سبزی و تخم مرغ یا سبیزه مینی و تخم مرغ و روغن.

(۲۷۸) جامه‌ای که از نی و علف سازند و پالیزبانان در آن نشینند و محافظت پالیز و زراعت گند و گاهی نیز صیادان در آن کمین نمایند.

(۲۷۹) با کون راه رفتن کودکی که هنوز به راه نیفتاده است.

(۲۸۰) و کوهان گاو و شتر.

(۲۸۱) هر چیز کنه و فرسوده.

(۲۸۲) بیماری است و از آن دانه‌هایی بر بوست پدیدار می‌شود و بوست سخت به خارش می‌آید.

sahrâ'inâzu	گریه و حشی	kay	کی ۲۸۳
gard	گرد	kisse	کیسه
gerd	گرد	hammon-kisse	کیسه حمام
vâgole	گردداد	kif	کیف
gerden	گردن		گ
gerdenband	گردن بند	gari	گاری
gerdene	گردنه	gow	گاو
huz	گردو	gowâhan	گاو آهن
huz vâzi	گردوبازی	gow-galevon	گاوبان ۲۸۴
vašoni	گرسنگی	datu	گاو بی شاخ
vašon	گرسنه	širvare-gow	گاو شیرده
varg	گرگ	varzâ	گاو کاری
garm	گرم	gerac	گچ
garmâ	گرما	gadâ	گدا
hammom	گرمابه	gedâ'i	گدائی
hammomi	گرمابه بان	gozer	گدار ۲۸۵
garmek	گرمک	garrus	گر
gar	گری ۲۸۶	geron	گران
burme	گربه	nâzu	گربه
burmejen	گرمه نو ۲۸۷	nar-e nâzu	گرمه نر

(۲۸۳) چه زمانی.

(۲۸۴) چویان گاو.

(۲۸۵) پایاب، جایی از رودخانه که ژرفای آن کم است و می‌توان از آن گذر کرد.

(۲۸۶) جرب

(۲۸۷) کسی که بسیار و بیشتر وقتها گریه می‌کند.

gomon	گمان	gazen	گزن ^{۲۸۸}
gombez	گبید	kaz	گس
maršoje	گچشک	ferâx	گشاد
gondom	گندم	bevâton	گفتن
gonnom pate	گندم پخته	gel	گل
pâlâfi	گندم دان ^{۲۸۹}	gol	گل
bon	گندۀ خمیر	golow	گلاب
gonne	گندۀ گل ^{۲۹۰}	golâbi	گلابی
gandmâssâhe	گندیده	axte	گل آتش
šuš	گواز ^{۲۹۱}	tulow, gelow	گل آلود
riyeku	گوجه	kulek	گلپر
jowl	گود	gol-e gowzevon	گل گاورزان
tapezâ	گورزاد ^{۲۹۲}	kare	گلو
gowgule	گو ساله	galle	گلو بند
guspon	گوسفند	boni	گلوله نخ
zel	گوسفند بی دنبه	gow-gale	گله گاو
quc	گوسفند نر	guspon-latte	گله گوسفند
guš	گوش	gelim	گلیم

(۲۸۸) از افزارهای کفشگران و جرمگران که با آن چرم را می‌برند.

(۲۸۹) جایی در آسیاب که گندم را در آن می‌ریزند و از آنجا گندم به میان دوسنگ آسیاب سرازیر می‌شود.

(۲۹۰) گلوله خمیر.

(۲۹۱) گلوله گل.

(۲۹۲) چوب گاورانی.

(۲۹۳) کسی که بزرگ شده ولی به یکر بجه بازمانده است.

lākepašt	لاکپشت	gušt	گوشت
lâl	لال	guštkub, guškuten	گوشت کوب
lâlâ	لالاتی	gušxiz	گوش خیزک ^{۲۹۴}
kulu	لانه ^{۲۹۶}	gušvâr	گوشواره
kark-e kulu	لانه مرغ ^{۲۹۷}	konj, goš	گوشه
lâk	لاؤک ^{۲۹۷}	gowne	گون
lajen, gel-o-la	لای ^{۲۹۸}	guni	گونی
tok, lowše	لب	gare	گهواره
loin-lowše	لب بالا	harze-vâš	گیاه هرزه
tain-lowše	لب پائین	gijj	گیج
canner pate	لبو	marg-e nešone	گیجگاه
lâppé	لب	kutum	گیس
lappe	لبه	gilás	گیلاس ^{۲۹۵}
xare	لجن	give	گیوه
lâ	لحف	ل	
lâduj	لحف دوز	lâš	لاشه
larz	لرز	lâver	لاغر
laklak	لکلک	lafci	لافزن

(۲۹۴) حشره‌ای است که می‌گویند در گوش می‌رود.

(۲۹۵) یک گونه میوه.

(۲۹۶) لانه‌ای که برای مرغ خانگی می‌سازند و لانه‌ای که پرندگان برای خود می‌سازند. لانه گرگ و پلنگ.

(۲۹۷) ظرفی است چویین ماننده به لگنی که گودی آن کم باشد و در آن آرد راخمیر می‌کنند کشک می‌سایند.

(۲۹۸) گلی که از سیل یا جریان دیگر آب تهشیش می‌شود.

gorzemâl	لوئی ^{۲۰۱}	liye	لگد
siyâlpasse	لیفه	lagen	لگن
leyle	لی لی ^{۲۰۲}	lagence	لگنچه
		havitte	لگ
mau, mau-mau	مؤموئو ^{۲۰۳}	xâle-bar, tâce, xâle, tâce-bâr	لنگه بار
hem/hemâ		pelle-bar	لنگه در
heyron	مات	pâ-powjâr	لنگه کفش
mâ	مادر	capâti	لواش ^{۲۹۹}
nana	مادریز رگ ^{۲۰۴}	lubiyâ	لوبیا
mâder-e câ	مادر چاه	xol	لوج
hek-mâ	مادر زن	xorusek	لوزتین
šu-mâ	مادر شوهر	ališâllâr	لولو ^{۳۰۰}
mâ	ماده	lule	لوله
mâcexar	ماده خر	lule	لوله آب
mâ gow	ماده گاو	lule	لوله آفتاه
mâceasm	مادیان	beriq-lule	
mar	مار	lâle	لوله چراغ
mâckol	مار مولک ^{۲۰۵}	tolo kare	لوله سر کوزه

(۲۹۹) یک گونه نان بسیار نازک است.

(۳۰۰) صورت یا موجودی خیالی که بهه را از آن می‌ترسانند.

(۳۰۱) بازنثی است به نام «گرز» یا «لوخ» که در ساختن ساروچ آن را با آهک و خاکستر مخلوط می‌کنند.

(۳۰۲) یک پارا بالا نگاه داشتن و با پایی دیگر رفتن.

(۳۰۳) صدای گربه.

(۳۰۴) مادر پدر و مادر مادر.

(۳۰۵) گونه‌ای از مارمولک که ریز است.

dâul, bâu	مترس سر خرمن	mâst	ماست
mahe	متنه	vâzix	ماسه
meßsal, mexsal	مشقال	mâš	ماش
majma'e	۳۱۱ مجتمعه	mahak, guj	۳۰۶ ماک
moc	مج	mâle	ماله
mocpic	مچ بند دست	mâmâce	۳۰۷ ماما
patue	مج بیج پا	monnegâr	ماندگار
male	محله	mâ	۳۰۸ ماه
surije	مخملک	mâh	۳۰۹ ماه
mirde	مرد	mâine	۳۱۰ ماهانه
mordâle mâ	مرداد ماه	mâhi	ماهی
mirdone	مردانه	mâice	ماهیچه
bemarde	مرده	talâji	ماهی کوچک
sâmon, marz	مرز زمین	pannir-mâye	مایه پنیر
kark	مرغ	amir	مایه خمیر
sikâ	مرغابی	mâin	مایه ماست
morqonekere kark	مرغ تخمی	movârekvâ	مبارکباد

(۳۰۶) شیر غلیظ گاو و گوسفندی که تازه زایده‌اند.

(۳۰۷) قابله.

(۳۰۸) ماه آسمانی.

(۳۰۹) مدتی که در آن ماه یک بار گرد زمین می‌گردد. یک دوازدهم سال.

(۳۱۰) مزدیک ماه، آنچه هر ماه یک بار بیش می‌آید و انجام می‌گیرد یا برای یک ماه تهیه یا خریداری می‌شود.

(۳۱۱) سینی بزرگ.

lutti	مطرب	haqhaqe	مرغ حق
heranj	مظہر قنات	morakkab	مرکب ^{۳۱۲}
maqz	مغز	saremakkol	مره ^{۳۱۳}
harommaqz	مغز حرام	qarâri	مزدور
câu	مقنی	maze	مزه
maqes	مسکن	mojek	مزه ^{۳۱۴}
malât	ملات	mes	مس
šetennone	ملازه سر ^{۳۱۵}	iqowde	مساوی
malâfe	ملاface	mosterâ	مستراح
marâqe	ملاface	mesjed	مسجد
lowlu duete	ملبس	mesgar, mesger	مسگر
malcx	ملخ	lât, labâr	مسیل ^{۳۱۶}
meyxoš	ملس	most	مشت ^{۳۱۷}
mon	من ^{۳۱۸}	most	مشت ^{۳۱۹}
a	من ^{۳۲۰}	mošte	مشته ^{۳۲۱}

(۳۱۲) ماده سیاهی که با آن می نویستند.

(۳۱۳) به جایی گفته می شود که دو سنگ را به فاصله کمی در برابر هم نهاده اند و الک (چوب کوچک) را روی آن می گذارند و با دولک (چوب بزرگ) به آن می زنند تا به جای دوری پرتاب شود.

(۳۱۴) آبروسیل، گذرگاه سیل.

(۳۱۵) پنجه گره کرده.

(۳۱۶) آن اندازه از هر چیز که در یک دست جای بگیرد.

(۳۱۷) افزاری است فلزی که با آن چرم را می کویند و چرم دوزان و گیوه کشان دارند.

(۳۱۸) گلی که برای مالیدن روی دیوار سازند.

(۳۱۹) بخشی از میان پیش سر که در نوزادان نرم است و جنبش آن دیده می شود.

(۳۲۰) واحد وزن که برابر ۴۴ سیر است.

(۳۲۱) اول کس مفرد.

miyonemin	ميانى	manqal	منقل
mex	ميخ	mu	مو
mex	ميخ چوبى	kol	مو ^{۳۲۲}
mije	ميخ کوچك	azongvâj	مؤذن
miš	ميش	melije	مورچه
mive	ميوه	pardâr-e melije	مورچه پردار
	ن	murone	موريانه
lacer	ناپاک	muš	موش
jodâzâi, jozâzâi	ناتى	mum	موم
nâxon	ناخن	murevâi	مويه ^{۳۲۳}
canguli	ناخن درندگان	meh	مه ^{۳۲۴}
nestor	نازا ^{۳۲۵}	mahtâb	مهتاب
nâzok	نازك	mire mâ	مهرماه
nâštâ	ناشتا	meru	مهره
nâf	ناف	meru	مهره تسبيح
nâqâfel, ihow	ناگهان	me.mon	مهمان
nâle	ناله	miyon	ميان
esm	نام	miyonju	ميانجي
nomize	نامزد ^{۳۲۵}	qeyloncel	ميانه قليان

(۳۲۲) رز، تاک.

(۳۲۳) ابرى که به زمين نزديك مى شود و به آن مى رسد، ميخ، نزم.

(۳۲۴) زن، گاو، گوسفند و بزنaza.

(۳۲۵) پسرى که برای زناشوبي با دخترى برگزيرده شده است و همچنین دخترى که برای زناشوبي با پسرى برگزيرده شده است.

nax	نخ	non	نان
sarjij	نخاله ^{۳۲۳}	owsâ	نانیات
naxo	نخود	now	ناو ^{۳۲۶}
nar	نر	nâlujen	ناوآسیا ^{۳۲۷}
kâti	نردان	nâlujen	ناودان
narde, sapparek	نرده ^{بیرستان}	nâlujen	ناودان چوبی ^{۳۲۸}
narm	نرم	korkori	نای ^{۳۲۹}
nazzik	نزدیک	navât	نبات ^{۳۳۰}
nessom, nessâm	نسا ^{۳۲۵} (ناسار)	purezâbezâ	نتیجه پسری ^{۳۳۱}
benerâhon	نشستن	doterzâbezâ	نتیجه دختری ^{۳۳۲}
kaumeru	نظرقریانی ^{۳۳۳}	najes	نجس
na:š	نعمش	nas	نحس ^{۳۳۳}

(۳۲۶) چوبی که درون آن را کنده‌اند و آب با آن از جایی به جای دیگر برده می‌شود.

(۳۲۷) ناودان چوبی که درون آن را کنده و آن را مانند چوبی گود کرده‌اند و آب از آن بر جرخ آسیاب می‌ریزد و آن جرخ را به گردش درمی‌آورد.

(۳۲۸) چوبی است که درون آن را کنده و مانند چوبی گود کرده‌اند، یک سر آن در لبه یام کار گذاشته می‌شود و آب باران از سر دیگر آن فرو می‌ریزد.

(۳۲۹) لوله‌ای که از آن هوا به ششها می‌رود.

(۳۳۰) شکر بلورین.

(۳۳۱) فرزند نوه از سوی پسر.

(۳۳۲) فرزند نوه از سوی دختر.

(۳۳۳) صفت بجه.

(۳۳۴) آنچه پس از الک کردن یا سرند کردن گندم و گچ و خاک در الک یا سرند باز می‌ماند.

(۳۳۵) سویی از کوه و ساختمان که بر آن آفتاب نمی‌تابد.

(۳۳۶) چشم‌اور، مهره و آنچه برای نظرخوردن به رخت بجه یا به شاخ گاویا به در خانه یا دکان و جز آن آویزان می‌کنند.

mâni	نه	۳۳۹	nâl	نعل
nu	نو		nâlbaki	نعلبکی
nowbet	نوبت		nâlband	نعلبند
nuber	نوبر	۳۴۰	lalkâ,naleyn	نعلین
casbi, casb	نوج	۳۴۱	na.nâ	نعمانع
nuc	نوج	۳۴۲	nafes	نفس
tâze zomâ	نوداماد		naqm, valem	نقب
rušnâi	نور		noqre	نقره
nowru	نوروز		nolx	نقل
nuzze	نوزده		nem	نم
tâze ârus	نوعروس		nemâz	نماز
turuk	نوك پرنده		leme	نمد
nuker	نوك		nemek	نمک
dotezâ	نوه دختری		nemekdon	نمکدان
na	نه		nemnâk	نمکان
kile	نهر		nenu	نبو
lele	نى	۳۴۳		

(۳۴۷) راه باریک زیرزمینی.

(۳۴۸) بستری است برای کودکان و آن را از دوسویه چهار ریسمان می‌بنند و سر آن ریسمانها را به دیوار یا درخت بلندی می‌بنند بدانسان که بتوان آن را تکان داد و در هوا بسیار ببرود و کودک از جنبش آن به خواب رود.

(۳۴۹) مادر در خطاب.

(۳۴۰) تازه رسیده و پیشرس از هر میوه‌ای.

(۳۴۱) جسبناک.

(۳۴۲) جوانه‌ای که مانند یک تکمه است و تازه نوک آن بیرون آمده است.

(۳۴۳) نی رستنی.

vejin	وجین	nay	۳۴۴) نی
porseru	وراج	nis	۳۴۵) نیش
marze	وردنہ	qeylon-nay	۳۴۶) نی قلیان
vâ	ورم	širgarm	۳۴۷) نیم‌بند
vak	وزغ	nimband	۳۴۸) نیمرو
miyon	وسط	cacci	۳۴۹) نیمسوز
veddone	وش	nesmešow	۳۵۰) نیمشب
pecelik	وشکون	nimkat	۳۵۱) نیمکت
pine	وصله	nimlang	۳۵۲) نیم‌لا
vezu	وضو	celâ	۳۵۳) نی‌نی
vaxt, ton	وقت		۳۵۴) و
vaxm	وقف	pašt-o-dim	۳۵۵) وارونه
vaq, vaq-vaq	وقوق	vâfur	۳۵۶) وافور
velur	ولرم	veje	۳۵۷) وجب

(۳۴۴) نی نواختنی.

(۳۴۵) در «تخم مرغ نیم‌بند».

(۳۴۶) هیزم و جوب نیم‌سوخته.

(۳۴۷) نیم‌گشاده (دروپنجره‌ای که کاملاً باز و گشاده نیست).

(۳۴۸) مردمک چشم.

(۳۴۹) پرحرف.

(۳۵۰) چوب درازی که با آن خمیر نان را پهن می‌کنند.

(۳۵۱) قوریاغه.

(۳۵۲) دانه پنبه.

(۳۵۳) شکنج، با سردو انگشت و دوناخن گوشت تن کسی را گرفتن و فشردن.

(۳۵۴) صدای سگ.

hâš	۳۶۰	هش	h	هامون
hašti	۳۶۱	هشتى	homvâre	هاون
haft		هفت	âfeng	هاون
haftâ		هفتاد	câl	هاون سنگى
hafṣin		هفتسين	u'azni	هبو ^{۳۵۵}
hafta		هفته	hažde	هجده
havde		هفذه	hotutuk	هدهد
hel	۳۶۲	هل	harkin	هرکس
halu		هلو	hackin	هرک
saromâl	۳۶۳	همال	halow	هرم ^{۳۵۶}
homvâzi		همبازى	hazâr	هزار
homsâe		همسايه	hazârpâ	هزاريا ^{۳۵۷}
homkâr		همكار	hazârelâ	هزارلا ^{۳۵۸}
hame		همه	cokole	هسته
hamišek		هميشه	hasar	هسر ^{۳۵۹}

(۳۵۵) دوزن که همسر یک مرد باشند.

(۳۵۶) گرمای زننده آتش و آفات.

(۳۵۷) حشره‌ای است.

(۳۵۸) هزار توى. هزارخانه (از اندامهای درون شکم که چین و شکن فراوان دارد).

(۳۵۹) شبیم بخشته بر زمین و گیاه.

(۳۶۰) واژه‌ای که خرکچیان برای ایستادن خربه کار می‌برند.

(۳۶۱) آناق‌مانندی است سرپوشیده که بیشتر به صورت هشت‌بهله ساخته و در خانه در آن باز می‌شد و

پس از گذاشتن از آن به دالان خانه می‌رسیدند.

(۳۶۲) گیاهی است.

(۳۶۳) همسر.

yax	یخ	hennone	هندوانه
yaxbannon	یخ‌بندان	howle	هوله
yadeki	یدکی	gazer	هویج
yaqe, ya <small>v</small> e	یقه	hecci	هیچ‌چیز
i	یک	heckonim	هیچ‌کدام
panj-o-yak	یک پنجم	heckin	هیچ‌کس
câr-o-yak	یک چهارم	hizd	هیز
se-o-yak	یک سوم	hizom	هیزم
yonje	ینجه	hin	هین ^{۳۶۴}
ârusemâ	ینگه ^{۳۶۵}		ی
yuzpaleng	یوزپلنگ	rafeq	یار ^{۳۶۵}
jot	یوغ	yâzze	یازده
		yâl	یال

(۳۶۴) به معنی «شتاپ کن» برای خر.

(۳۶۵) کسانی که در بازی جزو یک دسته از بازیکنان اند «یار» یکدیگر خوانده می‌شوند.

(۳۶۶) زنی که شب عروسی همراه عروس به خانه داماد می‌رود.

تبرستان
www.tabarestan.info

واژه‌های ویژه

واژه‌های مربوط به بز

bahaki boz	بز زرد
lakki boz	بز زرد و سفید
zard-e boz	بز سفید
siyâ boz	بز سیاه
بز سیاهی که صورت یا گوشش خال سیاه و سفید داشته باشد و گوشش کمی لوله شده باشد	essak esselu
بز سیاه و سفیدی که گوشش کمی لوله شده باشد	essak palengi
بز سیاهی که گوشش خال زرد و سیاه داشته باشد و گوشش کمی لوله شده باشد	essak zârdji
بز سیاهی که در پیشانی لک سفید داشته و گوشش کمی لوله شده باشد	essak siyâ câhâr
بز سیاهی که همه چهره‌اش سفید باشد و گوشش کمی لوله شده باشد	essak siyâ vel
بز سیاهی که چهره یا گوشش خال سیاه و سفید داشته باشد	esselu
بز سیاهی که صورت یا گوشش خال سیاه و سفید داشته باشد و گوشش تخت باشد	esselu lapeguš

palengi boz	بز سیاه و سفید
palengi lapeguš	بز سیاه و سفیدی که گوشش تخت باشد
zardji	بز سیاهی که گوشش خال زرد و سیاه داشته باشد
	بز سیاهی که گوشش خال زرد و سیاه داشته باشد و گوشش تخت باشد
zardji lapeguš	بز سیاهی که در پیشانی لک سفید داشته باشد و گوشش تخت باشد
siyâ lapeguš cähâr	بز سیاهی که همه چهره او سفید و گوشش تخت باشد
siyâ lapeguš vel	بز سیاهی که چهره یا گوشش خال سیاه و سفید داشته باشد و گوشش کوچک باشد
kor essellu	بز سیاه و سفیدی که گوشش کوچک باشد
kor palengi	بز سیاهی که گوشش خال زرد و سیاه داشته باشد و گوشش کوچک باشد
kor zardji	بز سیاهی که در پیشانی لک سفید داشته باشد و گوشش کوچک باشد
kor siyâ cähâr	بز سیاهی که همه چهره اش سفید و گوشش کوچک باشد
kor siyâ vel	بز سیاهی که همه چهره اش سفید و گوشش کوچک باشد
kahare boz	بز غاله ماده دو ساله و سه ساله
kal	بز غاله نر دو ساله و سه ساله
cähâr	لک سفید پیشانی بز

واژه‌های مربوط به گاو

mâ gow	گاو ماده چهار ساله
talem	گاو ماده دو ساله
dovehâre talem	گاو ماده سه ساله
gowgule	گاو ماده و نر یک ساله

dovehâre jonekâ

گاونر سه ساله

واژه‌های مربوط به گوسفند

dommedâr	گوسفند دنبه‌دار
bur	گوسفند سیاه
bur lapeguš	گوسفند سیاهی که گوشش تخت باشد
kar bur	گوسفند سیاهی که گوش نداشته باشد
kor bur	گوسفند سیاهی که گوشش کوچک باشد
kâi miš	گوسفند ماده سه ساله
šíšek	گوسفند نر دو ساله

واژه‌های مربوط به میش

vene	میش بنفس
kar vene	میش بنفس بی گوش
kor vene	میش بنفس که گوشش کوچک باشد
vene lapeguš	میش بنفس که گوشش تخت باشد
talxzire	میش خاکی رنگ
talxzire lapeguš	میش خاکی رنگ که گوشش تخت باشد
kor talxzire	میش خاکی رنگ که گوشش کوچک باشد
kar talxzire	میش خاکی رنگ که گوش نداشته باشد
šivâ	میش خاکی روشن
šivâ lapeguš	میش خاکی روشن که گوشش تخت باشد
kor šivâ	میش خاکی روشن که گوشش کوچک باشد
kar šivâ	میش خاکی روشن که گوش نداشته باشد

گوش افتری

sur-e mis	میش سفید
sâri	میش سفید چهره
sur lapeguš	میش سفید که گوشش تخت باشد
kor sur	میش سفید که گوشش کوچک باشد
kar sur	میش سفید که گوش نداشته باشد

تبرستان

www.tabarestan.info

واژه‌های پراکنده

[اندازه]

پیمانه‌ای به اندازه دو چنگ (دست) گشوده و پهلوی هم نهاده.	canqâle,dail
فاصله میان شصت و انگشت پهلوی آن هنگامی که در نهایت دوری از هم باشند.	derne

[باد]

بادی که از شمال می‌وزد.	towrone
بادی که از سوی معینی نمی‌وزد.	celow-vâ

[تخم مرغ]

تخم کوچکی که بیشتر مرغها در نخستین روز تخم‌گذاری می‌گذارند.	jevâheri morqone
---	------------------

[چارقد]

چارقدی است که یک سر آن را از روی چانه می‌گذرانند و در بالای گوش به سر دیگر سنjac می‌کنند این چارقد را در مازندران «پندونی» می‌نامند.	gerdegis
--	----------

[چوب]

چوب افقی و متحرک در ب	owre
چوب افقی که زیر همه ستونهای عمودی ایوان ستوندار است.	sarinnâl, tainnâl
چوب درازی با سر برگشته، که با آن شاخه درخت را پایین می‌کشنند یا پای گوسفند و بزرابا آن می‌گیرند و آنها را از بالارفتن باز می‌دارند.	xelang

halâšur	چوب رختشویی
cile	چوب ریزه و کوچک
	[خاکستر]
	خاکستر بسیار نرمی که از روی آتش ذغال بر می خیزد و در هوای بالا می رود.
penneris	
xol	خاکستر آتش دار
	[درخت]
pute	مغز پوسیده درخت
	[دوک]
pickome	چوب دراز و باریک دوک
duk	چوب گرد پایین دوک که پشم یا پنبه در بالای آن به دوک پیچیده می شود.
	[زمین]
âyeš	زمین شخم زده
kâle	زمین شخم نزده
qizxonen jigâ	زمین هموار
	[زیلو]
palâs	زیلوی پشمی بی کرک
	[سوراخ]
lâx	فرو رفتگی یا سوراخ بزرگ کم زرفا در کوه که بتوان به آن پناه برد.
	[غذا]
peycâsti	غذایی که پس از نیمروز تا پیش از شام خورده می شود.
nâstâi	غذایی که میان صبحانه و ناهار خورده می شود.
	[کفش]
kâlecarm	کفشی است از چرم خام که چوپانها به پا می کنند.

[کفگیر]

کفگیر آهنى کوچکى كه با آن خمير بازمانده در ظرف خميركى را پاك مى كنند.

laš

بېرستان

کلوخ علفدار

[کلون]

kolli

چوب عمودى و ثابت کلون در

[كمك]

komak

کسى كه هنگام دروکردن کشت به ياري مى آيد.

[گردو]

korc

گردوبي كه مغز آن به آسانى بیرون نمی آيد.

[گله]

rome, latte

گله درهم گوسفند و بز

[گندم]

آن اندازه از گندم كه در هر روز خرمن کوبى از خرمن برداشته و کوبیده مى شود.

jing

بىست تا سى دسته گندم روی هم چيده

kolâse

هر خرمن از پيرامون ده «(كلاسه)» روی هم گذاشته، پديد مى آيد.

kahar

جاي کوبیدن گندم

moštâle

دسته کوچک گندم و جو كه در دروکردن در يك دست جا مى گيرد.

dasse

چند «مشتاله» روی هم گذاشته

nimevâ

خوشة گندم كه هنوز سبز است.

[لاشه]

lâše, nimtâlâš

نيمى از لاشه گوسفند

[مگس]

sappel

یک گونه مگس درشت

[ملخ]

vaštek

یک گونه ملخ است که گندم را نمی خورد.

[نان]

kelevâ

یک گونه نان کلفت

[نخ]

tâ

نخ کلفتی که با آن سر کیسه و جوال را می دوزند.

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست واژه‌های گویشی

a

a	۱۴۱	alísállár	۱۳۹
abâ	۱۲۷	alle	۹۷
abr	۹۶	ammâme	۱۲۸
abru	۹۵	amîr	۱۴۰
abrušom	۹۶	amrižone	۹۷
ager	۹۷	amsâl	۹۷
ajâr	۱۲۱	amše	۹۷
ajenne	۹۷	an	۹۸
ajik	۱۱۷	angem	۱۲۳
al	۹۹	ankabut	۱۲۸
alâle	۹۷	ar	۱۲۷
alân	۱۰۹	araq	۱۲۷
albeduz	۹۹	ar-ar	۱۲۷
alem	۱۲۱	arbâb	۹۷

are	۹۷	âh	۹۶
arrowš	۱۹	âhen	۹۶
arusi	۱۲۷	âhengar	۹۶
arzon	۹۷	âhu	۹۶
asâ	۱۲۷	âjor	۹۰
ask	۱۰۰-۱۰۶	âl	۹۶
asm	۹۷	âleš	۱۲۸
asm-e kore	۱۳۳	âmed-o-šod	۹۶
asro	۹۷	âmi	۱۲۸
assekâ	۹۷	âmi-dot	۱۱۲
assel	۱۲۷	âmipur	۱۰۲
assel-maques	۱۱۸	âmu	۱۲۸
attâri	۱۲۷	ârey	۹۶
avvel	۹۸	ârey-dendân	۱۱۴
avveli	۹۸	âreyku	۹۶
axte	۱۳۷	ârey-song	۱۲۲
azong	۹۷	ârey/vân	۹۶
azongvâj	۱۲۲	âriyati	۱۲۷
â			
âbâd	۱۰	ârt	۹۰
âbessen	۱۰	âru	۹۷
âbi	۱۰	ârus	۱۲۷
âdem	۱۰	ârusemâ	۱۲۷
âfeng	۱۵۹	âson	۹۶
âfeng-dasse	۱۱۹	âsoneki	۱۲۱
âstâb	۹۶-۱۱۱	âsser	۹۶
		âssik	۹۶
		âssin	۹۶

âssom	۱۰۴	bâdzan	۹۸
âšnâ	۹۶	bâje	۹۸
âšowgîr	۹۰	bâkeli	۹۸
âšpaj	۹۶	bâkeli pate	۹۸
âšpajkiye	۹۶	bâl	۹۸
âšur	۱۲۵	bâle	۱۰۰
âteš	۱۰	bâleš	۹۸
âteškaš	۱۱.	bâm	۱۲۶
âxond	۱۰۳	bâm-bâm	۱۲۶
âxor	۹۰	bâqce	۹۸
âyeš	۱۰۳	bâu	۱۱۷
âyne	۹۶	bâzuband	۹۸
b			
bad	۹۹	bch	۱۰۰
ba:d az pišin	۹۹	behâne	۱۰۰
badqovârc	۹۹	beli	۱۱۵
band	۱۰۰	bekutenâ-gušt	۱۳۵
bannâ	۹۹	bemarde	۱۱۶
bar	۱۱۲	bemohon	۹۶
bahaki boz	۱۴۹	benafše	۱۰۰
bareker	۱۱۶	benerahon	۱۲۲
bargâh	۱۱۳	benj	۱۲۰
bazek	۹۹	be'g	۱۲۶
bâbu	۱۰۱	be'g-be'g	۱۲۶
bâddiye	۹۸	berasâ	۱۱۸
bâdenjon	۹۸	berâ	۹۹
		berârzâ	۹۹

beriq hule	۱۲۹	butumen	۱۲۰
beriš	۹۶		c
beškete	۱۲۰	cacci	۱۴۰
bešohon	۱۱۷	caft	۱.۸
beštâhon	۱۸	cakcaki	۱.۹
bevâton	۱۳۷	cakkoš	۱.۸
béxoton	۱۱۸	camedon	۱.۹
bij-bij	۱.۱	camošk	۱.۹
bimaze	۱..	camtehi	۱.۹
bisevâd	۱..	camuš	۱۱۷, ۱.۹
bocce	۹۹	cange	۱۲۱, ۱۲۵
bolan-qat	۱۳.	canguli	۱۴۲, ۱.۹
bolbol	۹۹	cangulu	۱.۹
bolbolak	۱۲۲	canner	۱.۸
bon	۹۸, ۱۲۷	canner pate	۱۲۸
boni	۱۲۷	canqâle	۱۰۲
boq	۹۹	canqqâl	۱.۹
boššâb	۹۹	cap	۱.۸
borse	۱۶	capâti	۱۲۹
boz	۹۹	cappi	۱۲.
bozesafe	۹۹	car	۱.۸
buqalamun	۱..	carâ	۱.۸
bur	۱۰۱	carâgâh	۱.۸
bur lapeguš	۱۰۱	care	۱۱۱
burme	۱۲۶	carm	۱.۸
burmejen	۱۲۶	carp	۱.۸

carpi	۱۰۸	câršâx	۱۲۵
carx	۱۰۸	câru	۱۱۹
casb	۱۴۶	cârvidâr	۱۱۷
casbi	۱۶۶	câssure	۱۷۷
caš	۱۰۸	câšt	۱۰۸
caš-e su	۱۲۲	câu	۱۲۱
cašmaqole	۱۴۴	câviyâs	۱۱۱
cašme	۱۰۸	câyi	۱۰۸
cašte	۱۰۸	cekel	۱۳۲
caxe	۱۰۸	cel	۱۰۹
câ	۱۲۱	celâ	۱۴۰, ۱۰۸
câculvâz	۱۱۴	celcelâ	۱۰۱
câculvâ i	۱۱۴	celk	۱۰۸
câdor	۱۰۷	celle	۱۲۲
câh	۱۰۸	celow-vâ	۱۰۲
câhâr	۱۰۰, ۱۰۹	cenâr	۱۰۹
câhâremin	۱۰۹	ceqder	۱۰۸
câl	۱۴۶	cera	۱۱۸
câlc	۱۰۸	cezze	۱۰۶
câlk	۱۰۸	cile	۱۰۳
câlku	۱۰۸	cilingar	۱۰۸
cârcu	۱۰۹	cine	۱۱۲
câre	۱۱۵	cini bandzan	۱۰۰
cârek	۱۰۸	coboq	۱۰۸
câr-o-yak	۱۴۷	cokke	۱۳۱
cârqat	۱۰۷	cokol	۱۲۵

cokole	۱۰۲, ۱۴۶	darvâze-halqe	۱۱۰
cor	۹۷	darz	۱۱۳
coren	۱۲۴	darzon	۱۲۲
corennona	۹۸	darzon-e lo	۱۲۲
cu	۱۹	dasmâl	۱۱۳
cubdâr	۱۹	dassambu	۱۱۳
cunuk	۱۹	dassâre	۹۷
cuðâ	۱۹	dasse	۱۱۳
cute	۱۷	dassecu	۱۹
d			
dabbe	۱۱۲	dassepejâr	۱۱۳
dabe	۱۲۸	dast	۱۱۲
dahane	۱۱۵	dast-e kaf	۱۲۲
dahâti	۱۱۵	da. šâi	۱۱۵
dail	۱۰۲	davâ	۱۱۴
daluk	۱۱۹	davâruš	۱۱۲
damu	۱۱۹	dad-o-bidâd	۱۱۲
daqes	۱۱۲	dâlon	۱۱۲
dašon	۱۱۵	dâm	۱۲۷
dašonvelâr	۱۱۵	dâmen	۱۱۲
dašu	۱۲۶	dâmon	۱۱۲
dard	۱۱۳	dâq	۱۱۲
darddâr	۱۱۳	dâr	۱۱۳, ۱۶
dare	۱۱۳, ۱۱۵	dârkuten	۱۱۲
darice	۱۱۳	dâul	۱۴
darvâze	۱۱۳	dâye	۱۱۲

dâyere	۱۱۲	dir	۱۱۵
dâz	۱۱۲	divâr	۱۱۶
dâze	۱۱۳	divone	۱۱۶
dehât	۱۱۵	dizi	۱۱۶
del	۱۱۴	docarxe	۱۱۴
del-e dard	۱۱۴	dokappeli	۱۱۵
deledâr	۱۰۵	dokkon	۱۱۴
dendân	۱۱۴	dom	۱۱۴
dendone	۱۱۸	dommâl	۱۲۷
dendonjeqare	۱۱۴	dommârlas	۱۱۵
derattu	۱۱۳	domme	۱۱۴
derâz	۱۱۲	dommedâr	۱۰۱
derâzi	۱۱۳	done	۹۹
deresse	۱۱۳	do ्यaron	۱۱۵
derne	۱۰۲	dorne	۱۰۴
derowkar	۱۱۳	dorne vâzi	۱۰۴
deye mâ	۱۱۶	dorošt	۱۱۸
dib	۱۱۶	doru	۱۱۳
did -o- vâdid	۱۱۵	doruvâjen	۱۱۳
dig	۱۱۶	došmon	۱۱۴
digce	۱۱۶	dot	۱۱۲
dig - sarpuš	۱۱۳	doterzâbezâ	۱۴۳
dim	۱۲۷	dotezâ	۱۴۴
dim -be - dim	۱۱۷	dovehâre jonekâ	۱۰۱
dime	۱۱۷	dovehâre talem	۱۰۰
dimpuš	۱۱۷	dow	۱۱۴

doxterone	۱۱۲	engošt	۹۷
doyyom	۱۱۵	engošteri	۹۸
dozd	۱۱۳	engur	۹۸
du	۱۱۵, ۱۱۶	engur tuppe	۱۰۹
dua	۱۱۴	enje	۹۹
duâle	۱۱۵	enjil	۹۷
dude	۱۱۵	ennáze	۹۷
dudkaš	۱۱۴	enzál	۱۱۲
duk	۱۰۳, ۱۱۵	eqder	۹۸
duk	۱۱۵	erspars	۱۲۰
dul	۱۱۴	esá	۱۰۹
dulce	۱۱۵	esm	۱۴۲
dulow	۱۳۱	espa	۱۲۱
dur	۱۱۴	espa-gu	۱۲۱
dus	۱۱۴	espa-kote	۱۰۰
duss	۱۱۴	espars	۹۷
dust	۱۱۴	espej	۱۲۴
duš	۱۳۵	espejen	۱۲۴
dušá	۱۱۵	espe-raj	۱۰۶
dut	۱۱۴	espetu	۹۹
e		espi	۱۲۱
eflij	۹۷	espidár	۱۲۰
eftâr	۹۷	espiye	۱۲۱
embâr	۹۷	espon	۹۷
emmor	۱۳۴	esponáx	۹۷
engom	۱۲۶	espijaqar	۱۲۴

espipes	۱۲۶	farx	۱۲۹
essak esselu	۱۲۹	fatt-o-ferâvon	۱۲۹
essak palengi	۱۲۹	felfel	۱۲۹
essak siyâ câhâr	۱۲۹	fendo	۱۳۰
essak siyâ vel	۱۲۹	fener	۱۲۹
essak zardji	۱۲۹	fenjon	۱۳۰
essâl	۱۲۷	ferâx	۱۲۷-۱-۲
essekom	۹۷	fernî	۱۲۹
esselu	۱۲۹	fissen	۱۳۰
esselu lapeguš	۱۲۹	fist	۱۳۰
essom	۱۲۷	fokol	۱۳۲
estar	۱۳۰		g
eškâf	۱۲۵	gadâ	۱۳۶
eškâr	۱۲۵	gadâ'i	۱۳۶
eškene	۹۷	gal	۱۲۰
ešon	۱۱۶	galle	۱۳۷
eštor	۱۲۴	gandmâssâhe	۱۳۷
eyni	۱۱۶	gar	۱۳۶
eyvon	۹۸	gard	۱۳۶
ezqâl	۱۱۸	gare	۱۳۸
ezqâl-e song	۱۱۸	garm	۱۳۶
f		garmâ	۱۳۶
fâkol	۱۱۸	garmek	۱۳۶
falek	۱۲۹	garmesar	۱۲۷
fandoğ	۱۳۰	garmine	۱۲۹
farş	۱۲۹	garrus	۱۳۶

gaz	۱۱۲	gol-e gowzevon	۱۳۷
gazen	۱۳۷	golow	۱۳۷
gazer	۱۴۷	gombez	۱۳۷
gazina	۱۲۷	gomon	۱۳۷
gaždom	۱۳۲	gondom	۱۳۷
gâlduj	۱۷	gonne	۱۳۷
gâri	۱۳۶	gonnom pate	۱۳۷
gâz-e mâl	۱۶	gorzemal	۱۳۹
gel	۱۳۷	goš	۱۳۸, ۱۳۹
gelim	۱۳۷	gow	۱۳۸
gelin	۱۲۱	gowâhan	۱۳۸
gelin-kâse	۱۳۲	gow gale	۱۳۷
gel-o-la	۱۳۸	gow-galevon	۱۳۸
gelow	۱۳۷	gowgule	۱۵.
gerac	۱۳۶	gowgule	۱۳۷
gerd	۱۳۶	gow hâkardon	۱۲۹
gerdegis	۱۰۲	gowne	۱۳۸
gerden	۱۳۶	gow-tap	۱۲۱
gerdenband	۱۳۶	gozer	۱۳۸
gerdene	۱۳۶	gu	۱۲۱
geron	۱۳۶	guers	۹۷
gij	۱۳۸	guhun	۱۰۱
gilâs	۱۳۸	guj	۱۴.
give	۱۳۸	gul	۱۳.
gol	۱۳۷	gulu	۱۱۵
golâbi	۱۳۷	guluvâzi	۹۷

guni	۱۲۸	hammom	۱۳۶
guspon	۱۲۷	hammomi	۱۳۶
guspon- latte	۱۲۷	hammon-kisse	۱۳۶
guš	۱۲۷	hannex	۱۱۲
guškecini	۱۲۹	haqhaqe	۱۴۱
gušt	۱۲۸	hare mâ	۱۱.
guštkub	۱۲۸	harkin	۱۴۶
guštkuten	۱۲۸	harommaqz	۱۴۱
guštow	۹۵	harze-vâš	۱۲۸
gušvâr	۱۲۸	hasar	۱۴۶
gušxiz	۱۲۸	hašti	۱۴۶
gut	۱۱۲	hatek	۱۱.
h		hatow-hatow	۹۷
hackin	۱۴۶	havde	۱۴۶
hafsin	۱۴۶	havitte	۱۳۹
haft	۱۴۶	hayât	۱۱.
hafta	۱۴۶	hazâr	۱۴۶
haftâ	۱۴۶	hazârelâ	۱۴۶
hajomet	۱۹	hazârpâ	۱۴۶
halâsur	۱۲۰، ۱۰۳	hažde	۱۴۶
halimkêš	۹۰	hâdâhon	۱۱۲
halow	۱۴۶، ۱۲۰	hâle	۱۱.
halqe	۱۹	hâlešune	۹۸
halu	۱۴۶	hâkardon	۱۳۳
hame	۱۴۶	hâlubâlu	۹۸
hamišek	۱۴۶	hâš	۱۴۶

hecci	۱۴۷	homvâre	۱۶۸
heckin	۱۴۷	homvâzi	۱۶۸
heckonim	۱۴۷	hoqqevâz	۱۹
hel	۱۴۶	hotutuk	۱۶۸
hem	۱۳۹	howle	۱۶۸
hemâ	۱۲۹	howlek	۹۶
hemsâe	۱۴۶	howz	۱۱
henâ	۱۱	hututuk	۱۲۴
hene	۱۲۴	huz	۱۳۶
hene	۱۱۹	huz-cokole	۱۰۲
hennone	۱۴۷	huz vâzi	۱۳۶
heranj	۱۲۱	i	۱۴۷
herân	۱۲۹	i	۱۴۷
herân šow	۱۲۹	ihow	۱۴۲
heyron	۱۲۹	iqowde	۱۳۱
hin	۱۴۷	iššâi	۱۲۴
hiyere	۱۲۲	ja	۱۷
hiyerem	۱۲۲	jabbe	۱۷
hiyerešaron	۱۲۲	jammul	۹۸
hiyere šâi	۱۲۲	jam-o-ju	۱۷
hizd	۱۳۷	janes	۱۱۱
hizom	۱۳۷	jangul	۱۱۵
hizom lâše	۱۱	jâ	۱۶
hoj	۱۲۵	jâdu	۱۶
hojâ	۱۲۵	jâdu	۱۶
homkâr	۱۴۶	jâdu	۱۶

واژه‌های گویشی

۱۶۹

jâjîm	۱.۶	jiršiyâl	۱۱۹
jáliz	۱.۶	jodâzâi	۱۴۲
jânemâz	۱.۶	joft	۱.۷
jehâz	۱.۷	jol	۱.۷
hek	۱۱۸	jon	۱.۶
hek-berâ	۱.۹	jonâš	۱.۷
hek-mâ	۱۳۹	jonekâ	۱.۷
hek-piye	۱.۱	jonevar	۱.۶
hekxâk	۱۱۱	joqde	۱.۷
hek-xâker	۱۱۱	jot	۱۴۷
jengel	۱.۷	jowl	۱۳۷
jenne	۱۲۹	jozâzâi	۱۴۲
jerz	۱.۶	jugi	۱۳۵
ješne	۱۳۴	jurâ	۱.۷
jevâheri morqone	۱۵۲	jun	۹۸
jevun	۱.۷	junekâ	۱.۷
jigâ	۱.۶	jureb	۱.۷
jik	۱.۷	jušeš	۱.۷
jik-jik	۱.۷	k	
jikiyone	۱۱۸	kabâb	۱۳۲
jing	۱۵۴	kacce	۱۲۰
jingâ	۱.۶/۱۵۴	kadu	۱۳۳
jir	۱..	kaf	۱۳۳, ۱۳۴
jir-e-baqal	۱۱۹	kafen	۱۳۴
jir-e-zemin	۱۱۹	kafgir	۱۳۴
jirib	۱.۷	kaftâl	۱۳۴

kahare boz	۱۵۰	kappel	۱۲۴
kahe	۱۳۵	kar bur	۱۰۱
kail	۱۲۵	kardo	۱۲۲
kaj	۱۳۳	kare	۹۶, ۱۴, ۱۳۷
kak	۱۲۴	kareruhon	۱۲۲
kâku-dot	۱۱۸	karg-e gu	۱۲۱
kal	۹۹, ۱۰۰, ۱۳۲	karguel	۹۵
kalapiye	۱۲۶	karje	۱۲۸
kalâce	۱۱۱	karjek	۱۲۳
kalâfe	۱۲۴	kark	۱۶
kalâč	۱۲۴	kark-e kulu	۱۲۸
kalâčnon	۱۲۰	karnu	۹۸
kalâsong	۱۲۱	kar sur	۱۰۲
kallâbeduš	۱۲۱	kar šiva	۱۰۱
kalle	۱۲, ۱۲۱	kar talkzire	۱۰۱
kallepâcce	۱۲۴	kar vene	۱۰۱
kalom	۱۲۴	kasin	۱۲۴
kam	۱۲۴	kasin bâle	۱۰۰
kamer	۱۰۴, ۱۲۴	kasin engošt	۹۸
kamerband	۱۲۴	kaster	۱۲۴
kamon	۱۲۴	kasterterin	۱۲۴
kamrang	۱۲۴	kašo palu	۱۲۲
kanes	۱۱۱	kašt	۱۲۲
kangel	۱۲۴	kau	۱۲۲
kaniz	۱۲۴	kau-caš	۱۲۲
kapel	۱۲۴	kauk	۱۲۲

واژه‌های گویشی

۱۷۱

kaumeru	۱۴۳	kâti	۱۴۳
katek	۱۲۴	kelegâ	۹۶
katerriyâ	۱۲۳	kelevâ	۱۰۵
katon	۱۳۲	keli	۱۳۴
katvil	۱۰۹	kelim	۱۱۱
katxodâ	۱۲۵	kelpanelo	۱۲۲
kâwdu	۱۱۸	kenaðdon	۱۲۴
kay	۱۲۶	kerbut	۱۲۲
kaybânu	۱۲۳	kerbut-quti	۱۲۱
kaz	۱۳۷	kerm	۱۲۲
kâku	۱۱۲	kermejen	۱۲۳
kâkupur	۱۰۲	kermuk	۱۲۳
kâl	۱۳۲	ketâb	۱۲۲
kâlek	۱۱۰	kif	۱۲۶
kâlešet	۱۱۰	kile	۱۰۷، ۱۴۴
kâp	۱۰۱	kime	۱۲۵
kâqe	۱۳۲	kisse	۱۲۶
kâr	۱۰۳	kissekaš	۱۱۶
kâi miš	۱۰۱	kiye	۱۱۰
kâle	۱۰۳	kiyei-kuter	۱۲۲
kâlecarm	۱۰۳	kohor	۱۱۱
kâr	۱۳۲	kol	۱۴۲
kârd	۱۳۲	koladom	۱۱۴
kârigar	۱۲۸	kolah	۱۲۴
kâse	۱۳۲	kolâse	۱۰۴
kâsnî	۱۳۲	koleš	۱۲۱

kolk	۱۳۳	kotak	۱۲۲
kolli	۱۰۴	kowk	۱۲۲
kolong	۱۳۴	kowk-e lupe	۱۷
kom	۱۲۸	kuce	۱۳۰
komak	۱۰۴	kuckaši	۹۷
kond	۱۳۵	kueš	۱۱
ko.ne	۱۳۵	kugandem	۹۹
konim	۱۳۳	kuku	۱۳۵
konj	۱۳۸	kulek	۱۳۷
konj	۱۳۴	kulu	۱۳۸
konji	۱۳۳	kuluce	۱۳۴
konnes	۹۷	kuluft	۱۳۴
kor bur	۱۰۱	kun	۱۳۵
korc	۱۰۴, ۱۳۳	kun-e sow	۱۳۵
korc-e kark	۱۳۳	kup	۱۹
kor esselu	۱۰۷	kur	۱۳۵
korkori	۱۴۳	kure	۱۳۵
kor palengi	۱۰۷	kurerah	۱۳۵
kor siyâ câhâr	۱۰۷	kuse	۱۳۵
kor siyâ vel	۱۰۷	kut	۱۳۲
kor sur	۱۰۲	kutah	۱۳۴
kor šivâ	۱۰۱	kuta-qat	۱۲۰
kort	۱۰۹	kuter	۱۳۲
kor talxzire	۱۰۱	kutum	۱۳۸
kor vene	۱۰۱	I	
kor zardji	۱۰۷	labâr	۱۴۱

واژه‌های گویشی

۱۷۳

labbâde	۱۲۹, ۱۳۰.	lâber	۱۲۸
lacer	۱۰۸, ۱۴۲	lâš	۱۰۴, ۱۳۸
lagen	۱۳۹	lâše	۱۰۴
lagence	۱۳۹	lât	۱۴۱
lajen	۱۳۸, ۱۱۹	lâx	۱۰۳
lakki boz	۱۴۹	lele	۱۴۴
laklak	۱۳۸	leme	۱۴۴
lalkâ	۱۴۴	leng	۱..
lacesong	۱۰۴	leng-e dard	۱..
lappâce	۱۲۲	let	۱۱۳
lappe	۱۲۸	leyle	۱۲۹
lašlow	۱۱۷	lim	۱۸
larz	۱۲۸	liš	۹۰
las	۱۲۵, ۱۲۱	liye	۱۲۹
laš	۱۰۴, ۱۲۴	lo	۹۶, ۱۲۲
latte	۱۰۴, ۱۱۳, ۱۱۴	loin-lowše	۱۲۸
lâ	۱۲۸	lo-lo	۱۲۲
lâduj	۱۲۸	lorc	۱۸
lâfci	۱۲۸	low	۹۸
lâk	۱۲۸	lowhi	۱۲.
lâkepašt	۱۲۸	lowlu	۱۱۶
lâl	۱۲۸	lowlu duete	۱۲۱
lâlâ	۱۲۸	lowše	۱۲۸
lâle	۱۳۹	lubiyâ	۱۲۹
lâonalî	۱۱۶	luc	۹۶
lâppe	۱۲۸	luf	۱۱۷

lujen	۱۷۷	marjujâr	۱۲۷
lukke	۱۲	marðoje	۱۲۷
lule	۱۳۹	marz	۱۴۰
lutti	۱۴۱	marze	۱۴۰
m		masin	۹۹
mac	۱۰	masser	۹۹
mácespa	۱۲۱	masserterin	۹۹
mahak	۱۴.	master	۹۹
mahe	۱۴.	masterterin	۹۹
mahtâbi	۹۸	mašt	۱۱
maiј	۱۳۳	mate	۱۱۷
majma'e	۱۴.	mau	۱۲۹
malâfe	۱۶۱	mau-mau	۱۲۹
malât	۱۴۱	maze	۱۴۱
ma.le	۱۴.	mâ	۱۴., ۱۳۹
malex	۱۲۱	mâceasm	۱۲۹
manqal	۱۴۲	mâcexar	۱۲۹
maqes	۱۴۱	mâckol	۱۲۹
maqz	۱۴۱	mâder-e câ	۱۲۹
maððâre	۱۲۸	mâ gow	۱۳۹, ۱۵.
mar	۱۳۹	mâh	۱۴.
marâqe	۱۴۱	mâhi	۱۴.
marek	۹۶	mahtâb	۱۴۲
marg-e nešone	۱۲۸	mâi-assekâ	۱۶
mar-kote	۹۸	mâicc	۱۴.
marju	۱۷۷	mâin	۱۴.

mâine	۱۴۰.	miyonemin	۱۴۲
mâle	۱۴۰.	miyonju	۱۴۲
mâmâce	۱۴۰.	moc	۱۴۰.
mâni	۱۴۴	mocpic	۱۴۰.
mâst	۱۴۰.	mojek	۱۴۱
mâš	۱۴۰.	mon	۱۴۱
mâšc	۱۴۰.	monnegâr	۱۴۰.
meh	۱۴۲	morakkab	۱۴۱
melije	۱۴۲	mordâle mâ	۱۴۰.
me.mon	۱۴۲	morqone	۱۴۰.
meru	۱۴۲	morqonekere kark	۱۴۰.
mes	۱۴۱	mosterâ	۱۴۱
mesgar	۱۴۱	mošt	۱۴۱
mesger	۱۴۱	moštâle	۱۰۴
mesjed	۱۴۱	mošte	۱۴۱
mesžâl	۱۴۰.	movârekvâ	۱۴۰.
mex	۱۴۲	mù	۱۴۲
mexsâl	۱۴۰.	mulekote	۱۰۹
meyxos	۱۴۱	mum	۱۴۲
mije	۱۴۲	murevâi	۱۴۲
mirde	۱۴۰.	murone	۱۴۲
mirdone	۱۴۰.	muš	۱۴۲
mire mâ	۱۴۲	muš-e kulu	۱۴۲
miš	۱۴۲	muši-celâ	۱۰۸
mive	۱۴۲		
miyon	۱۴۰, ۱۴۲		

n		nazzik	۱۴۳
na	۱۴۴	nâf	۱۴۲
naddâf	۱۲	nâhenjâr	۹۹
nafes	۱۴۴	nâl	۱۴۴
nage	۱۲۹	nâlbaki	۱۴۴
najes	۱۴۳	nâlband	۱۴۴
najjâr	۱۷۲	nâle	۱۴۲
naleyn	۱۴۴	nâlujen	۱۴۲
nali	۱۷	nâqâfel	۱۴۲
nana	۱۳۹	nâr	۹۷
na.nâ	۱۴۴	nâr-tum	۱۱۲
naqm	۱۴۴	nâstâ	۱۴۲
nar	۱۴۳	nâstâi	۱۰۳
narde	۱۴۳	nâtering	۱۰
nar-e nâzu	۱۳۶	nâteringe	۱۰
nar-e xu	۱۱۱	nâxon	۱۴۲
narm	۱۴۳	nâxoši	۱۰
narm-e assekâ	۱۲۸	nâzok	۱۴۲
naron	۱۷	nâzu	۱۳۶
nas	۱۴۳	nâzu - kote	۹۸
na:š	۱۴۳	nem	۱۴۴
natâštâ	۹۹	nemâz	۱۴۴
navât	۱۴۳	nemâzdigar	۱۲۷
nax	۱۴۳	nemek	۱۴۴
nâxo	۱۴۳	nemekdon	۱۴۴
nay	۱۴۰	nemnâk	۱۴۴

nenu	۱۴۴		o	
nesmēšow	۱۴۰	o		۹۸
nessâm	۱۴۳	omâ		۱۲۳
nessom	۱۴۳	omid		۹۷
nestor	۱۴۲	omidvâr		۹۷
nimband	۱۴۰	omr		۱۲۸
nimevâ	۱۰۸	orib		۹۷
nimkat	۱۴۰	otâš		۹۶
nimlang	۱۴۰	ow		۹۰
nimtâlâš	۱۰۴	owgerdân		۹۰
niš	۱۴۰	owgite-ârt		۱۱۱
niye	۱۱۱	owsâ		۱۲۲
nolk	۱۴۴	owsâr		۹۷
nomize	۱۴۲	ownemâ		۹۰
non	۱۴۳	owrah		۱۱۶
noqre	۱۴۴	owre		۱۰۲
now	۱۴۳	owsâ		۱۰۰
nowbet	۱۴۴	owxoton		۹۰
nowru	۱۴۴		p	
nu	۱۴۴	pain		۱۲
nuber	۱۴۴	pal		۱۲۷
nuc	۱۴۴	palâs		۱۰۳
nuc	۱۲۳	paleng		۱۲
nuker	۱۴۴	paleng-e raj		۱۶
nuzze	۱۴۴	palengi		۹۶
		palengi boz		۱۰۴

palengi lapeguš	۱۵.	paš	۱.۲
palengparreš	۱.۷	paše	۱.۲
pa:lu	۱.۲	pašmen	۱.۱
panj	۱.۲	pašt	۱.۲
panj-o-yak	۱۴۷	pašt-e garden	۱.۲
panj šâi	۱.۲	pašt-o-dim	۱۴۵
pannir	۱.۲	pašuk	۱.۲
pannir-mâye	۱۴.	patu	۱.۱
par	۱.۱	patue	۱۴.
para	۱.۲	paymone	۱.۳
parašow	۱.۲	payqom	۱.۳
parcim	۱۲۹	pâemâl	۱.۶
parcin	۱.۱	pâiz	۱..
pardâre melije	۱۴۲	pâjang	۱.۳
parde	۱.۱	pâjeng	۱.۳
pare	۱۱۴	pâk	۱.۱
pari	۱.۱	pâlâfi	۱۳۷
parijon	۹۷	pâlong	۱.۱
parisâl	۱.۱	pâ-powjâr	۱۳۹
parišon	۱.۱	pârs	۱.۱
paron	۱.۷	pâs	۱.۱.۱.۰
parparisâl	۱.۳	pâšure	۱.۱
parzu	۱۲۶	pâšure-song	۱۲۲
pasinpara	۱.۱	pecelik	۱۴۰
paspara	۱.۱	pelâ	۱.۲
paspara šow	۱.۱	pelâgir	۱۲۰

pelk	۱۳۲	pišâni	۱۳
pelle	۱۰۲, ۱۳۴	pišin	۱۲۷
pelle-bar	۱۳۹	piš-piš	۱۰۳
penneris	۱۵۲	pišras	۱۱۹
perperu	۱۲۹, ۱, ۱	pišvâz	۱۰۲
pes	۱۲۶	piyâde	۱۰۲
pesse	۱, ۹۴	piyâle	۱۰۲
pesson	۱, ۱	piyâz	۱۰۲
peste	۱, ۱	piye	۱۰۱
peš	۱۲۸	piye-jek	۱۱۹
pešimmon	۱, ۲	piyever	۹۸
pešimmoni	۱, ۲	pizedâr	۹۵
peške	۱۲۱	pol	۱۰۲
peškul	۱۲۱	ponje-mâl	۱۰۶
peštik	۱۱,	ponze	۱۰۱
peštonu	۱۲۲	porpari	۱۰۱
petele	۱۲۹	porpari-pari	۱۰۱
peycâsti	۱۵۲	porpari parišon	۱۰۱
pezqâle	۱, ۳	porparišow	۱۰۱
pi	۱, ۳	porseru	۱۴۰
picak	۱۳۱	powjâr	۱۳۳
pickome	۱۵۲	powjârduj	۱۰۲
pillek	۱۱۶	powpârband	۱۰۰
pine	۱۴۰	powpâr taxt	۱۰۴
pir	۱, ۳	puc	۱۰۲
piš-az-pišin	۱, ۳	puf	۱۲۰

pulâ	۱۲۰	qa:r	۱۳۲
pulâ-song	۱۲۲	qaranj	۱۲۲
pulek	۱.۵	qarâri	۱۴۱
pulek-e rah	۱.۶	qarb	۱۲۰
punsey	۱.۱	qa:reker	۱۳۲
pur	۱.۱	qarešmâr	۱۳۵
purezâbezâ	۱۲۳	qarîb	۱۲۸
pušt	۱.۲	qarz	۱۳۰
puš	۱۲۲	qarz-o-qule	۱۲۰
pute	۱۵۲, ۱.۲	qašang	۱۱۹
putunek	۱.۲	qašow	۱۳۱
puze	۱.۲	qayci	۱۳۲
q		qâleb	۱۲۰
qabâ	۱۳۲	qâli	۱۲۰
qadam	۱۲.	qâll-o-quł	۱۱۲
qadife	۱۳۱	qâpleme	۱۲۰
qadre	۱۲.	qâ-qâ	۱۲۶
qafes	۱۳۱	qašoqibale	۱۲۳
qalbâl	۱۲۸	qâz	۱۲۸
qaley	۱۳۱	qec-qec	۱۲۰
qaleygar	۱۲۱	qerqere	۱۳۱
qalom	۱۲۱	qerqeri	۱۲۸
qamzebanni	۱.۲	qeš	۱۲۳
qanâ'et	۱۲۱	qeylon	۱۳۱
qannâti	۹۵	qeyloncel	۱۴۲
qappon	۱۲.	qeylon nay	۱۴۵

qif	۱۳۲	g once	۱۲۸
qizqize tappe	۱۰۴	g oron	۱۲۰
qizqize vâzi	۱۲۱	g ort-gort	۱۲۲
qizxonen jigâ	۱۰۳		
qolf	۱۳۱	rac	۱۱۶
qoliz	۹۰	raf	۱۱۶
qollek		rafeq	۱۲۷
qorme	۱۳۱	rafiq	۱۱۷
qort	۱۳۱	rag	۱۱۶
qorub	۱۲۸	ragevâr	۱۱۷
qosl	۱۲۸	rah	۱۱۶
qosse	۱۲۸	rahow	۱۱۶
qovve	۱۱۹	raj	۱۶
quc	۱۳۷	raje	۱۱۶
qul	۱۲۸	rak	۱۱۷
qul	۱۳۲	rande	۱۱۷
quz	۱۳۱	rang	۱۱۷
quze	۱۳۱	rang-be-rang	۱۱۷
g ar	۱۲۶	rangeraj	۱۱۷
g arenj	۱۳۲	rased	۱۳۱
g aron	۱۲۰	rasong	۱۱۷
g ar-g ar	۱۲۶	rassevâj	۱۱۶
g aylonnehâr	۱۲۶	rašne g	۱۲۷
g ârt-g ârt	۱۲۸	raxtevajon	۱۱۶
g eylon-sar	۱۲۱	rayyet	۱۱۶
g i	۱۲۶	raz	۹۸

raze	۱۱۶	ruxone	۱۱۷
râhatpâi	۱۲۰	ruze	۱۱۷
râs	۱۱۶		S
râss	۱۱۶	sabâi	۱۲۶
râst	۱۱۶	sabr	۱۲۷، ۱۲۸
rekâb	۱۱۷	sabuk	۱۲۹
rešk	۱۱۶	sahar	۱۲۹
rešken	۱۱۶	sahrâ'inâzu	۱۳۶
rig	۱۱۸	sak	۱۲۱
riš	۱۱۸	salt	۱۲۱
riše	۱۱۸	samanu	۱۲۱
riyeku	۱۳۷	samâ	۱۱۷
robb	۱۱۶	samâvar	۱۲۱
rome	۱۵۴	sangin	۱۲۲
ron	۱۱۶	sanow	۱۲۵
ronnu	۱۶	sappel	۱۰۵
roš	۱۲۹	saqat	۱۲۱
rotel	۱۱۶	sar-be-jori	۱۲۰
ru	۱۱۹، ۱۱۷	sar-be-jori	۱۲۰
rubâ	۱۱۷	sar-be-tai	۱۲۰
rue	۱۱۷	sard	۱۲۱
ruhon	۱۱۷	sard-e vâ	۱۲۲
ruj	۱۱۷	sar-e dard	۱۲۱
rusu	۱۳۴	saremakkol	۱۹۱
rušen	۱۱۷	sar-e šow	۹۸
rušnâi	۱۴۴، ۱۱۷	sarhomkâr	۱۲۱

واژه‌های گویشی

۱۸۳

sarinnâl	۱۰۲	sâus	۱۲.
sarjîj	۱۲۲	sâz	۱۱۹
sarjîr	۱۲.	se	۱۲۲
sarmâ	۱۲۱	sedâ	۱۲۶
sarpuš	۱۲.	sedr	۱۲.
saršiyâl	۱۱۷	segul	۱۲۲
sartap	۱۰۵	sekete	۱۲۱
sartu	۱۲۱	sel	۱۲۵
saxf	۱۲۱	seleng	۱۲۲
saxt	۱۲۰, ۱۱۴	senj	۱۲۲
say	۱۲۶	sendon	۱۲۲
sayl	۱۲۲	sendoq	۱۲۷
sâbun	۱۲۶	senjâq	۱۲۲
sâde	۱۱۹	se-o-yak	۱۴۷
sâf	۱۲۶	seriš	۱۲۱
sâhe	۱۲.	serke	۱۲۱
sâhebkiye	۱۲۶	seske	۹۵
sâl	۱۲.	setâre	۱۲.
sâlem	۱۲.	setun	۱۲., ۱۲۵
sâliyone	۱۲.	sevâ	۱.۶
sâmon	۱۴.	sevâddâr	۹۸
sâšdu	۱۲۳, ۱۲۵	sey	۱۲۳
sâšdus	۱۲.	seyyed	۱۲۳
sâri	۱۰۲	si	۱۲۳
sâs	۱.۵	sib-e-zamini	۱۲۳
sâttul	۱۲.	sikâ	۱۴.

sikâr	۱۲۳	somâk	۱۲۱
sin	۱۲۴	somecu	۱۲۲
sine	۱۲۳	sommâte	۱۲۲
sinesow	۱۲۳	song	۱۲۲
sini	۱۲۳	songcin	۱۲۲
sir	۱۲۳	sorme	۱۲۱
siri	۱۲۳	sorme pussik	۱۲۱
sisiring	۱۶	saromâl	۱۴۶
six	۱۲۳	sorx	۱۲۰
siyâ	۱۲۳	sorxesong	۱۲۲
siyâ boz	۱۴۹	sowt	۹۶
siyâ-jaqar	۱۷	sowz	۱۲۰
siyâ-kalâk	۱۳۴	sowzi	۱۲۰
siyâkoleš	۱۲۳	su	۱۲۲
siyâ lapeguš câhâr	۱۵.	suâl	۱۲۰
siyâ lapeguš vel	۱۵.	suâr	۱۲۲
siyâ mâ	۱۲۹	sumekâ	۱۱۶
siyâzaxm	۱۲۳	sur-e miš	۱۰۲
sizze	۱۲۳	suriye	۱۴۰
sobâi-setâre	۱۲.	suriye	۱۲۰
sob-e zud	۱۲۶	sur lapeguš	۱۰۲
sobil	۱۲.	susak	۱۲۲
sofre	۱۲۱	suze	۱۲۲
sohom	۱۲۲	šabdar	۱۲۴
sol	۹۶	šalgam	۱۲۵
som	۱۲۱	šam	۱۲۵

šamširi	۹۹	šemše	۱۲۰
šapparek	۱۲۳	šen	۱۲۰
šaš	۱۱۸	šenge	۱۲۵
ša:r	۱۲۶	šerik	۱۲۷
ša:ri	۱۲۶	šet	۱۲۶
šarik	۱۲۴, ۱۱۸	šetennone	۱۲۱
šarivare mā	۱۲۶	šillek	۱۱۸, ۹۶
šast	۱۲۴	šir	۱۲۶
šay	۱۰۳	širdud	۱۲۶
šâ'ul	۱۲۴	širexešt	۱۲۶
šâgerd	۱۲۴	širgarm	۱۴۵
šâhin	۱۲۴	širin	۱۲۶
šâkal	۱۰۳	širini	۱۲۶
šâl	۱۲۵	širvâre-gow	۱۲۶
šâp	۱۲۵	šiše	۱۲۶
šâpâš	۱۲۳	šišek	۱۰۱
šâš	۱۰۰	šiše - qâp	۱۶
šâx	۱۲۳	šivâ	۱۰۱
šâxon	۱۳۰	šivâ lapeguš	۱۰۱
šâxon vâzi	۱۳۰	šiyâl	۱۲۵
šepte	۱۲۵	šiyâlband	۱۰۰
šekamravi	۹۷	šiyâlpâsse	۱۲۹
šekâhet	۱۲۰	šiye	۱۲۶
šelattu	۹۹	šom	۱۲۴
šelâp	۹۹	šomxâr	۱۱۴
šellâš	۱۲۰	šone	۱۲۴

šone-tupqe	۱۱۴	tacin	۱۶
šow	۱۲۴	tafre	۱۳۱
šowcar	۱۲۴	tain-lowše	۱۲۸
šowcara	۱۲۴	tainnâl	۱۵۲
šownem	۱۲۴	tal	۱۰
šowništ	۱۲۴	talâ	۱۱
šu	۱۲۶	talâ-kole	۱۷
šu-berâ	۹۹	talâji	۱۴
šu-mâ	۱۳۹	talâki	۱۲۶
šu-piye	۱۱	tale	۱۰
šur	۱۲۵	talek	۱۳۱
šurbâ	۹۶	talem	۱۰
šuš	۱۳۷, ۱۳۱, ۱۴	tali	۹۹
šut	۱۲۴	talit	۱۴
šuxâk	۱۱۱	talxon	۱۴
šu-xâker	۱۱۱	talxzire	۱۰۱
šuxi	۱۲۵	talxzire lapeguš	۱۰۱
t		tamâku	۱۰
ta	۱۳۲	tame	۹۹
ta.	۱۶	tamene	۱۲۲
tabâr	۱۳	tameš	۱۰
tabek	۱۲۷	tammel	۱۰
tabek	۱۰	tan	۱۰
tabeqe	۹۶	tanâf	۱۱۷
tabile	۱۲۷	tanâtani	۱۰
tabl	۱۲۷	tane	۱۰

tanegaze	۱.۹	tâbu	۱۳
tang	۱.۰, ۱.۸	tâbut	۱۳
tang-halqc	۱.۹	tâce	۱۲۷, ۱۲۹
tannur	۱.۰	tâce- bâr	۱۲۹
tannur-six	۱۲۲	tâj	۱۳
tanxâ	۱.۳	tâlaowjin	۱۲۹
tap	۱.۰	tâlâr	۱۳
tapezâ	۱۲۷	tâlebi	۱۲۷
tappe	۱۲۵, ۱.۴, ۱۲۲	tâg	۱۳
tap vâzi	۱.۰	târik	۱۳
taþâr	۱.۴	tâs	۱۲۷
tar	۱.۴	tâze	۱۳
tar	۱۱۱	tâze árus	۱۲۴
taranjemi	۱.۴	tâzebezâ	۱۱۸
tarâzu	۱.۴	tâze zomâ	۱۲۴
tarfe	۱۲۱	telâ	۱۲۷
tarsennuk	۱.۴	terk	۱.۴
taryâk	۱.۴	tir	۱.۶
tasmi	۱.۴	tirek	۱.۰
tašno	۱۲۹	tire mâ	۱.۶
tašon	۱.۴	tirkamon	۱.۶
tašonni	۱.۴	tiše	۱.۶
tašt	۱.۴	titik	۱.۰
tašu	۱.۴	to	۱.۰
taxt	۱۲۱	tok	۱۲۸
tâ	۱۰۵	tok	۱۲۱

tolo	۱۳۵	tur	۱۰
tolo kare	۱۳۹	tûre	۱۰
tolo-sarpuš	۱۱۲	turuk	۱۶۶
tomun	۱۰	tussâ	۱۱۰
ton	۱۴۵, ۱۰	tussâ-pâ	۱۰
torobce	۱۰	tussâ-kalle	۱۲۰
torop	۱۰	tussâtan	۹۹
torš	۱۰	tut	۱۰
torši	۱۰	tut -dâr	۱۱۳
tort	۱۰	tutun	۱۰
tosxâr	۱۱۱	U	
tow	۱۲۷, ۱۰	u'azni	۱۶۶
tow kardun	۱۰	uel	۹۰
townre	۱۰۲	ure	۱۲۸
towxâl	۱۰	ussâ	۹۷
tû	۱۲۱	uše	۱۱۱
tuer	۱۰	uzu	۱۲۶, ۱۲۷
tuesson	۱۰	V	
tuf	۱۰	vace	۹۸
tufâl	۱۰	vacegone	۹۷
tufeng	۱۰	vackâ	۱۰۱
tule	۱۲۱	vackâhone	۱۱
tulow	۱۳۷	vak	۱۶۰
tum	۱۰, ۱۰	vak-kote	۹۹
tumci	۱۰	vakku	۱۳۱
tuppe	۱۰	vaklowlu	۱۷

واژه‌های گویشی

۱۸۹

val	۹۷,۱۲۲	vâfur	۱۴۰
valem	۱۴۴	vâgole	۱۲۶
valk	۹۹	vâm	۹۸
val-o-vil	۱۲۲	vâpuše	۱۲۲
vamen mâ	۱۰۰	vâreš	۹۸
vander	۱۱۸	vâš	۱۳۲,۱۲۸
vaq	۱۴۵	vâsgel	۱۳۲
vaq-vaq	۱۰,۱۱۴۵	vâzi	۹۸
var	۹۹,۱,۲	vâziguš	۹۸
vard	۱,۲	vâzix	۱۴۰
varde	۹۹	više	۱۷
vare	۹۹	višter	۱۰۰
varg	۱۲۶	veddone	۱۴۰
varg-kote	۹۸	vedot	۱۲۸
variyek	۱۱۸	vehâr	۹۹
vars	۱۲۱	vejar	۱۱۲
varzâ	۱۲۶	veje	۱۴۰
varzigar	۹۹	vejin	۱۴۰
vašon	۱۲۶	velik	۱۱۸
vašoni	۱۲۶	vellik	۱۱۸
vašt	۱,۷	velur	۱۴۰
vaštek	۱۰۰	ven	۹۶
vaxm	۱۴۰	vene	۱۰۱
vaxt	۱۴۵	vene lapeguš	۱۰۱
vâ	۱۴۰,۹۸	venner	۱۱۸
vâdîd	۹۸	venonhâ	۹۶

vešā	۱۰۴	xarvâr	۱۱۰
vevejiki	۱۰۵	xasingine	۱۲۲
vevemirde	۱۰۶	xasis	۱۱۱
vezu	۱۴۰	xasse	۱۱۰
vi	۱۰۷	xat	۱۱۱
vikkâre	۱۰۸	xatone	۱۱۰
vilâci	۱۲۷	xayyât	۱۱۱
vinenna	۱۲۸	xazone	۱۱۰
vini	۱۱۴	xâheš	۱۱۱
vinisuzen	۱۰۹	xâk	۱۱۰
virâ	۱۰۱	xâker	۱۱۱
virâi	۱۰۰	xâkerzâ	۱۱۱
vist	۱۰۸	xâkešir	۱۱۰
		xâki-paše	۱۱۲
X			
xajâlet	۱۱۰	xâl	۱۱۰
xamir	۱۰۲	xâle	۱۳۹
xar	۱۱۱	xâle-bâr	۱۳۹
xarbâr	۱۱۰	xâr	۱۱۱
xarceng	۱۱۱	xâsgâri	۱۱۱
xare	۱۲۸	xâstgâr	۱۱۱
xarest	۱۱۱	xejâlat	۱۱۰
xarguš	۱۱۰	xelang	۱۰۲
xarmangâše	۱۰۸, ۱۰۹	xers	۱۱۰
xarkore	۱۲۳	xešâr	۱۲۹
xarmen	۱۱۰	xešt	۱۱۱
xartum	۱۲۸	xetmet	۱۱۰

واژه‌های گویشی

۱۹۱

xeyli	۱۱۲	xun	۱۱۱
xik	۱۱۲	xunâlu	۱۱۱
xiyâr	۱۱۳	xurd	۱۱۷
xodâ	۱۱۴		y
xodâxaruk	۱۱۵	yadeki	۱۴۷
xodterâš	۱۱۶	yakke	۱۰
xoebuete	۱۱۷	yakkei	۱۰
xoje	۱۱۸	yaqe	۱۴۷
xojel	۱۲۰	yaße	۱۴۷
xoji	۱۱۹	yax	۱۴۷، ۱۲۱
xol	۱۰۳، ۱۲۹	yaxbannon	۱۴۷
xomre	۱۱۱	yaxyax-vâ	۱۲۲
xoreš	۱۱۱	yâl	۱۴۷
xorusek	۱۲۹	yâri	۱۶
xor-xor	۱۱۲	yâvâš	۹۶
xošdavi	۱۲۵	yâzze	۱۴۷
xošgevâš	۱۲۲	yezze	۱۱۵
xošhâl	۱۱۱	yonje	۱۴۷
xošk	۱۱۱	yuzpaleng	۱۴۷
xottow	۹۶		Z
xow	۱۱۱	zale	۱۱۹
xowtul	۱۱۱	zamber	۱۱۹
xu	۱۱۱	za.met	۱۱۸
xue	۱۱۱	zang	۱۳۱، ۱۱۹
xuejen	۱۱۱	zangicâl	۱۲۲
xu-kote	۹۸	zangule	۱۱۹

zanjepil	۱۱۹	zomâ	۱۱۲
za:r	۱۱۹	zommil	۱۱۹
zard	۱۱۸	zone	۱۱۸
zarde	۱۱۸	zud	۱۱۹
zard-e boz	۱۲۹	zur	۱۳۰
zardji	۱۰.	zur	۱۰۲
zardji lapeguš	۱۰.	zuz	۱۲۸
zarešk	۱۱۸		
zarjue	۱۱۸		
zaxm	۱۱۸		
zaq	۱۱۸		
zebon	۱۱۸		
zehi	۱۱۸		
zemesson	۱۱۸		
zemin	۱۱۸		
zenaqdon	۱۰۸		
zende	۱۱۹		
zenjil	۱۱۹		
zenne	۱۱۹		
zeqq-o-zuq	۱۱۸		
zešt	۱۱۸		
zevone	۱۱۸		
zik	۱۱۹		
zin	۱۱۹		
zire	۱۱۹		
zohe	۹۱		



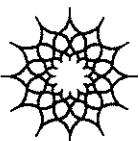
- باطنی، محمدرضا. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی،
تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- فرهنگ فارسی
تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲
- کیا، صادق. راهنمای گردآوی گویشها. تهران، اداره فرهنگ عامه، ۱۳۴۰.
- لغت‌نامه
تهران، سازمان لغتنامه، ۱۳۳۷

Windfuhr, Gernot L.: "Aftari", *Encyclopaedia Iranica* vol 1 Fascicle 6.
London 1984.

Aftari Dialect

تبرستان
www.tabarestan.info

Homadokht Homayoun



**Cultural Studies
and
Research Institute
Tehran, 1992**

توضیح افزایی

تبرستان
www.tabarestan.info